

تاریخچه جنبش های ملی براهین شکست، هزیمت و ناکامی آنها!



عزت دارابی



عزت دارابی

۱۱ اسفند ۱۳۹۷

فهرست

۴	مقدمه
۸	قیام میر محمد
۱۲	عصیان ناکام شیخ عبداللہ شمزینان
۱۳	وضعیت سیاسی و اجتماعی کردها در قرن بیستم
۱۸	حوادث و وقایع بعد از جنگ جهانی اول و مسأله ی کردها
۱۹	عصیان شیخ محمود برزنجی
۲۱	عصیان شیخ عبدالسلام و شیخ احمد بارزانی
۲۴	ترکیه و جنبش ملی کردها
۲۷	انحلال چند جمعیت و سازمان و ادغام آنها به عنوان یک سازمان واحد (استقلال)
۳۰	جنبش و مقاومت تاریخی مردم شجاع منطقه " درسیم " و " هولوکاست " دولت ترکیه
۳۲	قاضی محمد و اصطلاح " جمهوری " مهاباد
۳۴	سقوط " جمهوری " مهاباد
۳۶	ظهور و جنگ و گریز عشیره بارزانی
۴۰	تشکیل حزب دمکرات کردستان عراق (حدکع)
۴۰	برگشتن بارزانی ها به عراق
۴۱	رهبری حزب دموکرات کردستان (پارتی)
۴۲	کودتا نظامی ۱۳۳۷ در عراق و نقش حزب کمونیست عراق (شیوعی) و مسئله کردها
۴۳	کنگره چهارم و پنجم حدکع " پارتی " و رویدادهای بعد از آن!
۴۵	عصیان و اغتشاش ایلول ۲۰ شهریور ۱۳۴۰ (۱۰ سپتامبر ۱۹۶۱) و عواقب آن!
۴۷	اختلافات درونی در " پارتی "
۴۹	احزاب قومی عرب و پیوند آنها با شورش کردستان
۵۶	اتحاد میهنی کردستان (یه کپتی نیشتمانی) و رویدادهای بعد از آن
۵۹	حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک)!
۶۱	حکومت ژنتیلیس " بارزانی " و " طالبانی "
۶۶	نگاه مختصر به نقش و جایگاه سیاسی حکا و " کومله قدیم " و حدکا ایران
۶۸	براهین نوشتن این تاریخچه!

جنبش و مبارزه ملی در کردستان گر چه دارای تاریخ دور و درازی است اما به خاطر تسلط فئودالیت و ایلات و عشایر و شیوخ بانفوذ و مرتجع در قرون متمادی و رهبری آنها بر این جنبش ها همگی بطور فجیعی شکست خورده و جز آوارگی و قتل و عام صدها هزار نفری و انفال مردم ، فاقد هر گونه نتیجه ابژکتیو و ملموسی برای اقشار مختلف جامعه زحمتکش کردستان بوده است.

با توسعه سرمایه داری در نقاط مختلف جهان، منطقه خاورمیانه هم نمی توانست که از این چارچوب و سیستم اجتماعی بدور باشد. اما رشد سرمایه داری و پس زدن سیستم فئودالیت در خیلی از مناطق جهان و از آنجمله خاورمیانه به خاطر مقاومت فرهنگ فوق ارتجاعی و عقب مانده سیستم فئودالیسم و خوانین و شیوخ اسلامی متنفذ و قدرتمند، خیلی کند توانست در این مناطق گسترش یابد. مناطق کردستان هم به خاطر دید و بینش شووینیستی و قومی حکمرانی ممالکی که ملت کرد در آنان ساکن بودند مورد تبعیض ملی، فرهنگی و قومی قرار گرفتند و هیچگونه توسعه و پیشرفتی در زمینه های اقتصادی، عمرانی، فرهنگی در این مناطق به عمل نیامد. عملکرد شووینیستی و تبعیض آمیز دولت های منطقه سبب در جا زدن آگاهی سیاسی و فرهنگ عقب افتاده مردم در بدست آوردن حقوق انسانی خویش بوده و هست.

تاثیر و نفوذ تمه و پس مانده تفکرات ارتجاعی خوانین و شیوخ و طوایف دوران فئودالیت هنوز در میان مردم و خیلی از احزاب و سازمانهای سیاسی مناطق کردستان به حیات سیاسی خود ادامه داده و به ترمیزی در راه مبارزه ملی و استقلال ملت کرد در ایران، عراق و ترکیه شده اند. همین عقب افتادگی سیاسی و فرهنگی جامعه کردستان خوراک و تغذیه اصلی احزاب و سازمانهای ناسیونالیستی و قومی می باشد. آنها توانسته اند که از آن به طرز شایانی نیرو و قدرت بگیرند و آنرا در جهت گسترش منافع حزبی و سازمانی و قدرت طلبی و سرمایه گذاری خویش و ضد منافع همین اقشار مختلف زحمتکشان و کارگران کردستان از آن نفع سترگی ببرند. مبارزه ملی و قومی امروزه به دکان و بازار و سوپرمارکت بزرگ و گرمی برای اینها تبدیل شده که میتوان انواع جنایات همچو تیورور مخالفین و فکرمندان، اختلاس، رواج دادن فرسوده ترین فرهنگ و افکار عقب افتاده و ارتجاعی اسلامی و

دراویش و صوفیگری، زن ستیزی و معاملات سیاسی و اقتصادی را به وضوح در آن مشاهده نمود. علاوه بر مردم ناروشن و مستاصل، خیلی از روشنفکران و شاعران و نویسندگان کوتاه نظر و جیره خوار ناروزن و محیل را هم میتوان یافت که به خاطر جایگاه طبقاتی و اجتماعی خویش دارند از همین جنبش ژنتیلیس و ارتجاعی پشتیبانی کرده و در اینمورد به قلمفرسائی و جعل تاریخ مشغولند. اینها کسانی را بنام پرسوناژ و قهرمانان ملی به خورد مردم کردستان میدهند که خود همین قهرمانان جزو خانواده قدرتمند فنودال و خوانینی بوده اند که سالیان دراز بر ده ها روستا و آبادی و منطقه بیشترین ستم و اجحاف روا داشته اند. که اگر مردم از سطح فرهنگ و آگاهی کامل و مدرنی برخوردار می بودند می بایستی به عنوان سد راه مبارزه و احقاق حقوق انسانی شان قبل از هر خط و ربطی اینها را از سر راه خود جارو میکردند.

هدف اصلی نوشتن این تاریخچه بازگو کردن جنبه های سلبی این مبارزات و قهرمانان دروغین ملت کرد است که امروز و هر روزه توسط احزاب و باندهای ناسیونالیزم و قومی با بوق و زورنا "سرنا" آنرا در گوش و مغز کارگران و مردم زحمتکش کردستان فرو میکنند و از این کانال میخواهند که از پرستیژ و ایده و بینش انسانی سوسیالیزم که تنها راه نجات همه ستمدیدگان جهان است بکاهند، و از این طریق به تخدیر کردن افکار و ربودن عقل مردم بپردازند و رئالیزم واقعی و ابژکتیو جامعه را از افکار و ذهن مردم بیرون کرده و خود به شیوه ای لاطایلات افکار سوژکتیو و ارتجاعی و ضد انسانی خود را به کرسی نشاندند تا بلکه چند صباحی بر مسند قدرت قرار گیرند.

ملت کرد و تاریخ مبارزات آن برای رهایی از یوغ ستم کشی و اجحاف شووینیزم و ناسیونالیزم ملت بالا دست و تشکیل یک دولت مستقل تنها به توافق نامه ۱۰۱ سال پیش پیمان سایکس - پیکو که در روز نهم ماه مه ۱۹۱۶ طبق توافقی سری میان دولت های سلطه جو بریتانیا و فرانسه منعقد گردید و تغییر ژئوپلیتیک منطقه را در بر داشت مربوط نمی شود. اما بزرگترین نتایج مخرب و کشنده این پیمان نامه برای ملت کرد بطور خاص این بود، که طبق این توافق نامه و تقسیم منطقه ای، مناطق کردنشین عملا روی چهار دولت (ایران، عراق، سوریه و ترکیه) تقسیم و تجزیه شد و سرکوب و قلع و قمع آنها هم توسط این چهار دولت با پشتیبانی و توافق دولت های قدرتمند و توسعه طلب جهانی تا به امروز ادامه دارد. یکی دیگر از نتایج مخرب و زیانبار این توافق نامه و بیلان تهیه فرمولاسیونی بود که در ازای واگذاری شهر نفت خیز "موصل" و حومه اش که در انقیاد خلفای عثمانی بود بیشتر خاک کردستان به ترکیه تعلق گرفت که تا به امروز ملت کرد در این بخش توسط دولت های متلون و فاشیزم ترکیه صدها بار در روز روشن و جلو چشم مردم جهان و دولت های ستمگر و سینیورهای مدعی "دموکراسی" اروپایی و آمریکا ژئوساید، قتل و عام و آواره و انفال شده و مورد درنده ترین تعرض نظامی و تبعید و تبعیض و بی حقوقی سیاسی، ملی و فرهنگی و کلتوری قرار گرفته اند. در همین قرن ۲۱ صدها روستا و شهر و شهرک کردنشین توسط همین دولت موناشری اسلام گرای ترکیه با خاک یکسان و ده ها هزار انسان شریف و بی گناه و سفیل کرد به بهانه های واهی و دروغین در سیاه چالهای این رژیم درنده زیر وحشیانه ترین شکنجه دارند جان می سپارند. اما مبارزه مردم و ملت کرد را اگر تاریخا مورد ارزیابی و کنکاش و بررسی قرار دهیم در واقع این تاریخ به طور واضح به سده پانزده و شانزده میلادی بر می گردد، یعنی زمانی که خلافت ترک عثمانی و کشور گشایی آن ها مرزهای اروپا را در هم شکسته و کشوری بعد از دیگری به تصرف و انضمام امپراتوری عثمانی در می آمد.

ناگفته نماند که تا آزمان دولت های سوریه و عراق وجود نداشتند و بخشی از امپراتوری اسلامی عثمانی به شمار می آمدند و این دو دولت فقط بعد از جنگ جهانی اول و شکست این امپراتوری خونریز و پلشت بود که عراق به قیمومیت بریتانیا و سوریه به قیمومیت فرانسه در آمدند و در سال ۱۲۹۹ شمسی (۱۹۲۰) میلادی تشکیل شدند. در آزمان کردستان بطور کلی بین سلطه عثمانی و ایران قرار داشت و نخستین جنبش ها و قیام های ملی کرد در اوایل قرن نوزده در همین بخش از کردستان به وقوع پیوستند.

تاریخ روابط امپراتوری عثمانی و ملت کرد به اوایل قرن شانزدهم میلادی بر می گردد. در آن زمان ساختار اجتماعی کردستان از طرفی از اقشار ثروتمند و عیاش امراء و امیرنشین و بیگ و فئودالهای قدرتمند و از طرف دیگر از دهقانان، پیشه وران شهر و دامداران زحمتکش روستا تشکیل می شد. در این قرن امراء و فئودالهای قدرتمند کردستان دائما در حال جنگ با ایران بودند، زیرا ایران قصد داشت که آنها را به قلمرو سلطنتی خود ضمیمه نماید.

در سال ۱۵۱۴ میلادی جنگ سختی میان ترک های عثمانی (سلطان سلیم اول) و حکومت صفوی ایران (شاه اسماعیل اول) که به جنگ (چالدران) معروف است در شمال غربی ایران و نزدیک خوی در گرفت. امرا و امیرنشین های کرد در این جنگ کنار سلطان سلیم عثمانی بر علیه شاه اسماعیل صفوی قرار گرفتند و در این جنگ کردها رول و نقش عمده ای بازی کردند که نتیجه پیروزی به جیب سلطان سلیم عثمانی رفت.

به همین خاطر سلطان سلیم با امراء و سران فئودال های قدرتمند کرد پیمانی بست که طبق آن کردستان به ۱۶ امیرنشین مستقل و ۵۰ تیول (سنجق) وابسته به حکومت عثمانی تقسیم شد. در واقع امیرنشین های قدرتمند کرد حقی شبیه نیمچه استقلال برای خود کسب کردند و از یک حق حاکمیت برخوردار گشتند. آنها به نام خود سکه می زدند و خطبه ی نماز جمعه به نام آنان خوانده می شد و به سلطان عثمانی هم مالیاتی پرداخت نمی کردند. تنها مسئله مهمی که به آن متعهد شدند این بود که علیه "باب عالی" سر به شورش و مخالفت و جنگ نپردازند و برای احترام به مرزهای امیرنشین همسایه از تغییر و توسعه مرزهای خود اجتناب ورزند.

اما بخش های که به نام تیول شناخته شدند در دست بیگ(خان) ها که معمولا روسای عشایر بودند می بایستی به دولت عثمانی سواره نظام و باج و خراج بدهند. این تیول یا (سنجق) ها در مناطق شمال کردستان همچو دیاربکر، ماردین، خارپوت و جلگه ی دجله و فرات قرار داشتند که کلا این ها تابع مقررات کلی و عمومی امپراتوری عثمانی بودند. این تقسیم بندی و نیمچه استقلال امیرنشین های قدرتمند و وابستگی تیول ها تا اوایل قرن نوزدهم از سوی هر دو طرف رعایت می شد و ادامه داشت. در این پروسه تاریخی، ادبیات و فرهنگ و تمدن تا اندازه ای رشد کرد و شکوفا شد. بعضی از شهرهای کردستان مانند (بتلیس، جزیره و حکاری) که پایتخت قدرتمندترین امیرنشین و فئودال های کرد بودند بصورت مراکز بزرگ بازرگانی و تجاری و فرهنگی زمان خود در آمدند و اکثریت شیعا و موسیقی دانان و روشنفکران بلحاظ طبقاتی در خدمت خان، بیگ و سران امیرنشین ها بودند و آنها را می ستودند.

در این دوران طولانی و تاریخی جا دارد که به دو مسئله مهم اشاره کرد: گرچه این دوران همراه بود با نوعی نیمه استقلال و خودمختاری برای سران قدرتمند و امرای کرد، اما یک ذره از شداید و سختی های روزگار برای طبقات و فشرهای پائینی جامعه کردستان همچو دهقانان، دامداران و کسبه و پیشه وران کاسته نشد. این اقشار و صنف های مختلف جامعه در زیر یوغ و ستمگری خود همین امراء و فئودال و بیگ های کرد، محتوم و مجبور به دادن باج و خراج و بیگاری و دادن قسمت زیادی از درآمد خود و ساختن قصر و دربارهای مجلل برای امرای خود می شدند.

مسئله ای دیگری که بعدا تاج و تخت و حکمروایی امراء و حاکمان مستبد کردستان را یکی بعد از دیگری به شکست کشاند، همانا ماهیت ستمگرانه و دید تنگ و محدود آنها به همان محدوده و چارچوب حکمرانی بسته و کوچک خود بود. آنها هرگز نکوشیدند و بنا به ماهیت سیاسی و جایگاه اجتماعی خود نمی توانستند بکوشند که خود را در جبهه ای واحد سازماندهی و متشکل کنند و اعلان یک حکومت مقتدر و مستقل به نام کردستان بنمایند و تماس و روابط خود را با دنیای خارج از خود گسترش دهند. منازعات ناشی از سلطه طلبی و تفوق خواهی این امراء آنها را پیوسته در برابر هم قرار

می داد و به جنگ و نبرد با هم می کشاند و همدیگر را تضعیف می کردند و عده ای از مردم زحمتکش را هم قربانی سیاست های ارتجاعی و ستمگرانه خود می کردند. درست مسئله ای که آرزو و خواست و اهداف سیاسی پلید حاکمان اسلامی ترک عثمانی را بر آورد میکرد و در این میان آنها هم آتش اختلافات و رقابت های فی مابین سران فئودال و عشایر کردها را شعله ورتر و تندتر می کردند.

اصلا سیاست زیره کانه و هنر ترک های عثمانی در همین بود که کردها را به ایالت و تیول های مختلف تقسیم کرده بودند، تا بدینوسیله هم جامعه کردها را تجزیه و تفکیک کرده باشند و هم هر بخش و امیرنشینی بفرق منافع شخصی و طایفه ای خود باشد و از این طریق برای دولت ترک آسان تر بود که اولاً: از همبستگی و هم دلی مناطق مختلف کردنشین بکاهد و در عوض آنها را به جان هم بیاندازد و شر آنها را از سر خود دور کند. همان مثال "تفرقه بینداز و حکومت کن" کاملاً در چنین شرایط و اوضاعی مصداق پیدا میکند. ثانیاً: و هر موقعی لازم شود طوایفی را به صودت مزدور و "جاش" به خدمت گرفته و برای سرکوب دیگران بکار ببرند، همین عملکرد و سیاست سخیف که هم اکنون در کردستان ترکیه ادامه و موجودیت علنی دارد و توسط دولت فاشیست اردوغان کاملاً عملی شده و بلحاظ نظامی و سیاسی از آن نفع سترگی می برند.

علاوه بر منازعات و سلطه جویی هر یک از امراء، روحیات شخصی و عشیرتی و تاثیر و تمایلات عمیق مذهب یکی دیگر از عوامل مهم و سرنوشت سازی بود که سبب عدم نطفه بندی شعور ملی و اتحاد و همبستگی کردها که قاعدتاً خمیر مایه تمایل به ایجاد یک حکومت ملی کرد بود تشکیل میداد.

قرن نوزدهم: در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی به خاطر دادن امتیازات نیمچه استقلالی توسط امپراتوری عثمانی به امیرنشین ها و نیمچه آزادی ای به تیول و بیگ های کرد، کلا جنگ و خونریزی بزرگی در این مقطع تاریخی روی نداد و آرامشی نسبی برقرار بود. اما در قرن نوزده جنبش های مختلف و فراوانی از طرف کردها و امیرنشین های مستقل همچو حکومت های سوران، حکاری، بادینان، بوژان و بابان ها هستیم. علت بروز این جنبش ها در واقع هزیمت هر چه بیشتر امپراتوری عثمانی در کشور گشایی و جنگ های اروپا و دخالت خلفای عثمانی در امور مربوط به امیرنشین های کرد بود. یعنی هر چه بیشتر امپراتوری عثمانی در جنگ و تسخیر کشورهای اروپایی دچار شکست و امپاس و هزیمت می شد، به همان اندازه و مقیاس احتیاج به نیروی تازه نفس و منابع مالی و افراد جنگجو پیدا می کرد. به همین سبب ناچار می خواست که خسران جنگ را از طریق امیرنشین ها و عشایر کرد تامین و تضمین کرده و بدینوسیله تسلط و سلطه خود را بر بخشی از اروپا و خاورمیانه حفظ نماید.

جنگ های پیوسته میان روسیه تزاری و ترک ها در این قرن هم یکی دیگر از فشارهای بود که به امپراتوری عثمانی وارد آمده و باعث غارت و چپاول و خرابی های فراوانی در مناطق کردنشین شده و در بین آنها روحیه ای به جان آمدگی و مخالفت در برابر خلفای عثمانی پدید آورده بود. زیرا که امیرنشین ها کرد به خاطر از دست دادن امتیازات به ارث رسیده و از دست دادن افراد عشیره از طریق دادن سرباز به خلفای عثمانی و پرداخت باج و خراج جنگی آنها را وادار به مقاومت و شورش کرده و این عوامل کلا موتوری بود که موجبات حدود بیش از پنجاه قیام و جنبش توسط امراء و فئودال های مقتدر کرد در قرن نوزدهم را سبب گردید.

گر چه مشخصه ی اصلی این شورش ها توسط سران فئودال و امراء کرد ماهیتاً ارتجاعی و دفاع از منافع و مقام و منزلت طایفه ای خود و رهایی از جور و ستم امپراتوری عثمانی بود، اما باید دانست که رهبری این جنبش ها که کلا در دست سران فئودال و بیگ های مقتدری بود "قبل از هر حق و حقوقی برای شهروندان و اقشار ستمدیده و قشر و طبقات پائین جامعه کردستان،" بدست آوردن و حفظ و گسترش امتیازات و علائق شخصی و خانواده گی بود. غیر از این، مسأله اصلی که خود پایه و اساس پیروزی هر جنبشی است آنها فاقد آن بودند: از جمله نداشتن یک حزب یا سازمان سیاسی آگاه با برنامه و تجربه سیاسی و استراتژی نظامی و تکیه روی خود مردم و سازماندهی منظم آنها،

همچنین از کوشش برای یک پشتیبانی منطقه ای و جهانی هم رنج می بردند. ایدئولوژی و جایگاه اجتماعی و سیاسی فئودالی و عشیرتی خود موجبات عمیق اختلافات و خیانت های تاریخی و ستمگری وحشیانه بر دهقانان، پیشه وران، دامداران و افسار پائین جامعه بی شماری است، همراه با عدم اتحاد بین امراء و سران کرد و به شیوه متفرق وارد کارزار جنگ شدن و هن و عوامل اصلی دیگری است که سرانجام کلیه این شورش و قیام ها را به شکست کشاند.

بلبشو و بی نظمی میان جرگه و سران کرد، یکی دیگر از عواملی بود که دشمن بتواند در میان آنها تفرقه ایجاد کرده و آن ها را به جای مبارزه برای رهایی از یوغ و ستم خلفای عثمانی به جان هم بیندازد و لاجرم نهضت و جنبش و قیام آنها را به شکست بکشاند. همین مسئله هم اکنون در قالب ایدئولوژی و منافع و مصلحت حزبی و سازمانی در میان دستجات فیدرالیزم قومی کرد تا کنون موجود و به عمر خود ادامه داده و دترمینسم و زمینه ی سیاسی و نظامی شکست قیام و شورش های پیاپی ملت کرد را فراهم کرده است. من بعدا بیشتر به این مسئله که واقعا در جنبش و مقاومت های ملت کرد تاثیر بسزایی داشته است خواهیم پرداخت.

شورش و مقاومت عشیره بابان ها: در قرن نوزدهم و در سال ۱۸۰۶ در امیرنشین بابان که شامل نواحی کردستان جنوبی (کردستان عراق امروزی) و بخشی از کردستان ایران را شامل می شد شورش می شد شورش می شد رهبری عبدالرحمن پاشا صورت گرفت. این امیرنشین در زمان سلطان سلیمان و در نیمه قرن شانزدهم میلادی تاسیس شده بود و به مدت دویست سال زیر نظر والی عثمانی مستقر در بغداد بصورت خودمختار و نیمچه مستقل بر مناطقی از کردستان عراق حکمرانی کرده و در کشمکش و رقابت های امپراتوری عثمانی و دولت ایران نقش بزرگی ایفا می کردند.

مرکز خاندان بابان اول در قلعه چوالان و بعدا و زمانی که ابراهیم پاشا شهر سلیمانیه را در سال ۱۷۸۱ در دهکده ملکنندی بنیاد نهاد به آنجا نقل مکان کردند.

بابان ها عشیره ای جنگجو و جاه طلب بودند و مناطق حکمروایی خود را در درون مناطق عثمانی و ایران توسعه داده و به معماری و تاسیس مدارس علاقه فراوان داشتند. مقامات عثمانی که از قدرت روزافزون بابان ها نگران شده بودند پس از مرگ ابراهیم پاشا بانی سلیمانیه ، شخصی به نام خالد پاشا که یکی از عشایر رقیب عشیرت بابان بود را به امارت بابان منصوب کردند.

عبدالرحمن پاشا برادرزاده ابراهیم پاشا که خود را مورد ظلم و ستم می دید به مبارزه با نیروی عثمانی که عشایر کرد رقیب بابان ها را هم در کنار خود داشتند دست زدند. سرانجام و بعد از سه سال جنگ و گریز در سال ۱۸۰۹ شکست خوردند و ناچار به ترک کردستان عراق شده و به ایران پناه بردند. بعد از این شکست، سپاهیان عثمانی به غارت و چپاولگری و ظلم و ستم بر مردم منطقه پرداختند.

قیام میر محمد

بعد از امرای بابان نوبت به میر محمد حکمران امیر نشین "سوران" که در مناطق بین زاب بزرگ و مرزهای ایران بود می رسد. پایتخت آنها "رواندوز" بود. ایشان می خواست با بهره گیری از جنگ میان قوای روسیه و امپراتوری عثمانی از یک طرف و درگیری عثمانی ها با نیروهای محمد علی پاشا در مصر بتواند یک کردستان مستقل ایجاد نمایند. محمد علی به تاسیس کارگاه های اسلحه سازی از تفنگ و مهمات تا توپ و ایجاد یک ارتش منظم و تعلیم دیده همت گماشت. بعد از انجام این کارهای مقدماتی در سال ۱۸۳۳ شروع به فتح کردستان کرد و منطقه سوران، بادینان و موصل را زیر کنترل خود گرفت. ایشان آرزو داشت که همه امراء کرد ناراضی از امپراتوری عثمانی را به دور خود جمع کند و در همین رابطه به امیر بوتان "بدرخان" که فئودالی قدرتمند بود پیشنهاد پیمان سیاسی بر

علیه عثمانی را داد، اما بدر خان این پیشنهاد را رد کرد. ایشان در همین رابطه نماینده گانی را پیش کردهای ایران فرستاد.

این فعالیت های میر محمد، دربار عثمانی را آشفته کرد و آنها به فرمانده خود رشید بیگ در "سیواس" ماموریت دادند که با استفاده و کمک نیروهای مستقر در ولایت موصل و بغداد به فعالیت های میر محمد خاتمه دهند. جنگ خونین و شدیدی میان سپاهیان عثمانی و نیروهای میر محمد در ماهای تابستان ۱۸۳۴ در گرفت، اما در این جنگ نیروهای میر محمد نیروهای عثمانی را در هم کوبیده و آنها را مجبور به عقب نشینی کردند.

سپس در سال ۱۸۳۵ دست به حمله جهت آزاد کردن کردستان ایران زد. در آنجا هم قوای دولتی را شکست داده و از طریق سلدوز تا مراغه و تبریز را آزاد نمود. قابل توجه است که کردهای ایران به میر محمد به عنوان یک نجات دهنده از سپاهیان او استقبال گرمی کردند. محمد شاه قاجار که توان دفاع را نداشت به حامی خود دولت روسیه تزاری پناه برد. هنگامیکه میر محمد مشغول جنگ با ایران بود ترک های عثمانی خود را برای رویاروی با او آماده می کردند. میر محمد که می دانست جنگ در دو جبهه برایش گران تمام می شود با جمعی از سپاهیان خود به "رواندوز" برگشت.

جنگ میان نیروهای میر محمد و سپاه عثمانی در سال ۱۸۳۶ برای بار دوم آغاز گردید و در این جنگ دوباره لشکر عثمانی شکست خورد. فرمانده عثمانی وقتی دید از راه زور نمی تواند لشکر میر محمد را شکست دهد، ناچار به حيله مذهبی (همان مذهب و دین اسلام که همیشه حامی و پشتیبان و فریادرس زورگویان و مقتدران بوده) متوصل شده و شروع به تحریک احساسات مذهبی مردم نمود تا جنگ متوقف و به اصطلاح بین برادران مسلمان آشتی برقرار گردد.

این حيله مذهبی، ملاها و افراد متعصب مذهبی و مرتجع اطراف میر محمد را تحت تاثیر قرار داد و ملایی به نام ملا "خه تی" فتوا داد که هر کس با سپاهیان عثمانی بجنگد کافر به حساب می آید. (فتوا) و جهاد در دین اسلام عمل کاملاً شنیع و کثیفی است که توسط اسلاميون و رهبران اسلامی فئاتیک برای سرکوب، ترور و قتل و عام و ذبح و سلاخی کردن انسان های مبارز و سکولار و یا سرکوب ملت و اقوام غیره اسلام بکار برده و می برند) در نتیجه این تحریکات مذهبی سپاهیان میر محمد کم کم از او دوری گرفتند و ایشان تقریباً تنها ماند و به ناچار او هم خود را تسلیم نیروهای عثمانی کرد و آنها او را همراه خانواده اش به استانبول فرستادند و شش ماه بعد در راه بازگشت به کردستان طبق یک توطئه از پیش ریخته شده توسط عمال سلطان عثمانی کشته شد.

بعد از میر محمد، عصیان و مقاومت دیگر امراء و بیگ های کرد نه تنها خاموش نشد بلکه یکی بعد از دیگری سر به شورش می گذاشتند، از آنجمله دو نفر از سران مشهور فتودال کرد به نام "رجب بیگ" و "تیمور بیگ" در مناطق غرب رواندوز قیامی را به راه انداختند که سرانجام منجر به دستگیری و به دار آویختن آنها شد.

در سال ۱۸۳۷ عشایر "رشکوتان" و "بکران" در منطقه "پاسور" که جزء استان دیاربکر است جنگ های شدیدی را با قوای عثمانی شروع کردند. همزمان با این ها در کردستان جنوبی احمد بیگ رواندوزی برادر میر محمد و سعید بیگ بادینانی در عمادیه دست به قیام زده بودند.

قیام بدر خان و سپس یزدانشیر: در سال ۱۸۳۹ "بدر خان" که اهل جزیره "سوریه" و یکی از قدرتمندترین فتودالهای کرد بود و بر عشیره "بوختی" فرمان می راند در ابتدا جنگجوترین عشایر امیر نشین خود را در یک ارتش منظم و با انضباط گرد آورد و با دیگر امراء کرد همچو نورالله بیگ (امیر حکاری) و محمود خان امیر (موکوس و وان) روابط دوستانه ای برقرار کرد. همزمان با شکست

نیروهای عثمانی از ابراهیم پاشا در نصیبین "سوریه" ایشان هم قیامی را شروع کرد که تا اواخر سال ۱۸۴۰ بخش های زیادی از مرزهای ایران تا دیاربکر، وان و موصل را زیر کنترل خود در آورد.

بعد با بیگ های قارص در انتهای شمال کردستان و همچنین امیر اردلان در کردستان ایران پیمان اتحاد بست. طبق نوشته "سفرستیان" ارمنی، بدر خان با کلیه اقوام دیگر همچو آشوری ها، کلدانی ها، مسیحیان و بقیه اقوام موجود در قلمرو خود با عدالت و مهربانی رفتار می کرد و برای ادیان آنها احترام قائل بود، که این مسئله باعث شده بود که توده وسیع مردم از او پشتیبانی کنند. او با این سبک کار و شیوه برخورد با کلیه ملت های موجود در قلمرو خود توانسته بود تا اندازه ای اختلافات و افتراق میان جوامع گوناگون کردها را از بین ببرد.

اما باید دانست که در نهایت با این شیوه حکمرانی و سازش مذهبی هم نمی شود که بر اختلافات و رقابت های عمیق طبقاتی درون جامعه فئودالی پیروز شد. جنگ میان نیروی بدر خان با نیروهای عثمانی تا سال ۱۸۴۷ بدون وقفه ادامه داشت. سرانجام سران دولت عثمانی توانستند توسط «میسوینرهای مسیحی انگلیسی و آمریکایی مستقر در کردستان»، عشایر مسیحی کردستان را علیه بدر خان بشورانند و آنها هم از کمک و یاری و مالیات دادن به بدر خان خودداری کردند. بدر خان هم مجبور شد که آنها را شدیداً سرکوب و تنبیه کند. دولت های فرانسه و انگلستان در این مورد به دولت عثمانی اعتراض کردند. این اعتراض به خاطر این بود که به دولت عثمانی فشار وادار کنند که هر چه زودتر قیام کردها را سرکوب کند.

در حالیکه بدر خان سرگرم فتح قسمتی از کردستان ایران (اورمیه و دور و بر آن) بود، عثمان پاشا توانست یزدانشیر برادرزاده بدر خان که مسئول و فرمانده جناح شرقی نیروهای کرد بود را فریب و بر علیه بدر خان بشورانند. این عمل بدرخان را ناچار کرد که از مناطق کردستان ایران به پایتخت خود "جزیره" در سوریه برگردد. اما نتوانست کار چندانی از پیش ببرد، زیرا با خیانت کردن برادرزاده اش "یزدانشیر" بخش زیادی از نیروهایش را از دست داده بود. ناچار "جزیره" را ترک و به قلعه محکمی که دفاع از آن آسانتر بود پناه برد. اما در آنجا محاصره گردید و به علت نرسیدن آذوقه و خواربار سرانجام شکست خورد. ابتدا با خانواده اش آنها را به "وارنا" و سپس به "جزیره کرت" تبعید کردند و پس از مدتی آنها را به دمشق باز گرداندند و بدرخان در همانجا در سال ۱۸۶۸ در گذشت.

پس از پایان شورش بدر خان، از سوی حکومت عثمانی یزدانشیر حاکم منطقه "حکاری" گردید و به جای شریف بیگ امیر بتلیس که کرد بود یک والی ترک را به جای او منصوب کردند و بدینوسیله آخرین امیر نشین های خودمختار کرد به کلی ضمیمه دولت و اقتدار عثمانی شدند. کلا جنگ و مقاومت کردها در برابر غول امپراتوری عثمانی برای رهایی و حفظ امیرنشینهای مستقل بیش از ۸ دهه طول کشید، و سرانجام دولت جهل و استبداد اسلامی عثمانی با تمام امکانات و جنگ افزارهای موجود، جنگ های خونینی با مردم و امراء و بیگ های کرد براه انداختند تا بتواند بر امیرنشین های نیمچه مستقل تسلط پیدا کرده و آنها را زیر سلطه و فرمان بی چون و چرای خود قرار دهند. اما ترس و وحشت از نفوذ یزدانشیر برادرزاده بدر خان که خود به مزدور دولت عثمانی تبدیل شده بوده و شکست عمومی خود "بدر خان" را کاملاً فراهم نموده بود و در آن مقطع حاکم "حکاری" بود باعث شد که در سال ۱۸۵۰ او را از این سمت معزول کنند. در سال ۱۸۵۳ جنگی میان دولت عثمانی و روسیه تزاری شروع شد. این جنگ زیر لوای "جهاد" از طرف سلطان عثمانی اعلان گردید. اما بخش زیادی از کردها از شرکت در آن خودداری کردند. از طرف دیگر روس ها هم با خرج کردن پول زیادی می خواستند که کردها را به طرف خود جلب کرده و بر علیه دولت عثمانی بکار گیرند، اما اکثریت آنها از قبول آن هم خودداری نمودند.

به هنگام شروع جنگ میان دولت عثمانی و روسیه "یزدانشیر" فرصت را غنیمت شمرده و برای جهت دادن به افکار عمومی مردم و ایجاد یک خودمختاری به رهبری خودش دست به کار شد. به همین منظور در سال ۱۸۵۵ جنگ را از "بتلیس" آغاز نمود و این شهر را تسخیر کرد. حاکم ترک را از آنجا بیرون و یک نفر کرد را به جای آن منصوب کرد و سپس شهر "موصیل" را هم بدون جنگ سختی تصرف کرد و اسلحه و مهمات زیادی را بدست آورد و با استفاده از آنها به سرعت به طرف "سیرت" که مرکز اصلی عثمانی ها در کردستان بود یورش برد و موفق شد. خلاصه در مدت چند ماه از بغداد تا شهر "وان" و "دیاربکر" را زیر کنترل خود در آورد. «خیانتکار و مزدور دیروز، نجات دهنده امروز گشته بود».

این پیروزی ها امید زیادی را در مردم بوجود آورد و باعث شد که مردم زیادی اسلحه بدست گیرند و آرزوی دیرینه خود را به ثمر برسانند. با نزدیک شدن زمستان روس ها مجبور شدند که به مراکز زمستانی بخرزند و این مسأله به سلطان عثمانی فرصت داد که بیشترین توجه را به کردستان معطوف دارد.

از آنجا که دولت های فرانسه و بریتانیا ضد روسیه می جنگیدند (جنگ کریمه)، مخالف ایجاد یک کردستان مستقل بودند. زیرا بیم داشتند که حکومت مستقل کردستان زیر نفوذ روسیه قرار گیرد. از اینرو انگلستان نماینده ای بنام "نمرود رسام" را با مقدار قابل توجهی پول و هدیه نزد یزدانشیر فرستاد، گویا می خواهد میان کردها و دولت عثمانی میانجیگری کند و یزدانشیر را قانع کند که دست از خواست خودمختاری و طغیان و ناآرامی بردارد و یا آن را از طریق دربار عثمانی حل کند. از طرف دیگر بسیاری از رؤسا و سران عشایر و فئودال را هم با پول و هدایا تطمیع کردند و آنها را از ادامه ی جنگ منصرف کردند.

یزدانشیر هم به علت پایگاه طبقاتی و ارتجاعی خویش و ضعف سیاسی و ساده لوحی و فقدان آگاهی فاقد تجزیه و تحلیل مراحل و موقعیت نیروهای خود و پشتیبانی مردم کردستان از طرفی و موقعیت دولت عثمانی و جنگ ارتجاعی آنها با روسیه و همزمان جنگ روسیه با انگلستان و فرانسه بود و نتوانست که از این شرایط و موقعیت زمانی استفاده کند، در عوض سهل و ساده در ازای مقداری پول و هدایا گول یک نماینده انگلستان را خورد و به ایشان باور کرد. بعلاوه به خاطر جریاناتی که در آنزمان در مصر و یونان رخ داده بود یزدانشیر معتقد بود که بدون پشتیبانی یک قدرت اروپایی نمی شود که حق حاکمیت کردها را بدست آورد. با این عقاید و تفاسیر ایشان همراه نماینده انگلستان و "بدون تقاضای هیچگونه گارانتی از نماینده انگلستان" برای مذاکره به دربار عثمانی رفت. اما به محض رسیدن به آنجا سهل و ساده او را دستگیر و زندانی کردند و لشکریان او هم بعد از مدتی سرگردانی در کوهستانهای کردستان سرانجام متفرق شدند.

باید گفت که ضعف سیاسی و ماهیت و دیدو بینش بی نهایت ارتجاعی و ستمگرانه طبقاتی سران فئودال و خوانین و عشایر کرد، همراه و همزمان با خیانت و پشت کردن عده ای از آنها و مزدوری (جاشایه تی) کردن آنها برای دولت های ارتجاعی و فاشیستی منطقه در طول دوران تاریخ تا کنون عواملی بوده اند در به شکست کشاندن جنبش و قیام های مردم زحمتکش کردستان برای حل مسئله ملی و ایجاد یک کردستان مستقل. این ها فاقد هر گونه ایدئولوژی و ستراتیژیک سیاسی و نظامی بوده اند. آنجا که منافع شخصی و عشیره ئی آنها به خطر افتاده مردم را تحریک به عصیان و اغتشاش کرده اند و آنجا که منافع شخصیشان برآورد شده کلا مردم و مبارزه را فدای آن نموده اند.

عصیان ناکام شیخ عبیدالله شمرینان

آخرین حرکت و جنبش مهم کردها علیه امپراتوری عثمانی و ایران در قرن نوزدهم در سال ۱۸۸۰ میلادی و به رهبری "شیخ عبیدالله شمرینان" صورت گرفت. ایشان یک رهبر روحانی و مذهبی با نفوذی به حساب می آمد. او در منطقه "حکاری" و بخش شمرینان و روستای "نهری" می زیست که این منطقه بین ایران و بخش های "ترگور" و "مرگور" در جنوب غربی اورمیه و با عراق امروزی هم مرز است و این باعث نفوذ شیخ در میان بخشی از کردهای ایران بود.

در سال ۱۸۷۲ دولت ایران به مردم منطقه "ترگور و مرگور" فشار آورد که باید مالیات بپردازند، اما آنها از این کار خودداری کرده و اظهار داشتند که فقط به شیخ مالیات پرداخت خواهند کرد، زیرا این حق را شیخ طه پدر شیخ عبیدالله از (محمد شاه قاجار در سال ۱۸۴۶) گرفته بود. در برابر این سرپیچی، ایران نیرو اعزام داشت و آنها را تحت فشار و مجبور به دادن مالیات کرد. شیخ که قدرت و منافع شخصی خود را در خطر می دید برای جلب پشتیبانی دولت عثمانی در جنگ بین عثمانی و روسیه در کردستان شمالی در سال ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۸ شرکت کرد. این مسئله باعث شد که پس از اعلان "جهاد" از سوی خلیفه عثمانی بر علیه روسیه، شیخ هم می بایست از عشایر کرد ایران دعوت می کرد که در جنگ علیه روسیه شرکت کنند. اینجا جا دارد که گفته شود "که هدف اصلی از برپایی کلیه این اغتشاشات از سوی شیخ سر سوزنی هم به آزادی و خودمختاری و حق حاکمیت مردم زحمتکش کرد ارتباط نداشت، بلکه مستقیم به سرنوشت و جایگاه و منفعت شخصی و خانوادگی و حکمرانی شیخ عبیدالله در گرفتن «مالیات و سرانه و بیگاری» از مردم منطقه بر می گردد.

نتیجه: طغیان ارتجاعی شیخ موجب کشتار و خرابی های فراوانی در کردستان گردید و قحطی ای به بار آورد که در طول چند قرن سابقه نداشت. نیروهای عثمانی دست به چپاول و غارت و غصب اموال و آذوقه مردم زحمتکش کرد کردند که کل این فشارها سرانجام باعث اغتشاشات و طغیان های متعددی در درسیم، ماردین، حکاری و بادینان و غیره شد. از جمله می توان به برپایی اغتشاشات عثمان بیگ و حسین بیگ از فرزندان بدرخان اشاره کرد.

در این اوضاع و احوال شیخ عبیدالله به فکر یک عصیان بزرگ بر علیه امپراتوری عثمانی شد. از طرفی به جمع آوری نیرو از دو طرف مرز پرداخت و از طرف دیگر برای جلب توجه و گرفتن کمک پیام های به شریف "مکه" و "پادشاه" مصر و نماینده کنسول روس در ارزروم و وان فرستاد. روسیه تمایلی به پیام ایشان نداشت اما معاون کنسول انگلستان در شهر "وان" در سال ۱۸۷۹ تماس های با شیخ عبیدالله برقرار کرد و قول ارسال اسلحه و مهمات زیر پوشش کمک به مناطق قحطی زده را به او داد.

اما این هم یک توطئه و نیرنگ بود و دولت عثمانی و انگلستان زیر به زیر می خواستند با تجهیز شیخ از طریق غیر مستقیم لبه تیز حمله ی او را متوجه ایران کنند. حتی در سال ۱۸۸۰ یکی از فرزندان بدرخان به نام "بحری بیگ" که آجودان سلطان عبدالحمید بود به نزد شیخ آمد و سپس به ایران رفت و عشایر (منگور، مامش و پیران) را که بین پیرانشهر و نقره قرار داشتند با هم آشتی داد و آنان را با اسلحه انگلیسی مجهز نمود.

در اواخر سال ۱۸۷۹ شیخ جلسه ای بزرگ از رؤسا و عشایر و شیوخ مناطق کردستان برای یک طرح جنگی و تبادل نظر در روستای "نهری" تشکیل داد. بیشتر کسانی که در این جلسه شرکت کرده بودند خواستار این بودند که همزمان هم با عثمانی و هم با ایران جنگ را شروع کنند. اما شیخ جنگ در دو جبهه را رد کرد و سرانجام توافق شد که اول به ایران حمله کنند. این حمله در مهر ماه ۱۸۸۰ در دو جبهه شروع شد که در نتیجه توانستند میاندوآب، مراغه و مهاباد را تصرف کنند. نیروهای شیخ از این

پیروزی سرمست و مغرور شدند و به جای پیشروی و تصرف مناطق دیگر به غارت و چپاول اموال مردم منطقه متصرفه پرداختند.

حکومت ایران برای مقابله با شیخ عبیدالله از کردهای جلالی ساکن در منطقه ماکو نیروی عظیمی تحت فرماندهی تیمورخان جلالی گرد آورد، که این نیرو توانست نیروهای شیخ را شکست بدهند. ناصرالدین شاه قاجار که دچار وحشت شده بود دربار عثمانی را تحت فشار قرار داد که به فعالیت های شیخ خاتمه دهد. اما پیشروی های سریع نیروهای شیخ در مناطق جنوب نگرانی مقامات عثمانی را به همراه داشت. که نتیجتاً عثمانی ها که تا آنموقع سعی داشتند که از قدرت شیخ بر علیه ایران استفاده کنند، خود دست به محاصره نیروهای شیخ کردند و این عمل باعث شد که شیخ با نیروهایش ایران را ترک کند و سرانجام در اثر فشار و توطئه ی عثمانی ها در سال ۱۸۸۲ مجبور به فرار به "مکه" شد و یک سال بعد همانجا در گذشت. با شکست این جنگ و گریز و در گذشت شیخ عبیدالله عصیانهای بزرگ فنودال و سران عشایر و شیوخ مرتجع کرد در قرن نوزده به پایان رسید.

علت اصلی شکست این عصیان این بود که انگیزه آن از ماهیت انقلابی شیخ و آمادگی مردم برای چنین قیام و ضرورت موقعیت سیاسی و اجتماعی زمان آنروز کردستان سرچشمه نگرفت، بلکه بر عکس به خاطر در خطر افتادن منافع شخصی و خانوادگی و موقعیت اجتماعی شیخ که دیگر تحت فشار حکومت ایران نمی توانست از مردم « باج و خراج و بیگاری و مالیات » بگیرد سرچشمه گرفته بود و ناگفته پیداست که نتیجه و سرانجام چنین اغتشاشات و عصیان هائی جز شکست و قتل و عام مردم زحمتکش و خانه خرابی آنها نمی تواند چیز بیشتری عاید مردم زحمتکش بکند. وقتی قرار است مردم (باج و خراج و مالیات و سرانه و بیگاری) بدهند باید چه فرقی میان شیخ و شاه برای آنها موجود باشد که به گفته شیخ جنگی بر پا کنند که کل مردم زحمتکش منطقه باید، جان و مال و خانواده و بقیه هستی و نیستی ناچیز خود را هم در این جنگ ارتجاعی و واپسگرا از دست بدهند؟ عقب افتادگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم زحمتکش همیشه سلاح حکمرانی طبقه مستبد حاکمه و شیخ و شاه بوده است.

وضعیت سیاسی و اجتماعی کردها در قرن بیستم

همانطور که در بالا گرچه بطور مختصر به مبارزات و قیام و طغیانهای متعدد کردها و پیروزی و شکست آنها در چند قرن اشاراتی شد. اکنون جا دارد که ببینیم که وضعیت سیاسی و اجتماعی آنها در قرن بیستم به کجا می رسد. در اواخر قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم خلیفه عثمانی روش و تاکتیک خود را نسبت به سران فنودال و امراء و عشایر مرتجع کرد عوض کرد و در واقع به منظور خنثی کردن رُل و نقش آنها در برپایی قیام و عصیان بر علیه خلفای عثمانی، تاکتیک دادن « پست و مقام و شغل و هدایا » به آنها را بکار بردند که کاملاً باب دل این سران مرتجع بود. " همچنانکه هم اکنون و بعد از گذشت ۱۳۹ روز از انتخابات پارلمانی کردستان عراق هنوز حدک "پارتی" و اتحاد میهنی کردستان "یه کلّیتی" تا کنون به خاطر سهم خواهی و تقسیم پست و مقام های دولتی و مال و ثروت ملی مردم زحمتکش کردستان عراق میان خود، نتوانسته اند که پارلمان کذائی و کارتونی خود را تشکیل دهند".

شعار و تبلیغات "پان اسلامیسیم" ارتجاعی از طرف سلطان عبدالحمید، تمام فنودال و بیگ های مرتجع کرد را به سوی خود جلب و جذب کرد و با کمال خشنودی تمام انعام، پست و امتیازاتی را که به آنها می دادند پدیرا می شدند. بحری بیگ یکی از فرزندان بدرخان و اعضای خانواده عبدالرحمن پاشای بابان و شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله شمزینان به مقام های همچو آجودان سلطان و رئیس مجلس سنای عثمانی و مقامات عالی دیگر منصوب و دست به کار شدند. حتی رؤسا و عشایر کوچکتر هم با گرفتن املاک و پست های در ادارات دولت از این مزایا برخوردار گشتند. مثلاً نورالله بیگ یکی از اقوام شیخ عبیدالله رئیس عشایر کرد منطقه "حکاری" شد.

باید دانست که خصلت و پایگاه طبقاتی، سیستم اداری و سیاسی و ایده و بینش ارتجاعی و ستمگرانه سران فتودال و عشیره و ایلات و شیوخ مفتخور نمی تواند غیر از این باشد، آنها این مزایا را نشانه "بزرگی" خود می دانستند، در صورتیکه چنین تاکتیک و بیلانی کاملاً و در واقع پایه سیستم امپراتوری عثمانی را با ثبات تر و متمرکزتر و از طرف دیگر دولت عثمانی می توانست که از جنگاوران کرد به راحت ترین شیوه در جنگ های ارتجاعی و توسعه طلبانه اش بر علیه مبارزات مردم و مقاومت ملیت های دیگر همچو ارمنی ها، عرب ها و آلبان ها و حتی خود کردها نهایت استفاده را کرده و قشر پائینی و زحمتکش جامعه کردستان را هم مورد استثمار مالیاتی، بیگاری و به خدمت سربازی وادار و در نهایت آنها را شریک جرم و در راه توسعه طلبی کثیف "پان اسلامیس" عثمانی به کشتن دهند.

همینطور هم شد و دولت عثمانی از کردها واحدهای سواره ویژه زیر فرماندهی افسران ترک تشکیل داد و رؤسای عشایر به خاطر شرکت در این واحدها عناوین افسری و پشایی و مزایای قابل توجهی دریافت می کردند و از همین طریق آنها هم سلطه خود را بر «دهقانان و دامداران و زحمتکشان کرد» گسترش می دادند. این افسران در نزد مردم زحمتکش مظهر قدرت بودند زیرا پشتیبانی سلطان عثمانی و «حکومت و مذهب» را پشت سر خود داشتند.

این سپاه سواره نظام و پیاده جنایتکار که از کردها و همکاری دلسوزانه فتودال و عشیره ها با فرماندهی افسران ترک تشکیل شده بودند نام "حمیدیه" را بر آن گذاشته بودند. این سپاه سواره نظام، اولین خدمت ضد انسانی و دناستی را که به خلافت عثمانی تقدیم نمودند، قتل و عام ده ها هزار نفر از ملت «ارمنی» بود. همین عمل شنیع را هم در مورد مردمان عرب و خود کردهای "درسیم" و کردستان جنوبی انجام دادند.

علاوه بر این سپاه و لشکر، آنها دو مدرسه عشیری مهم را برای نوجوانان و بچه های کرد و عرب جهت تحمیق و تربیت و حس وفاداری آنها از همان دوران کودکی به خلیفه عثمانی در استانبول و بغداد دایر کردند.

بدینوسیله خلیفه عثمانی در سیاست خود نسبت به کردها کاملاً موفقیت آمیز بود و از این طریق توانست نه تنها فکر قیام و عصیان را از فکر و ذهن امراء و امیرنشین های مرتجع کرد به در کند، بلکه و از همه مهمتر توانست که از نیروی رزمنده و جنگجو کردها در سرکوب قیام و شورش ملت های ستمدیده منطقه نهایت استفاده را کرده و در واقع آنها را شریک جرم توسعه طلبی و جنایات بی شرمانه خلفای عثمانی بنماید. سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی که در سال ۱۸۷۶ با وعده بهبود اقتصادی و تغییر و تحول در امور دموکراسی سر کار آمد، بعد از چند سال با تعطیل کردن پارلمان و تعلیق قانون اساسی هر چه بیشتر بسوی استبداد و یک حکومت موناشرشی تمام عیار گام نهاد که نهایتاً در تاریخ سیاه خلافت عثمانی حکومت او به حکومت "ظلم" معروف شد.

تحولات سیاسی و پیشرفت و توسعه و گسترش نطفه های نظام سرمایه داری و تکنولوژی در دنیای آن روز، بر جامعه ترکیه هم اثر گذاشت و باعث بوجود آمدن گروه و سازمان های سیاسی در ترکیه هم شد. جمعیت یا "کمیته ی اتحاد و ترقی" از روشنفکران درس خوانده و افسران جوان تشکیل شده بود که نمایند به جلو سوق دادن بورژوازی ترکیه بودند. این کمیته در سال ۱۹۰۸ کنگره ای با همه ی سازمان و گروه های سیاسی مخالف با امپراتوری عثمانی که کردها هم در آن شرکت داشتند در پاریس تشکیل دادند.

در این کنگره "کمیته اتحاد" که آنها را (ترک های جوان) هم میگفتند با اصل خودمختاری سیاسی و فرهنگی اقلیت و ملت های غیره ترک در صورت بدست گرفتن قدرت موافقت کردند. ترک های جوان در سال ۱۹۰۸ دست به قیامی زدند و سلطان عبدالحمید را وادار به سازش کردند و اختیارات او

را محدود کردند و قانون اساسی اعاده گشت و انتخابات عمومی آغاز گردید. و سلطان عبد الحمید همچنین مجبور به دادن فرامینی شد که طبق آنها مطبوعات، اجتماعات، بیان و سانسور تا حدودی آزاد شد و برای زندانیان عفو صادر گردید.

این یک پیروزی مقدماتی "ترک های جوان" شور و شوق و هیجان فراوانی را در بین ملیت های دیگر ساکن امپراتوری عثمانی به بار آورد و مردم ارمنی و کرد و یونانی و بلغاری و ترک همگی برادروارانه همدیگر را بغل می کردند. ترک های جوان در بین مردم می گشتند و رسماً اعلام می کردند که " مسیحی، مسلمان و یهودی و یونانی" همه برادرند و هیچ اختلاف نژادی و مذهبی بین مردم ساکن جغرافیای عثمانی وجود ندارد.

سلطان عثمانی از این عمل ترک های جوان ناخشنود بود و در سال ۱۹۰۹ با پشتیبانی روحانیون مسلمان و دارودسته فئودال ها و گارد دربار دست به شبه کودتای برای سرکوب ترک های جوان زد، ولی آنها به سرعت کودتا را در هم شکستند و عبدالحمید را بر کنار و برادرش "رشاد" ملقب به (محمد پنجم) را به جای او برگزیدند.

این هارت و پورت و گزافه گوئی «ترک های جوان» زیاد طول نکشید و ماهیت و سیاست واقعی و ارتجاعی آنها سرانجام بر ملا گشت و پس از رسیدن به قدرت از توده ها بریده و به خاطر سیاست شوونیستی و نژادپرستانه کثیف آنها که کاملاً ارتجاعی بود به دامن انحراف و فساد افتاده و تمام وعده و وعید های کنگره ۱۹۰۸ پاریس را پس گرفته و با افکار و ایدئولوژی شوونیستی «پان تورانیسم» به ترک کردن اقلیت های سیاسی مذهبی دیگر حتی قتل و عام ملیت های غیره مسلمان همچو ارمنی ها پرداختند و در واقع به سیاست اولدوروم بولدوروم بزن و بکش روی آوردند.

در سال ۱۹۱۴ جنگ اول جهانی از بالکان شروع شد. در این جنگ که تا سال ۱۹۱۸ ادامه داشت دولت عثمانی در کنار آلمان علیه روسیه و فرانسه و انگلستان وارد جنگ شد، ولی به سختی شکست خورد و همین جنگ کل سلطه و امپراتوری عثمانی را زیر سوال برد و آنرا تجزیه و حتی استقلال خود ترکیه را در معرض خطر و نابودی جدی قرار داد، تا سرانجام در سال ۱۹۲۳ یکی از افسران مشهور و جنایتکار ترک های جوان به نام "مصطفی کمال آتاترک" توانست با در دست گرفتن سکان قدرت، جمهوری ترکیه را جایگزین امپراتوری عثمانی سابق کند.

در این قرن شاید بتوان گفت که فاصله میان ۱۹۱۸ و سال ۱۹۱۹ بهترین فرصت بود که کردها یک حکومت ملی را اعلام کنند، زیرا امپراتوری عثمانی توسط نیروهای متفقین انگلستان، فرانسه، یونان و ایتالیا در هم کوبیده شده بود و ارتش آن کاملاً متلاشی شده و «اتحاد طلبان» یا سازمان «ترک های جوان» هم در صحنه نمانده بودند و نفوذ سلطان هم از محدوده پایتخت فراتر نمی رفت. از سوی دیگر «روسیه تزاری هم توسط انقلاب کارگران و بلشویک ها به گور سپرده شده و بلشویک ها به کلیه جاه طلبی های مستعمراتی روسیه تزاری پشت پا زدند و آنها را ملغ اعلام کرده بودند» و وضع دولت و ارتش ایران هم از وضع ارتش عثمانی بهتر نبود.

به دلایل بالا یک خلاء قدرت در منطقه بوجود آمده بود که کردها می توانستند بهترین استفاده را از آن بنمایند. اما در بین کردها و رهبران آن زمان چنین آمادگی ای وجود نداشت، زیرا همانطوریکه در بالا شرح آن گذشت حکومت عثمانی توانسته بود که امراء و سران کرد را تطمیع کرده و آنها را در جهت و راستای منافع امپراتوری عثمانی بکار گیرند. (در واقع اکثریت سران مرتجع فئودال و شیوخ با نفوذ و عشایر کرد خود را به دولت عثمانی فروخته بودند). مسئله دیگر این بود که به علت شکست قیام امیرنشین های قدرتمند کرد در قرن نوزده، قدرت سیاسی محلی بسیار ضعیف و قطعه قطعه شده بود و هر رئیس عشیره و فئودالی فقط بخش کوچکی از این قدرت را در اختیار داشت.

اما و در همین زمان انگلستان و فرانسه با توجه به منافع امپریالیستی خویش دولت های نظیر عراق، سوریه، لبنان و اردن و غیره را به وجود آوردند. ولی باید گفت که آنها در چنان شرایطی وجود یک دولت مستقل کرد را احساس نمی کردند تا در تشکیل آن نقش داشته باشند. خلاصه ملت کرد به علت فاقد بودن یک حزب سیاسی سکولار و مترقی و از لحاظ اجتماعی با نفوذ، فاقد آن وزنه سیاسی و نظامی بود که بتواند در این معاملات سیاسی و تقسیمات ژئوپلیتیکی نقشی ایفاء کند. این دولت ها استعماری در ازای گرفتن امتیازاتی از دولت های منطقه ملت کرد را به حراج گذاشته بودند و هر قسمت و بخشی از خاک و مردم کردستان را به دولتی هدیه کردند.

اما قرن بیست همراه بود با رشد و گسترش سرمایه داری در اقصی نقاط جهان و ترکیه هم نمی توانست که از این چارچوب خارج باشد. همگام با گسترش سرمایه داری و کنار رفتن تدریجی نظام و آداب و سنت کهن فئودالیسم دانش و علم و مدارس و تکنولوژی هم بسط یافت. روشنفکران و دانشجویان زیادی پا به عرصه حیات اجتماعی و سیاسی نهادند. گرچه این ها بیشتر از خانواده های ثروتمند فئودال ها و سران عشایر و طبقه های بالا جامعه بودند، اما توانستند در سیر حرکات اجتماعی و سیاسی تا اندازه ای نقش ایفاء کنند. بعد از متارکه جنگ، در کل ترکیه و همچنین کردستان سازمان گروه و جمعیت و کلوب های سیاسی و مدنی یکی بعد از دیگری تأسیس شدند، که می توان به "استخلاص کردستان" توسط سید عبدالله فرزند شیخ عبدالقادر شمرینان، "جمعیت استقلال کرد" در قاهره توسط ثریا بدر خان و "جمعیت تعالی کردستان" اشاره نمود.

تأسیس این سازمان و جمعیت ها در مقایسه با گذشته گامی به پیش بود. مثلاً جمعیت استقلال کردستان توانست بعدها نقش بزرگی در به راه انداختن قیام های بزرگ در جمهوری ترکیه بازی کند و یا جمعیت تعالی کردستان هدفش این بود که ملت کرد را از بیانات و اصول اعلام شده "ویلسون" رئیس جمهور آمریکا که برای سه ملت کرد، ارمنی و عرب حق تعیین سرنوشت قائل بود برخوردار سازد.

در اولین گنگره ای که این جمعیت تشکیل داد، شیخ عبدالقادر را به ریاست و امین علی بیگ فرزند بدرجان و ژنرال فواد پاشا را به معاونت و ژنرال حمدی پاشا را به دبیرکلی بر گزیدند. اعضای اصلی و معروف جمعیت عبارت بودن از رمزی بیگ، اکرم بیگ جمیل پاشا، نجمه الدین حسین، ممدوح سلیم و دکتر شکری محمد امین.

آنها هیأتی را پیش کمیسره های آمریکا، فرانسه و بریتانیا مقیم پایتخت عثمانی فرستادند و نقطه نظرات خود را به اطلاع آنها رسانند. اما این جمعیت دارای دو دید و نظر فکری متفاوت بود. اعضا و کادرهای جوان از استقلال کامل کردستان پشتیبانی می کردند، در صورتیکه اقشار میانه و سالمندان که محافظه کار بودند خواستار خودمختاری در چارچوب کشور عثمانی بودند. ژنرال شریف پاشا نماینده کردها در کنفرانس صلح پاریس در ۲۷ دی ۱۲۹۷ (۱۸ ژانویه ۱۹۱۹) قراردادی با نماینده ارمنی ها "بوغوس پاشا" امضاء نمود که در آن اعلام شده بود که دو ملت کرد و ارمنی هر دو آریایی و دارا علایق و اهداف و دید مشترکی هستند که آزادی و استقلال، سرزمین های آنها را شامل می شود.

اما حکومت عثمانی از این حرکات به خشم آمد و به تبلیغات گسترده ای علیه خواست کردها دست زد و حتی حمزه بیگ مدیر روزنامه "ژین" حیات را به خاطر آنکه در ماردین گفته بود که کردها باید خود را «آزاد» سازند محاکمه و اعدام کرد. در سال ۱۹۲۰ اختلافات میان رهبران طرفدار "استقلال و خودمختاری" شدت یافت و سرانجام آنها تجزیه شدند و هر یک به تأسیس جمعیت ویژه خود پرداخت.

امین علی بیگ "جمعیت تشکیلاتی - اجتماعی کرد" را به دبیری "ممدوح سلیم" تأسیس کرد و شیخ عبدالقادر هم "جمعیت کرد و کردستان" را بنیاد نهاد. فعالیت این جمعیت و کلوب ها همچنان ادامه

داشت تا بلاخره در پیمان صلح پاریس در تاریخ ۳۰ دی ۱۲۹۸ شمسی (۲۱ ژانویه ۱۹۲۰) که به پیمان "سور" معروف است قرارهای را در باره مسأله ی کرد صادر نمودند.

گرچه این قرارها از مجموعه ای ماده و تبصره و غیره تشکیل شده بود، تشکیل کردستان را مشروط به شرایطی کرده بود: از جمله مردم کردستان باید به شورای جامعه ی ملل مراجعه کنند و ثابت کنند که اکثریت آنها متمایل به استقلال هستند. این شروط هم کافی نبود و می بایست خود شورای جامعه ی ملل آنها را لایق و صالح استقلال تشخیص می داد و غیر از این اعمال می بایستی کردها از انگلستان بخواهند (خواهش کنند) که لطف و عنایت به خرج داده و آنان را تحت سرپرستی و قیمومیت خود بگیرد!

عجب قرار و لطفی که متفقین در حق به ملتی به آن پهناوری و بزرگی ابزار و روا داشته اند! مشکل اساسی دیگری که در آن سال ها موجود بود این بود که به علت تقسیم امپراتوری عثمانی هر تکه و بخشی از مجموع کل جغرافیای کردستان بین دولت های متفقین تقسیم شده بود و در بحث استقلال کردستان هیچ کدام از آنها حاضر نبود که بخش خود را جزو کردستان به حساب آورد و آنرا به چند شهر در ترکیه و عراق خلاصه کرده بودند و آن شروط بی محتوا و ظالمانه را هم برایش گذاشته بودند. اما صاف و ساده این یعنی قبول نکردن کردستانی مستقل و آزاد، اما در زیرلایه قرارداد دولت های متفقین و قانون شورای جامعه ی ملل.

در نهایت پیمان "سور" به اجراء در نیامد و نهایتا بر طبق پیمان "لوزان" بلاخره کردستان بین چهار دولت تازه تاسیس عراق و سوریه و ترکیه و ایران تقسیم گردید. پیمان "لوزان" پیمان صلحی بود که بعد از جنگ جهانی اول بین نیروهای متفقین و متحدین در تاریخ یکم مردادماه ۱۳۰۲ شمسی (۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ میلادی) در شهر لوزان (سوئیس) برگزار شد و امضاء کنندگان این پیمان عبارت بودند از: فرانسه، بریتانیا، ژاپن، ایتالیا، یونان، رومانی و پادشاهی یوگسلاوی.

بر سر شهر موصل و حومه آن که حاوی ذخایر نفتی زیادی بود از یک سو اختلافات شدیدی میان فرانسه و بریتانیا و آمریکا و از سوی دیگر میان این سه کشور و دولت و جمهوری تازه تاسیس ترکیه به رهبری کمال مصطفی آتاترک بروز کرد. که در نهایت ترکیه از ادعای حاکمیت موصل در ازای بخش اعظم کردستان به ترکیه عقب نشینی کرد. البته در بخش سوم پیمان لوزان از ماده ۲۷ تا ۴۴ مطالبی در مورد لزوم حفظ حقوق اقلیت ها و استفاده آزاد اتباع ترکیه از هر نوع زبانی چه در روابط خصوصی و تجاری و چه در امور مذهبی و مطبوعاتی و انتشاراتی و به زبان مادری در دادگاه ها سخن گفتن نباید هیچگونه محدودیتی ایجاد گردد به اضافه موارد دیگری که در این قرار آمده بود.

اما در اینجا هم مقامات ترکیه به بهانه پوشالی و فریبکارانه و ادعای اینکه کردها بمانند ترک ها و همسان با آنان در حکومت شرکت دارند از شامل شدن قوانین فوق به کردها خودداری کردند. بدین ترتیب در فاصله چند سال نه تنها ملت کرد در ترکیه از ملتی « شریک و متساوی الحقوق » به ملتی بدون هیچگونه امتیازات سیاسی، حقوقی، انسانی و اجتماعی مبدل گشتند، بلکه مورد شدیدترین اجحاف و ستم و بی حقوقی و سرکوب شدید و درندانه قرار گرفتند.

حوادث و وقایع بعد از جنگ جهانی اول و مسأله ی کردها

همانطوریکه در بالا در مورد جنگ جهانی اول و شکست امپراتوری عثمانی و تغییر و تقسیم ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه و تأسیس کشورهای جدید همچو سوریه، عراق، اردن، لبنان و غیره بحث شد، دیدیم که کردستان هم به چهار بخش تقسیم شد و هر بخشی از آن جزو سلطه دولتی قرار گرفت. اکنون جا دارد که جنبش های ملی و مبارزه کردها را در هر یک از این کشورها دنبال کنیم.

پس از عصیان شیخ عبیدالله شمرزینی در سال ۱۸۸۰ که شرح آن مختصراً در بالا گذشت، دیگر هیچ قیام و شورش قابل توجه که نشانگر فعالیت برای بدست آوردن حقوق ملی کردها باشد بجز جنب و جوش اسماعیل آقا شکاک معروف به سمکو در ایران رخ نداد. البته در مناطق مرکزی و جنوبی اغتشاشاتی روی داد، اما به خاطر اینکه فاقد ویژگی های یک قیام عمومی و ملی بودند و بیشتر مهر تمرد و یاغیگری های عشیره ئی بر پیشانی داشتند نمی توان آنها را به حساب قیام ملی نوشت.

سمکو پسر محمد آقا و از ایل شکاک در شمال کردستان که حدود مرزهای ترکیه است می باشد. ایشان به علت ضعف حکومت قاجار بیشتر به صورت خودمختار زندگی می کرد. در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، جعفر آقا برادر بزرگ سمکو در آن منطقه نفوذ و قدرت قابل توجه ای به دست آورده و موجبات نگرانی حکومت تهران و حکمران آذربایجان در تبریز شد. اما با دسیسه حاکم آذربایجان همراه هفت تن دیگر از یارانش او را به تبریز دعوت می کنند که بعداً طبق یک توطئه همگی را به قتل رساندند. این واقعه سبب شد که محمد آقا همراه فرزند دیگرش "سمکو" بطور علنی به نافرمانی علیه حکومت مرکزی بپردازند.

در سال ۱۹۱۱ نیروهای روسیه وارد آذربایجان شدند و کلاً اوضاع ایران ناآرام بود. سمکو به تقویت و جمع آوری سپاه پرداخت و با قوای روسیه تزاری روابط دوستانه ای برقرار نمود. در طی جنگ جهانی اول روسیه ی بی طرفانه ای اتخاذ نمود و با هر یک از قوای دو دولت متخاصم روس و عثمانی که متناوباً بر منطقه مسلط می شدند روابط برقرار می کرد، بدون آنکه عملاً قوای خود را به سود

هیچکدام به کار نبرد. فضای جنگ جهانی همراه با فعالیت های سیاسی و نظامی در منطقه و تاثیر جمعیت های سیاسی کرد ترکیه کلا باعث شد که ایشان اندکی با افکار آزادیخواهی و ملی آشنا شود، و بدینوسیله ایشان فعالیت های خود را تحت عنوان مبارزه در راه خودمختاری کردها ادامه داد.

سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ قدرت و نفوذ سمکو به اوج خود رسید و از شهر خوی در شمال تا حدود شهر بانه در جنوب گسترش یافت. دولت مرکزی پانصد نفر از شورشیان سابق گیلان را به فرماندهی "عمو قربان" که اهل کرمانشاه بود و در گیلان همچو کارگر کشاورزی کار می کرد را به میاندوآب و جنگ با سمکو فرستاد که قوات سمکو آنها را در هم شکست و عمو قربان هم کشته شد. دیگر دولت قوای برای سرکوبی ایشان نفرستاد تا سرانجام رضا شاه که آنموقع نخست وزیر بود ارتش را سر و سامان داد و یک نیروی ارتش که بالغ بر هشت هزار نفر بود با توپخانه و تجهیزات کامل را با فرماندهی ژنرال "جهانبانی" که تعلیمات نظامی را در روسیه تزاری دیده بود به مقابله ی سمکو فرستاد.

درگیری در اطراف سلماس شروع و نیروهای سمکو مقاومت سرسختانه ای کردند اما به دلیل برتری توپخانه و تجهیزات جنگی دشمن نیروهای سمکو شکست خوردند و اکثر افراد او هم پراکنده شدند و قوات دولتی بعد از تقریباً ۴ سال ارومیه را مجدداً به تصرف خود در آوردند و سمکو را تا مرکز اقامت خود در "چهریق" بیرون رانده و سرانجام ایشان به ترکیه پناه برد. در آنجا افراد او توسط نیروهای ترکیه خلع سلاح شدند و سمکو هم تحت نظر قرار گرفت.

ولی بعد از چند ماه سمکو به خاطر جلب حمایت انگلیسی ها به عراق رفت اما سودی نداشت و نزد شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه رفت که در آنجا مورد استقبال گرم قرار گرفت. سرانجام سمکو در سال ۱۹۲۴ به ترکیه بازگشت و از آنجا به ایران رفت و "امان نامه" گرفت که در "چهریق" اقامت گزیند. سمکو بعد از یک سال (۱۹۲۵) به نزد رضا خان که رسماً شاه ایران شده بود رفت و سوگند وفاداری یاد کرد.

یک سال بعد ۱۹۲۶ مجدداً سر به شورش برداشت و دشت سلماس را تصرف کرد، ولی از قوات دولتی شکست خورد و دوباره به ترکیه و از آنجا به عراق رفت. ایران از عراق خواست که او را تسلیم کند اما دولت عراق ضمن خودداری کردن از تسلیم کردن او، از ایران خواست که او را ببخشد. رضا شاه هم قول داد که او را فرماندار اشنویه کند اما هنگام بازگشت به ایران با یک توطئه قبلی در مسیر راه (سال ۱۹۳۰) به قتل رسید.

عصیان شیخ محمود برزنجی

بعد از خاتمه جنگ جهانی در سال ۱۹۱۸ قوات انگلیس کرکوک و سلیمانیه را به تصرف خود در آوردند، ولی چون نمی توانستند در آنجا بمانند خیلی سریع یک نیمچه فرمانروایی به ریاست شیخ محمود برزنجی اما تحت نظارت خود تشکیل دادند و خود آنجا را موقتاً ترک نمودند. اما پس از اشغال موصل قوای انگلیسی بار دیگر به کرکوک و سلیمانیه بازگشتند و برای اداره کردستان با سران کرد وارد مذاکره شدند. نهایتاً به خاطر اینکه شیخ محمود از نفوذ عشایری بیشتری برخوردار بود او را به فرماندار نواحی کردنشین برگزیدند.

شیخ محمود از طایفه و عشیره سادات برزنجی و نوه ی شیخ احمد رهبر مذهبی منطقه بود. هواداران او از میان طایفه خود و عشایر "هموند" و بخشی از عشیره جاف بود. اما بابان های سلیمانیه و جاف های حلبجه و غیره مخالف او بودند. مرکز حکمروایی او شهر سلیمانیه بود و قلمرو و نفوذش تا نواحی رانیه و کوی سنجق ادامه داشت. بریتانیا یک افسر بسیار ورزیده به نام "نول" را به عنوان

مشاور و راهنما نزد شیخ فرستاد. علاوه بر این انگلیسی‌ها مشاورانی برای رانیه، کوی سنجق و رواندوز انتخاب کردند.

یعنی در واقع شیخ محمود فقط سمبلی بود برای راضی کردن مردم و جلوگیری از عصیان و اغتشاشات. این مشاوران عملاً از وی اطاعت نمی‌کردند و امور اداره منطقه در اختیار این‌ها بود. انگلیسی‌ها همچنین قصد داشتند که کنترل دهوک، عمادیه و زاخو که به ولایت موصل مربوط می‌شدند را زیر کنترل مستقیم خود داشته و آنها را از نفوذ شیخ دور نگه دارند.

در نتیجه کل این مسائل سازش شیخ و انگلیسی‌ها به هم خورد و شیخ خودسرانه و بدون هیچگونه زمینه سیاسی، نظامی و پشتیبانی مردمی "استقلال" خود خوانده را رسماً اعلام کرد و با کمک جعفر سان اورامی، اول سلیمانیه و بعداً حلبچه را تصرف کرد و قوای انگلیسی‌ها را از آنجا بیرون کرد. سرانجام انگلیسی‌ها نیروی مجهزی به سوی سلیمانیه گسیل داشتند و شیخ محمود در "تنگه" ی "بازیان" با نیرویی در حدود هزار نفر به مقابله آن‌ها پرداخت. اما طی جنگی که روی داد شکست خورد و شیخ زخمی و دستگیر شد و او را به جزیره "اندامان" در هندوستان تبعید کردند. "کردها همیشه بدون اندیشیدن و ارزیابی، دست به عمل زده‌اند" و پیامد عملشان هم شکست و ناکامی بوده است.

انگلیسی‌ها بعد از آنکه به علت پاره‌ای مسائل از کردها ناامید شدند، نظر خود را بیشتر معطوف تثبیت حکومت عراق و الحاق نواحی کردنشین به آن کردند. سرانجام در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۰۰ (۲۳ آگوست ۱۹۲۱) به دنبال یک فرماندوم ساختگی فیصل فرزند شریف حسین که توسط فرانسوی‌ها از سوریه رانده شده بود را به پادشاه عراق برگزیدند و نقشه مند به تقویت ایشان پرداختند و بعداً نواحی کردنشین را به آن الحاق کردند. از طرفی هم هر چه کمالیست‌های ترکیه خود را قویتر می‌دیدند به همان اندازه به انگلستان و عراق برای تصرف مناطق کردنشین فشار می‌آوردند.

فشار و هجوم نیروهای کماندویی ترکیه به رواندوز و تصرف آنجا و پیشروی به سوی مناطق دیگر، انگلیسی‌ها را وادار کرد که برای جلوگیری از پیشروی کمالیست‌ها، شیخ محمود را در شهریور ماه ۱۳۰۱ از تبعید به سلیمانیه بازگردانند. ایشان هم از دید عشیره‌ای و برای نشان دادن قدرت خود کابینه‌ای مرکب از هشت وزیر را تشکیل داد و بعد از یک ماه خود را رسماً رهبر کردستان نامید و به انتشار روزنامه "پررؤی کردستان" در مقابله با روزنامه‌های بغداد نمود.

فشارهای ترکیه برای تصرف مناطق کردنشین از یک طرف و فشار کردها از طرف دیگر سرانجام ملک فیصل و بریتانیا را مجبور نمود که در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱) اعلامیه مشترکی صادر و در آن بر شناسایی یک نوع خودمختاری محلی برای کردها در چارچوب جغرافیا و مرزهای عراق تأکید شد. اما این یک نوع خودمختاری محلی بود که قصد داشتند از این طریق ولایت سلیمانیه و موصل را در داخل فرمانروایی ملک فیصل و عراق بگنجانند. این یک نیرنگ و فریب بود و هدف آنها فرونشاندن موقتی اذهان مردم و خرید وقت بیشتر برای ایجاد و مستحکم کردن موقعیت سیاسی و نظامی خودشان بود.

در سال ۱۳۰۱ شمسی (۱۹۲۳) بریتانیا سلیمانیه را بمباران کرد و شیخ محمود مجبور به ترک آنجا و استقرار در مرزهای ایران شد و در آنجا علیه انگلستان اعلان «جهاد» کرد و بعداً با عقب نشینی انگلیسی‌ها شیخ به سلیمانیه بازگشت. تهدید و بمباران از طرف انگلیسی‌ها گاه به گاه ادامه داشت و مخالفت با پیمان "لوزان" که هیچ حقی برای کردها در بر نداشت در سال ۱۳۰۲ شمسی (۱۹۲۴) به اوج خود رسید. انگلیسی‌ها دوباره به شدت سلیمانیه را بمباران کردند و شیخ دوباره به مرز ایران گریخت. سال بعد ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۵) موصل رسماً ضمیمه‌ی خاک عراق شد، انگلیسی‌ها شیخ را

تعقب کرده و او به ناچار به منطقه مریوان در ایران پناه برد و در آنجا به کمک کردهای ایران حملات خود را به نیروهای عراقی تا سال ۱۳۰۵ شمسی برابر ۱۹۲۷ ادامه داد.

شیخ محمود به علت همکاری با عشایر منطقه مریوان زیر فشار ایران هم قرار گرفت و این مسأله باعث شد در اواخر ۱۹۲۷ شیخ وارد مذاکره با دولت عراق بشود و اجازه یافت در جای دیگری دور از کردستان اقامت گزیند ولی مبارزات به شیوه تشکیل جمعیت های مخفی همچو جمعیت "ترقی" ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۰۸ شمسی ۱۹۳۰ میلادی یک پیمان تازه میان انگلیسی ها و دولت عراق منعقد گردید و به قیومیت انگلستان بر عراق خاتمه داد، اما در این پیمان هم هیچگونه اشاره ای به حقوق کردها نشده بود و این امر باعث نارضایتی های شدید از جانب کردها گردید که سرانجام به صورت قیام در سلیمانیه ظاهر شد. دولت عراق به شدت قیام را سرکوب کرد و عده زیادی کشته و زخمی گردیدند. شیخ که به ناصریه تبعید شده بود در آنجا ماندگار و در ۱۸ مهر ۱۳۳۴ شمسی برابر با ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ در یک بیمارستان در بغداد در گذشت.

اینجا باید سوال کرد که جناب شیخ با کدام برنامه ریزی سیاسی و اقتصادی و بسیج عمومی و ارتشی، کابینه دولت را تشکیل و وزرای آنرا تعیین کرد؟ و آیا انسانی با دید و بینش ارتجاعی، عشایری، و طایفه ای و با اعتقادات تند اسلامی و بکار گرفتن و استفاده کردن از شیخ ترین کلمه "جهاد" در جنگ ها می تواند حقیقتاً عملکردش در خدمت مردم زحمتکش کردستان باشد؟ آخر این عمل غیر از خواب و خیال و اتوپی چه نامی میتوان روی آن گذاشت؟ باید گفت نام این شخص که همچو یکی از قهرمانان ملی به خورد ملت کرد و جوانان داده می شود افسانه ای بیش نیست و غیر از گمراه کردن افکار و ذهنیت جامعه کردستان نمی توان که نطقه عطف و خاصیت برآورده ای را در آن مشاهده کرد. این هم همچو شورش و عصیانهای ماقبل خود که همگی منجر به شکست شدند، در حقیقت ناامیدی و اتعاب و شدید و رنج و محنت های فراوانی برای مردم به بار آورد و هیچ ربطی به منافع مردم زحمتکش کردستان نداشت، زیرا میان منافع طبقاتی شاه و شیخ و فئودال با منافع طبقاتی مردم زحمتکش و اقشار ستمدیده مردم، فاصله بس عظیمی موجود است و کسانی که این فاصله طبقاتی را نادیده میگیرند و چنین کسانی را بنام « قهرمان ملی » به خورد مردم می دهند در واقع از بیان حقایق عاجز و درمانده و دارند به چشم مردم خاک می پاشند.

عصیان شیخ عبدالسلام و شیخ احمد بارزانی

اولین عصیان و نافرمانی بارزانی ها در واقع در سال ۱۹۰۹ میلادی رخ داد. "ترک های جوان" که با یک شبه کودتا در سال ۱۹۰۹ علیه سلطان عبدالحمید توانستند همه اهرم های قدرت را در ترکیه به دست گیرند بر خلاف وعده وعید های قبلی خود، کم کم فشار بر ملیت های غیره ترک را شدت بخشیدند و فعالیت ملی گرائی کردها را ممنوع کردند. چند ماهی بعد شیخ عبدالسلام بارزانی آشوبی را در منطقه بارزان بر پا نمود و در اولین زدو خورد میان مسلحین عشایر او و نیروهای ترکیه، سرانجام آنها را شکست داد و دامنه پیشروی او کم کم تا بتلیس گسترش یافت. در سال ۱۹۱۰ نیروهای عثمانی منطقه ی بارزان را ترک کرده و بارزانی ها در منطقه خود باقی ماندند. در همین ایام عثمانی ها توانستند قیام "بتلیس" را سرکوب کنند.

دولت عثمانی در سال ۱۹۱۳ به بهانه توطئه علیه حکومت عده زیادی از کردها را دستگیر و بازداشت کردند و نام شیخ عبدالسلام هم به میان آمد. شیخ به محض شنیدن نام خود بجای مقاومت و ایستادگی بیدرنگ به ایران فرار کرد ولی در منطقه عشایر "شکاک" توسط شخصی با حیله دستگیر و به مقامات عثمانی تحویل داده شد و در سال ۱۹۱۴ او را در موصل به دار آویختند.

شیخ عبدالسلام دارای چهار برادر به نام احمد، بابو، مصطفی و صدیق بود. بعد از او شیخ احمد ریاست عشیره بارزانی را به عهده گرفت و در میان عشیره بارزان اعتبار بزرگی کسب کرد. در سال ۱۹۳۰ قیام آزارات در ترکیه بر پا شد و شیخ احمد نزدیک به ۳۰۰ نفر از افراد خود را به کمک آنها فرستاد که سبب اعتراض دولت ترکیه شد. کمک های شیخ احمد به کردهای ترکیه و پناه دادن به عده ای از آنها باعث گردید که دولت ترکیه از عراق خواست که برای سرکوب آنها به نیروهای ترکیه اجازه بدهد که وارد خاک عراق شوند اما این درخواست از طرف دولت عراق رد شد.

همانطوریکه گفته شد در سال ۱۳۰۸ (۱۹۳۰) قیومیت انگلستان بر عراق خاتمه یافت و در سال ۱۹۳۲ کشور عراق رسماً همچو کشور مستقلی به عضویت جامعه ی سازمان ملل متحد در آمد. در این سال ها چند واقعه مهم روی داد. دولت رضا شاه توانست قیام "سمکو" در شمال و "جعفرسلطان اورامی" در جنوب را سرکوب کند. همچنین ایران برای سرکوب جنبش آزارات که کردهای جلالی در منطقه شمال کردستان را هم شامل می شد با ترکیه همکاری کرد.

عراق هم توانست به اغتشاشات چندین ساله شیخ محمود برزنجی خاتمه داده و جنب و جوشهای بعد از آنرا هم سرکوب کند و در نهایت ترکیه هم جنبش کردهای آزارات را در هم شکست. در واقع در این مدت زمان کوتاه ملت کرد در همه بخش ها زیر منگنه و فشار شدید دولت های دسپوتسم ترکیه، ایران و عراق قرار گرفتند. در این اوضاع و احوال دولت عراق برای تثبیت موقعیت خود و راه یافتن به جامعه سازمان ملل لازم بود که به ناآرامی درون عراق و مسئله عشیره بارزانی به رهبری شیخ احمد در منطقه بارزان خاتمه دهد. از اینرو در اواخر پاییز ۱۹۳۱ و اواسط زمستان همان سال از طرف دولت عراق تهاجمی با کمک نیروی هوایی و افسران بریتانیا به منطقه بارزان آغاز گردید، اما هر بار نیروهای دولتی شکست خورده و مجبور به عقب نشینی می شدند و یک هواپیمای جنگی بریتانیا هم در این جنگ ها سرنگون شده و خلبانان آن به اسارت بارزانی ها در آمد.

به بهانه آزاد کردن خلبانان، انگلیسی ها مذاکراتی را با شیخ احمد آغاز کرده و اعلام آتش بس نمودند. دولت عراق از فضای آتش بس سواستفاده کرده و به تقویت نیرو و استحکام مواضع خود پرداخت، تا سرانجام در اواخر خرداد ماه ارتش عراق با کمک بی دریغ نیروی هوایی و زمینی بریتانیا حمله نهایی و شدید خود را آغاز کردند. نیروهای شیخ احمد بعد از کمی جنگ و گریز تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند و شیخ احمد همراه چهار صد نفر از اطرافیان خود از مرز گذشته و خود را تسلیم مقامات ترکیه کردند.

ترک ها هم شیخ احمد و جماعتی از همراهانش را اول به استانبول و بعداً به "اردنه" در مرز بلغارستان فرستادند و عده ای زیادی از آنها را هم به بهانه شرکت در قیام آزارات اعدام نمودند. بدینوسیله نقشه و توطئه مشترک عراق و ترکیه برای نابودی این جنب و جوش عشیره تی هم با همکاری بی دریغ بریتانیای توسعه طلب به پیروزی رسید و آخرین جنگ و گریز مسلحانه این عشیره هم در عراق قبل از شروع جنگ جهانی دوم به پایان رسید. اما بعداً و در اواخر سال ۱۹۳۲ دولت ترکیه شیخ احمد را از "اردنه" همراه با عده ای از همراهانش و دو برادر کوچکترش "ملا مصطفی و شیخ محمد صدیق" را آزاد کردند. آنها هم فوراً به منطقه بارزان باز گشته و با اسلحه های که در کوه های آنجا مخفی کرده بودند دوباره جماعتی مسلح تشکیل داده و در بهار ۱۹۳۳ جنگ جدیدی را علیه نیروهای عراق به راه انداختند، ولی به علت عشیره تی بودن خصلت جنگ و بی برنامه گی و نداشتن هیچگونه استراتژی و گسترش ندادن آن به مناطق دیگر کردستان در واقع ناکام ماندند و در بهار ۱۹۳۴ برادران بارزانی همراه تقریباً هشتاد نفری خود را تسلیم دولت عراق کردند که اول آنها را به شهر "ناصریه" و بعداً به شهر "سلیمانیه" تبعید کردند.

ملا مصطفی که کاملاً بی سواد بود در سلیمانیه پیش یکی از رهبران مذهبی چند ماهی به فرا گرفتن و خواندن و نوشتن دروس دینی پرداخت و سرانجام از سلیمانیه فرار کرده و دوباره به منطقه بارزان

رفت و آشوب دیگری را به راه انداخت که بعداً به آن خواهیم پرداخت. « اگر اینجا کمی فوکوس کنیم بدون احتیاج به هیچگونه تعمق و تأملی می بینیم که این دولت های ستمگر و فاشیزم منطقه با وجود اختلافات بنیادی و عمیق سیاسی و اقتصادی و مذهبی ای که در دورانهای مختلف تاریخی تا به امروز با هم داشته و دارند، اما برای به شکست کشاندن و سرکوب جنبش های ملی و قومی کردها همیشه با هم متحد و هماهنگ بوده اند. اگر این ترند را به خیانت های مکرر و پیوسته سران ایالات و عشیره و فئودال و برخی سازمان و احزاب قومی کرد اضافه کنیم خواهیم دید که ملت کرد برای رهایی از ستم ملی و طبقاتی احتیاج بزرگی به احزاب حقیقتاً سکولار و سوسیالیست دارند که بتوانند پیگیرانه به کل مسائل ملی و حقوقی و طبقاتی آنها پاسخ بدهند. امروزه احزاب و سازمانهای ملی و قومی متلونی در بخشهای مختلف کردستان زیر نام های مختلف موجودند و همگی مدعی آزادی و رهایی ملت کرداند، اما تجربه و عملکرد و برنامه ده ها ساله آنها به وضوح نشان داده که رهبری کل این جریانات فقط در جستجوی هژمونی و کسب قدرت و ثروت اندوزی خویشند و آنچه که برای آنها پیشیزی ارزش نداشته باشد کارگران، زحمتکشان، دست فروشان و زنان و جوانان ملت کرد است و بس. احتیاج زیادی به تفحص و تعمق و کنکاش زیادی نیست تا ماهیت واقعی همگی این ها را شناخت. البته باید متذکر شوم که در هنگام اپوزسیون بودن شناخت اینها برای کسانی که از دانش و اطلاعات و مطالعه و تجربیات کمتری برخوردارند بسیار سخت و بغرنج است. اما بی ربط بودن و ماهیت واقعی اینها به حقوق پایه ای مردم و کارگران و جوانان و زنان، زمانی بطور عام برای اکثریت مردم روشن و واضح می گردد که اینها در بخشی از کردستان به قدرت برسند، آنگاه سانتاژ، افکار پلاسیده و دماغوگ و کژی و دانانت و ستیهندگی آنها بالمره، به یکباره و تماماً آشکار و پر ملاء می شود و نمونه بارز و بر جسته آن همانا حکمرانی ۲۷ ساله مافیایی احزاب قومی عشیرتی "پارتی" و "یه کپتی" و بقیه احزاب واپسگرای اسلامی در کردستان عراق می باشد. عملکرد و حکمرانی و چپاول و بی بند و باری و سرمایه اندورزی سران این احزاب شکاف عمیق طبقاتی را بارزتر و بیکاری و فساد اجتماعی را گسترده تر و به عام مردم زحمتکش کردستان را زله و به ستوه آورده و بخش عظیمی از جوانان و مردم را به ترک کردستان و ادار نموده است».

ترکیه و جنبش ملی کردها

همانطوریکه در ابتدا به آن اشاره شد در سال ۱۹۰۸ سازمان "ترک های جوان" با کودتای علیه سلطان عبدالحمید عملاً دولت را به دست گرفتند. ژنرال مصطفی کمال (آتاتورک) که عضو این سازمان بود به خاطر شرکت در بسیاری از جنگ ها توانسته بود نام و جایگاهی برای خود کسب کند. ایشان بعد از جنگ جهانی اول توانست با برپایی و رهبری یک جنبش ناسیونالیستی، نیروهای خارجی را از ترکیه بیرون کرده و بلاخره در سال ۱۹۲۳ میلادی بطور رسمی جمهوری ترکیه را تاسیس و آنرا جانشین خلافت و سیستم عثمانی کند.

ترک های جوان بر خلاف ادعای اولیه خود که قول داده بودند در صورت پیروزی حق اقلیت های غیره ترک زبان را به رسمیت بشناسند و جلوی مطبوعات آزاد و فعالیت های اجتماعی و سیاسی کلیه اقلیت و مردم ترکیه را نگیرند، خیلی زود تغییر ریل و موضع و سیاست دادند و به طرف شووینیسم و ناسیونالیست متعصب و خشک «پان ترکیسم» روی آوردند. مصطفی کمال از نخستین کسانی بود که در راه رسیدن به این اهداف شووینیستی و نژادپرستانه قدم برداشت. برای به راه انداختن یک جنگ ارتجاعی و تثبیت قدرت خویش دست به دامن و فریب سران عشایر و فئودال مزدور کرد شد زیرا پیروزی خود را از اینراه ممکن می دانست.

اما سوال این است که چرا کردها از جنبش ناسیونال شووینیستی مصطفی کمال آتاتورک پشتیبانی کردند؟

خشونت و بدرفتاری جمهوری ارمنستان نسبت به کردهای "قارص" و همچنین شایعه الحاق مناطق و ولایت کردهای ارزنجان، بتلیس، موش، وان، ارزروم و قارص به ارمنستان ترس و بیمی را در کردها بوجود آورده بود و آنها را به فکر مسلح شدن انداخته بود.

همچنین ارمنی‌ها هنوز کینه و نفرت نسل‌کشی و ژنوساید و تبعید ارمنی‌ها را به دست خلفای عثمانی و همکاری بعضی از سران فتودال و عشایر مزدور کرد وابسته به خلافت عثمانی را در دل داشتند و می‌خواستند انتقام خود را بگیرند. به همین خاطر اولاً: کردها به هیچ شیوه‌ای حاضر نبودند که آنها زیر سلطه جمهوری ارمنستان بروند. ثانیاً: دلیل دیگر کاملاً مذهبی بود، ارمنی‌ها پیرو دین مسیح و کردها پیرو دین اسلام و سنی مذهب بودند از اینرو کردها با داشتن مذهب سنی، خود را بیشتر به ترک‌ها سنی مذهب نزدیک تر می‌دیدند و نقش مخرب و بارز مذهب در تفرقه افکنی و جنگ میان ملیت‌های مختلف و مردم در اینجا کاملاً هویداست. مذهب همیشه کشنده‌ترین اسلحه‌ای بوده در دست حکمرانان و فاشیزم برای تحمیل جامعه بشری و مردمان ناآگاه.

مصطفی کمال آتاتورک برای جلب کردها فریبکارانه و با دقت فراوان از به میان آوردن واژه "ملت ترک" خودداری می‌کرد و بیشتر از برادری "ترک‌ها" و "کردها" و یا واژه "ملت عثمانی" استفاده می‌کرد. ایشان همچنین از شعارهای نباید "ولایت مسلمان به ولایت غیره مسلمان" الحاق شود و باید برای "آزادی سرزمین مسلمانان که توسط کفار" آلوده شده جلوگیری و مبارزه کرد. با این تبلیغات و شعارهای فوق‌ارتجاعی و مذهبی و نژادپرستانه، ایشان به بهترین شیوه توانست که کردها را فریب داده و آنها را زیر فرماندهی کادرهای نظامی ترک سازماندهی و آموزش دهد. گول خوردن کردها در دوران مختلف تاریخ توسط دشمنان این ملت حکایت از کوتاهی فکری و ذهنیت بسیار عقب افتاده این ملت و نبود رهبران هوشمند و سیاسی و زیرک می‌کند.

این نیروها در قدم اول علیه حزب ناسیونالیست ارمنی و گرجی‌های منشویک به جنگ پرداختند و سپس متوجه آزاد کردن آناتولی (ترک نشین) شدند و نخستین موفقیت را در جنگ‌های استقلال ترکیه به دست آوردند. در آن موقع شهر استانبول زیر تسلط نیروهای خارجی قرار داشت که بعد از مدتی بین دولت استانبول و مصطفی کمال مذاکراتی به عمل آمد که منجر به عهدنامه "اماسیا" گردید. در این عهدنامه علاوه بر مسائل گوناگون مسأله ملی هم در آن گنجانده شده بود و مسأله ملی و شناسایی حقوق ملت کرد هم در آن ذکر شده بود که آنرا به اطلاع سران کرد رسانده بودند. اما بعداً خواهیم دید که تمام اینها به خاطر ماهیت طبقاتی و ارتجاعی سران عشایر کرد و عقب افتادگی سیاسی و اجتماعی مردم کرد، ترفندی بیش نبود و فقط جهت سواستفاده از ملت کرد و به کشتن دادن آنها در جنگ‌های ارتجاعی و توسعه طلبانه دولت ترکیه بر علیه همسایگان خود بود و بس.

جنگ استقلال ترکیه در اواخر سال ۱۹۲۲ میلادی با شکست و هزیمت نیروهای یونانی که توسط انگلیسی‌ها مسلح و تجهیز شده بودند و به مدت سه سال بخشهای وسیعی از ناحیه ی اژه و آناتولی را به اشغال خود درآورده بودند به مرحله نهایی خود رسید. کنفرانس "لوزان" که تقریباً دو ماه ونیم بعد از این پیروزی بزرگ نظامی میان بریتانیا، فرانسه و ایتالیا و چند کشور دیگر با ترکیه برگزار شد در سطح بین‌المللی بر این پیروزی صحنه گذاشت.

جنگ استقلال ترکیه در واقع از سال ۱۹۰۸ توسط "اتحاد طلبان" شروع و سرانجام جنبش کمالیست توانست که کلیه بقایای آنها را زیر یک چتر گرد آورده و آنرا به پیروزی برساند. بلاخره این جنبش توانست در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۲۳ میلادی جمهوری ترکیه را به ریاست مصطفی کمال آتاتورک رسماً اعلام کند و در تاریخ سوم مارس ۱۹۲۴ خلافت عثمانی هم رسماً لغو و برچیده شد.

اما مسأله ملی و حقوق و استقلال کردها طبق روال معمول و سیر تاریخی آن، هم از طرف مصطفی کمال و هم در پیمان "لوزان" که در سال ۱۹۲۳ به امضاء رسیده بود (با وصف آنکه بخش اعظم کردستان جزو خاک ترکیه شناخته شده بود) نادیده گرفته شد. آش همان آش و کاسه همان کاسه. قیام، شکست، مورد سواستفاده قرار گرفتن و ناکامی، جنگ و به کشت دادن مردم زحمتکش و نتیجه پیروزی برای دیگران. تبلیغات و حرف‌های پوچ (برادری ترک و کرد) مصطفی کمال و شرکت گسترده نیروی نظامی کردها در جنگ با مردم ارمنی و گرجی‌ها در شرق و شرکت فعال در جنگ

علیه یونانی ها در غرب و دادن هزاران قربانی در این راه برای کدام اهداف و حقوق سیاسی و اجتماعی و استقلال؟ غیر از سر کار آمدن کثیف ترین شوونیست و نژاد پرست و ناسیونالیست ترک؟ مصطفی کمال فقط سه هفته از پیروزی بر یونانی ها و بریتانیای ها نگذشته بود که در تریبون مجلس اعلام کرد، حکومتی که تازه تشکیل شده یک حکومت ترک است! کو نتیجه آن همه پروپاگنده فریبکارانه مصطفی کمال آتاتورک که می گفت ترک و کرد چون دو برادر با کلیه حقوق متساوی با هم زندگی خواهند کرد؟

جنبش ناسیونالیستی و کاملاً شوونیستی مصطفی کمال در نهایت برای استحکام موقعیت یک (ملت صرفاً ترک) به فکر افتادند که با هر توطئه و نیرنگ و حيله ای شده ملیت های ارمنی و کرد را از صحنه سیاسی ترکیه خارج و آنها را در بین ترک ها حل و به تحلیل ببرند. در روز سوم مارس ۱۹۲۴ میلادی طبق فرامینی خلافت عثمانی لغو شد. همچنین طبق همین فرمان کلیه مدارس، جمعیت ها و نشریات و کلوب کردها هم تعطیل و ممنوع اعلام گردید و بدینوسیله کمالیست ها نژادپرست امکان (سازش و برادری) و یک زندگی مسالمت آمیز و بدون تبعیض میان ملت کرد و ترک را غیره ممکن و به یأس تبدیل کردند. ملت کرد بار دیگر قربانی نادانی و کوتاه فکری و عدم یک حزب سیاسی سکولار و یک رهبری سیاسی روشن بین و دوراندیش گردید.

سرزمین و نواحی کردنشین از سال ۱۹۲۵ تا تقریباً سال ۱۹۴۰ میلادی صحنه ی قیام و طغیان های مداوم و و پراکنده بود که همگی آنها در نهایت شقاوت و بی رحمی از طرف ارتش کمالیست های فاشیست سرکوب گردیدند. « از جمله می توان به قیام شیخ سعید پیران، شورش رامان و رشکوتان، قیام مردم هینی، وارتو، سولجان، بینگول، گنج، قیام های ساسون، قوزلوق، پراودی و جنبش های بزرگ و کمی سازمان یافته تر آارات و قیام مردم فهردان منطقه کوهستانی درسم را در این سال ها اشاره کرد». بعد از سرکوب خونین طغیان زود هنگام و بی برنامه و بدون سازماندهی شیخ سعید پیران توسط ارتش کمالیست فاشیست با همکاری فرانسه که انموقع در خاک سوریه بودند، برای به اصطلاح برقراری نظم در کردستان قانون ارتجاعی ای را به نام "تقریر سکون" به تصویب رسانند که بر طبق آن قوه اجرایی ترکیه اختیار تام داشت تا کلیه سازمان ها، جنبش ها و نشریاتی را که از دیدگاه "فاشیست های ترک" می توانست موجب بر هم زدن امنیت و آرامش نظم اجتماعی در کشور گردد و ایجاد مقاومت و شورش کند کلاً ممنوع کند.

قوه اجرایی ترکیه هم از این قانون ارتجاعی به وسیعترین شیوه بهره برداری کرده و همه جمعیت و گروه و نشریات چپ متمایل به کمونیست ها و جمعیت های کارگری و حتی (حزب جمهوریت ترقی پرور) که سازمانی بورژوایی ولی مخالف سیاست های سرکوب و قتل و عام بی محابای کمالیست ها فاشیسم بودند را تعطیل و غیره قانونی اعلام نموده تا بدینوسیله خود را از شر عده ای از ترک های سرشناس و قیام کردها خلاص کنند.

"آرمسترانگ" وابسته نظامی آلمان بریتانیا در ترکیه در مورد خشونت درندانه و وحشیانه دولت ترکیه نسبت به ملت کرد چنین می نویسد: کردستان سراسر طعمه آتش شد و از دم تیغ گذشت، مردان شکنجه و به قتل رسیدند، روستاها به آتش کشیده شدند، محصولات نابود گشتند و زنان و کودکان را یا ربودند یا کشتند. بر طبق حتی آمار ناقص ۲۳۰ روستا به کلی ویران شدند و ۸۷۰۰۰ خانه را آتش زدند و نزدیک به ۱۵۰۰۰ نفر زن و کودک و پیر و جوان در محل اقامت خود به قتل رسیدند و هزاران نفر هم در اثر تبعید دسته جمعی به نقاط مهجور و خیلی دور و سرد هرگز به مقصد نرسیدند. این هم دمکراسی مصطفی کمال آتاتورک وحشی و فاشیست که ایشان را سمبل دمکراسی و آزادی می پنداشتند و میدارند. « درست همان سیاست و برنامه ای که اکنون دو دهه است توسط اردوغان دسپوت و حزب اسلامی فناتیک او در ترکیه به اجراء گذاشته و به پیش می برند».

انحلال چند جمعیت و سازمان و ادغام آنها به عنوان یک سازمان واحد (استقلال)

بعد از شکست قیام شیخ سعید پیران و قتل و عام شنیع کردها از سوی کمالیست ها سرانجام در مرداد سال ۱۹۲۷ در لبنان کنگره ای با شرکت معروف ترین رهبران کرد انزمان و نماینده گانی از طرف جمعیت و سازمان ها سیاسی کرد نظیر: حزب ملت کردستان، کمیته استقلال کرد، جمعیت تعالی کردستان و کمیته اجتماعی کردستان تشکیل شد.

در این کنگره تصمیم گرفته شد که همه این جمعیت و سازمان ها منحل شود و به جای آن یک سازمان واحد به نام خویبون (استقلال) با هدف نهایی آزاد کردن کردستان ترکیه تشکیل گردد. رهبران سازمان استقلال در واقع از افراد روشنفکر عشایر و فتودال های بزرگ همچو جلادت، کامران و ثریا ی بدر خان و امیر علی بدر خان و جمیل پاشازاده و احسان نوری پاشا و غیره بودند.

هدف این ها گویا درس گرفتن از تجربیات تلخ شکست های گذشته و جمع کردن رؤسای عشایر و نماینده جریانات گوناگون اجتماعی، سیاسی و فکری کردستان حول یک برنامه منسجم و واحد بود. هدف آنها فعالیت سیاسی همه جانبه در سطح بین المللی و از سوی دیگر با استفاده اسلحه مدرن و آموزش و فنون جنگی به ایجاد یک کانون انقلابی و یک منطقه آزاد پردازند و به تدریج ژاندارم های ترک را از مناطق کردنشین بیرون کنند.

استقلالیون برای جلوگیری از حساسیت دولت های همجوار ترکیه که کردها در آنها زندگی می کردند خواهان هیچگونه حق و حقوقی برای آنها نبودند و فقط به حقوق پیش بینی شده برای آنها بر طبق قیومیت راضی بودند. با ایران خواستار بهترین رابطه دوستی بودند و با فرانسه و بریتانیا خواستار پرهیز از خصومت بودند و با ملت ارمنی خواستار رفع سوء تفاهم فی مابین بودند. در این کنگره "پاپازیان" از رهبران حزب ناسیونالیست ارمنی "داشناک" هم شرکت داشت.

قابل ذکر است که گفته شود که حزب ناسیونالیست ارمنی "داشناک" تا اندازه ای از پشتیبانی قدرت های غربی برخوردار بود زیرا از طرفی آنها مسیحی بودند و از طرف دیگر خواهان استقلال ارمنستان ترکیه و همچنین آزاد سازی «ارمنستان شوروی» بودند که با رقابت غرب با شوروی سازگار بود، اما کردها از پشتیبانی و "لطف و مرحمت" هیچ کشور غربی برخوردار نبودند زیرا فرانسه با ترکیه به روابط خوب و حسنه ای رسیده بود و بریتانیا هم بر موصل و مکانهای نفت خیز منطقه تسلط پیدا کرده بود و دیگر لازم نمی دیدند که حتی برای فشار هم بوده از کردها پشتیبانی کنند.

مسئله ی دیگر این بود، که بعد از سرکوب قیام شیخ سعید پیران در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ میلادی و دستگیری و اعدام شمار زیادی از رهبران کرد و سوزاندن خیلی از روستاها و قتل و عام عده بیشماری از مردم بی گناه و تبعید کردن هزاران نفر به مکان ها خیلی دور و سرد در حقیقت مردم کردستان دچار یک ژنوساید حقیقی گردیده بودند و مردم زنده مانده و به جا مانده حقیقتا در وضعیت اسفباری به سر می بردند و درست در هنگام تشکیل کنگره "استقلال" همه مردم کردستان در حال التهاب و ناامنی و یاس و دلهرگی بودند.

استقلالیون بلاخره منطقه آارات را برای مرکز جنبش تعیین کردند، زیرا از لحاظ سوق الجیشی از موقعیت مناسبی برخوردار و از طرفی هم در مجاورت ارمنستان شوروی قرار داشت و با ایران هم مرز بود و شهر تبریز هم اساسا در آنموقع مرکز فعالیت حزب "داشناک" بود و آنها از آنجا خوبتر می توانستند که به قیام کننده گان اسلحه و تجهیزات برسانند.

در سال (۱۳۰۶) شمسی برابر با ۱۹۲۷ میلادی تازه رضا شاه به سلطنت رسیده بود و با انگلیسی ها که او را در به قدرت رسیدن کمک کرده بودند روابط خوبی داشت و این امر سبب شده بود که ایران از

سوی با حزب "دانشاک" با ملایمت رفتار کند و از سوی دیگر به خاطر ترس و تهدید از سوی ترکیه با کردها هم احساس همدردی کند.

ایران قول همکاری غیره مستقیم از طریق "دانشاک" را به جنبش آزارات داد و از این کار چند هدف را دنبال می کرد: یکی اینکه کردهای ایران را دلخوش کرده (فریب داده) که دیگر به فکر قیام نیافتند و دیگری به لحاظ سیاسی راضی کردن بریتانیا در رابطه با ترکیه و شوروی و هدف سوم کنترل و نظارت بر جنبش آزارات و معامله گری با آن در رابطه با دولت ترکیه در آینده.

یعنی تمام دولت های همسایه و خارجی ملت کرد را همچو کالایی به حساب می آوردند که این دولت ها به خاطر سوداگری و معاملات فیمابین خود گاهی آنرا ارزان و گاهی آنرا گران به فروش می رساندند. مدت زمانی ترکیه و عراق آنها را گول می دهند و مورد سواستفاده قرار می دهند و زمانی ایران. مدت زمانی مورد سواستفاده روسیه قرار می گیرند و مدت زمانی فرانسه و بریتانیا و آمریکا. خلاصه ملت کرد در دوران مختلف تاریخی تا به امروز آلتی بوده در دست دشمنان این ملت و کالایی بوده که آنها توانسته اند توسط این کالا بزرگترین منفعت اقتصادی و سیاسی را در منطقه خاورمیانه به سود خود کسب کنند.

بدینوسیله جنبش آزارات بتدریج گسترش یافت و در سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۸ شمسی) از آزارات تا نواحی "وان" و "بتلیس" پیشروی و به تصرف خود در آوردند. این عمل باعث نگرانی سران شووینیست ترک شد و آنها در قدم اول خواستند که آنرا با وعده و وعید "دروغین و فریبکارانه" و مذاکره حل کنند، اما در هیچ وعده و مذاکره با ترک ها، نشانه ای از دادن حق ملی کردها دیده نمی شد. بلاخره حکومت ترکیه متوجه شد که گذشت زمان به نفع کردهاست، تا اینکه در سال ۱۹۳۰ میلادی با سپاه بزرگ و تعداد زیادی هواپیما و با فرماندهی "صالح پاشا" ژنرال معروف ترک به اطراف آزارات در شمال ماکو حمله ور شدند.

فرمانده نیروهای کرد "احسان نوری" با همکاری محمود بیگ یکی از افسران سابق ترکیه و ابراهیم آقا رئیس عشایر جلالی به شدت در مقابل نیروهای ترکیه به جنگ پرداختند و جبهه جنگ از آزارات در شمال تا شرق دریاچه وان به طول ۱۵۰ کیلومتر ادامه داشت. اما برتری نیروی انسانی و تجهیزات جنگی باعث شد که نیروهای کرد شکست خورده و به طرف ایران و کوه آزارات عقب نشینی بکنند.

ترک ها قصد داشتند که مرکز کردها در آزارات را در محاصره قرار داده و آنها را تار و مار کنند. اما برای رفتن به آنجا می بایستی از خاک ایران استفاده کنند و در اینجاست که خیانت و بند و بست دولت های تشنه به خون کردها از نو سر برون آورده و طی مذاکراتی زیر به زیر میان ایران و ترکیه سرانجام ایران به نیروهای ترکیه اجازه داد که برای سرکوب کردها از خاک ایران عبور کرده و نیروهای کرد را از پشت محاصره کنند.

ایران نه تنها کمک های جزئی خود را از کردها قطع کرد بلکه نیروی نظامی ای هم به منطقه فرستاد تا از پناهنده شدن آنها به ایران هم جلوگیری کنند. به این شیوه نیروهای ترکیه ارتفاعات "سردار بلاغ" که رابط بین آزارات بزرگ و کوچک است را تصرف نموده و نهایتاً جنبش آزارات با توطئه و معامله گری میان دشمنان کرد شکست خورد.

نتیجه این شکست هم ویران کردن کلیه روستاها و قتل و عام فوق وحشیانه و تبعید بسیاری از مردم نواحی منطقه آزارات را به دست فاشیست های ترک به دنبال داشت و برای بعضی نواحی تکلم به زبان کردی را ممنوع کرده و خیلی از مردم کرد را به نواحی ترک نشین انتقال دادند تا بدینوسیله در میان مردم ترک به "تحلیل" بروند. در سال ۱۳۰۹ شمسی برابر با ۱۹۳۱ میلادی ترکیه هم به ایران در

سرکوب کرده‌های جلالی که ترکیبی از کرده‌های ایرانی و ترکیه بودند کمک زیادی کرد که سرانجام قیام آنها را هم شکست دادند.

ابعاد جنایات و دشمنی ترک‌ها نسبت به مردم زجر کشیده کرد آنقدر وحشتناک است که قابل توصیف نیست. به بیان و گفته‌ی "آدموندز" انگلیسی که به طور استثنایی در آنموقع اجازة یافته بود که از بعضی نواحی کردنشین دیدار کند توجه کنید: از شهر (بتلیس) با جمعیتی حدود ۴۰۰۰۰ نفر به جز مقداری خرابه و حدود ۵۰۰۰ نفر و از شهر (موش) با جمعیتی نزدیک به ۳۰۰۰۰ نفر فقط جمعیتی نزدیک به سه هزار نفر باقی نمانده بود. و همچنین عده زیادی از روشنفکران و نویسندگان کرد را زنده در گونی‌های سر بسته به دریاچه (وان) انداختند.

کمالیست‌های فاشیست قانونی را تصویب کرده بودند که طبق آن قانون تمام افراد ارتش و ژاندارم‌های ترکیه به هنگام تعقیب شورشیان کرد از تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۳۰ تا ۱۰ دسامبر همان سال از هر نوع عمل مرتکبه و جنایات و قلع و قمع شورشیان کرد .. از تعقیب قضایی معاف خواهند بود. این قانون علاوه بر نهایت درجه وحشیگری و فاشیستی و نژادی خفته در ماهیت درونی آن، دست همه افراد ارتش ترکیه را باز نگه داشته بود که به هیچ انسان کرد از بچه گهواره تا پیر صد ساله تا سوزاندن خانه و کاشانه و زنده به دریا انداختن آنها کوچکترین ترحمی نکنند. "عصمت اینونو" نخست وزیر آنموقع ترکیه اعلام کرد بود که تنها " ...ملت ترک می تواند در این کشور خواستار حقوق ملی و قومی باشد" و همچنین وزیر دادگستری ترکیه اعلام کرده بود که فقط ترک‌ها صاحب اختیار این کشور هستند و اقلیت‌های غیره ترک از این بیشتر حقی ندارند (جز بندگی و بردگی).

این همان روش و متد و بینشی است که هم اکنون و در قرن بیست و یکم همچنان توسط جناب اردوغان فاشیزم و حزب اسلامی مطبوعش (حزب عدالت و توسعه) و هم مسلکان افراطی همچو (حزب حرکت ملی) و گرگهای خاکستری که نام رسمی آنها « انجمن ایده آل گرایان ترک » می باشد و از هیچ جنایات و قساوتی نسبت به ملت‌های دیگر ترکیه و اپوزیسیون ضد دولتی ابائی ندارند عملاً اجراء می شود. اکنون بیش از ۱۴ سال تمام است که اردوغان فاشیست برای پیاده کردن و قانونی کردن همان روش ضد انسانی به عناوین مختلف صدها هزار انسان مبارز و سفیل کرد و اپوزیسیون داخلی ترکیه را کشته و یا در بدترین حالت در زندان‌های خوفناک و قرون وسطایی با اعمال شکنجه‌های غیره انسانی نگه داشته اند. عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمیزاد بزرگ شود.

وقتی انسان به تاریخ پیدایش و حکمرانی دولت‌های متلون ترکیه نگاه می کند آنچنان تصویری به مغز انسان خطور می کند که این‌ها انسان‌های جدا بافته و غیره معمولی هستند که از روز پیدایش تا کنون زیر سایه قوانین کثیف اسلام و نژاد و خلافت اسلامی همچو حیوانات وحشی و خون‌آشام فقط تشنه خون انسان‌های دیگر و خونریزی و جنگ و نابودی ملیت‌های غیره ترک بوده هستند. تاریخ زمامداران ترکیه مالا مال پر است از جنگ و لشکرکشی، قتل و عام، تخریب و ویران کردن روستا و شهرها و انفال و قلع و قمع و ژنوساید کردن ملیت‌های غیره ترک و انسان‌های روشنفکر و مبارز.

شایان توجه است که تمام بلیات و قلع و قمع و کشتار و فجایعی که توسط دولت‌های یکی بعد از دیگری ترکیه نسبت به ملت کرد و ارمنی و یونانی و بقیه اقلیت‌های کوچک در قرن بیست تا کنون انجام می گیرد واقعا زیر نظر و حتی همکاری دول اروپایی مثل بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا و آمریکا رخ داده و می دهد و همیشه همین مدعیان دروغین "دموکراسی و آزادی" از این جنایات سیستماتیک و درندانه و غیره انسانی دولت‌های فاشیزم ترکیه چشم پوشی و در اکثر مواقع هم یاری دهنده و شریک جرم آنها بوده اند و در بیشتر اوقات و در بهترین حالت نسبت به کل این جنایات ضد انسانی سکوت همراه با تأیید را رعایت کرده اند.

جنبش و مقاومت تاریخی مردم شجاع منطقه " درسیم " و " هولوکاست " دولت ترکیه

بعد از شکست جنبش آارات که شرح آن گذشت جنبش ها و مقاومت های دیگری در منطقه "درسیم" در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ میلادی برابر با ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ شمسی رخ داد. منطقه درسیم به علت کوهستانی بودن و صعب و العبور بودن نقاط مختلف آن همیشه از نظر سوق الجیشی منطقه حائز اهمیتی برای جنگ های پارتیزانی و استقرار پایگاه جنبش های مختلف ملی در کردستان به حساب آمده است. منطقه درسیم از سال ۱۳۰۴ شمسی برابر با ۱۹۲۵ میلادی یکی از مراکز اصلی جنبش های مسلحانه در کردستان ترکیه بوده است. دولت ترکیه در ادامه تحلیل بردن مردم کرد زبان بر طبق قانون ۱۹۳۲ ترکیه، "درسیم" جزو منطقه ی چهار به حساب می آمد که می بایستی بکلی از سکنه خالی گردد. در همین رابطه در سال ۱۳۱۵ شمسی ۱۹۳۶ میلادی با اعلام حکومت نظامی در درسیم (همچو حکومت نظامی های مکرر و مستمر اردوغان نازیست در مناطق کردنشین) در بیشتر مناطق کردنشین به ایجاد استقرار نیرو و ایجاد پادگان و پایگاه نظامی پرداخت.

سپس اعلامیه ای صادر کردند و با به پرواز در آمدن دایمی هوپیما و هلیکوپتر از مردم منطقه درسیم خواستند که باید ۲۰۰ هزار قبضه اسلحه را تحویل مقامات نظامی ترکیه بدهند. مردم درسیم هم که به خوبی از سرنوشت بقیه مناطق کردستان با خبر بودند و کاملا واقف بودند که تسلیم شدنشان همراه خواهد بود با اعدام های دسته جمعی، تبعید و انفال و اعزام آنها به اردوگاه های کار اجباری « هولوکاست» جهت ایجاد و درست کردن راه و ساختن بناهای نظامی در واقع به جای اینها تصمیم به مقاومت و مبارزه تا آخرین نفر گرفتند.

رهبر این مقاومت دسته جمعی را "شیخ رضا" از عشیره "شیخ حسنان" واقع در غرب درسیم به عهده گرفت. ولی به علت سختی زمستان حمله تا بهار سال ۱۹۳۷ میلادی به عقب افتاد. اما به هنگام آب شدن برف ها، نیروهای فاشیست ترک همراه با بعضی "عشایر خائن و مزدور کرد" مشترکا به مردم زحمتکش منطقه درسیم حمله ور شدند. جنگ و زد و خورد بسیار سخت و نابرابری روی داد و مردم درسیم قهرمانانه و متهورانه در مقابل این همه نیرو "جاش" و "جیش" با آن همه امکانات زمینی و

هوایی و گازهای سمی و توپخانه چنان جنگیدند که افسانه این قهرمانی و دلیری آنها تا کنون بر سر زبان هاست.

فاشیست های ترک که از هجوم زمینی و هوایی ناامید شده بودند طبق تجربه همیشگی خود به حيله و توطئه و تفرقه انداختن و ترور میان عشایر و قبایل گرد روی آورد و در این تاکتیک خود موفقیت های بزرگی هم کسب کردند. یکی از این عملکرد سخیفانه این بود که "علی شیر" که سیاستمدار و ادیب و شاعر و مغز نظامی جنبش و همکار سید رضا بود را توسط برادرزاده سید رضا به نام "رهبر" که زیر به زیر به مزدور ترک ها در آمده بود به قتل رساندند که این عمل شنیع و جنایتکارانه نیروی خودی در واقع ضربه مهلک و خسران جبران ناپذیری به جنبش مقاومت درسیم زد.

بعد از این ترور زشت، مقاومت مردم غبور درسیم همچنان به سختی ادامه یافت تا اینکه خود سید رضا همراه با پنج نفر دیگر از سران عشایر درسیم به طور مرموزی دستگیر گردیدند و در آبان ماه ۱۹۳۷ به بهانه همکاری با شوروی که بهانه ای پوچ و بدور از واقعیت بود به دار آویخته شدند. دولت های ارتجاعی و شوونیست همیشه مخالفان سیاسی خود را به تهمت واهی ارتباط با یکی از دولت های خارجی که از نظر بیشتر مردم خودی مورد انزجار و تنفر است نسبت می دهند تا بدینوسیله اعمال کثیف و ضد انسانی خود همچو به داراویختن و اعدام و سنگسار و غیره را توجیه نموده و خود را حق به جانب و تطهیر قلمداد کنند.

همین نهج و لاپایلات و تاکتیک مستهجن صدها سال است که تا به امروز در میان خیلی از کشورهای دنیا بخصوص کشورهای آسیایی رواج دارد. ایران و ترکیه و عراق سال هاست که همراه و همسو با جنگ و کشتار عریان، برای سرکوب جوانان مبارز و کمونیست و روشنفکران و انسانهای سکولار از این عمل مستهجن و قبیح سؤاستفاده کرده و صدها هزار انسان شرافتمند و مبارز را دستگیر و به بهانه همکاری با آمریکا، اسرائیل، بریتانیا و غیره به جوخه اعدام و یا زندانی طویل المدت همراه با شکنجه و حشیانه سپرده اند. به داراویختن سید رضا و همراهانش هم یکی از نمونه های دیرینه این اعمال ارتجاعی است.

بعد از اعدام سید رضا و همراهانش، سرکوب و حشیانه و "هولوکاست" مردم زحمتکش درسیم از سوی ترک های فاشیست ابعاد بی سابقه ای به خود گرفت. مردم منطقه درسیم از کودک و جوان و پیر را در غارهای متعدد کوهستانی محبوس کرده و پس از بستن راه های خروجی همه آنها را زنده زنده در آتش سوزاندند و یا در دود خفه کردند. همچنین تعداد زیادی از زنان و دختران جوان کرد به خاطر اینکه به دست سربازان وحشی ترک نیافتند دسته جمعی خود را در ردوخانه "مونزور" و دریاچه های منطقه انداخته تا بمیرند. در کل قربانیان منطقه درسیم بر ۴۰۰۰۰ نفر تخمین زده شد. این هولوکاست ترکیه در حق به ملت زحمتکش درسیم در روز روشن و جلو چشم نمایندگان سخیف سفارت بریتانیا و فرانسه و آمریکا در ترکیه انجام گرفت و حتی یک کلمه اعتراض از سوی آنها نسبت به این جنایات وحشتناک نازیست های ترک ابراز نگردید.

جنبش و مقاومت درسیم آخرین جنبش مسلحانه چشمگیر کردها در جمهوری ترکیه به حساب می آید زیرا به علت شدت عمل وحشیانه ترک ها عملا امکان برپایی جنبش مسلحانه دیگری امکان ناپذیر طبق برآورد " حزب کمونیست ترکیه " نزدیک به ۱،۵ یک و نیم میلیون کرد در جریان حدود سال مقاومت و جنبش مسلحانه کردها در بین سال های (۱۹۲۵-۱۹۳۸) میلادی در کردستان بود. یا بطور فجیعی به قتل رسیدند و یا به نقاط دور دست و سرد تبعید گشتند. حکومت فاشیست سیزده تا سال ۱۹۵۰ میلادی در سراسر کردستان ترکیه حکومت نظامی دائمی بر قرار کرد و دیدار از ترکیه مناطقی که این جرائم وحشتناک و هولوکاست توسط ترک ها انجام گرفته بود تا سال ۱۹۶۵ برای ترکیه و خبرنگاران هم ممنوع اعلام شده بود تا کسی هیچ سر نخ از این جنایت هولناک پیدا تمام آثار آن ناپدید شود.

کلیه خارجیان نکند و کم کم

از آن به بعد در ترکیه کلمات کرد و کردستان از فرهنگ و کتاب های تاریخی کاملاً حذف گردیدند و به جای کلمه کرد اصطلاح و عبارت « ترک های کوه نشین» معمول گردید. استفاده از زبان کردی در مکان های بسیار خصوصی هم ممنوع اعلام گردید و تکلم به آن می توانست مجازات سنگین به همراه داشته باشد. اما با وصف این همه فشار و اعمال وحشیانه، مردم کردستان ترکیه سنن و زبان و فرهنگ خود را همچنان حفظ کردند.

سبب اصلی پیدایش و وقوع تمام این قیام و طغیانها که توسط کردها به راه افتادند و میلیون ها انسان بی گناه و سقیل را قربانی و طعمه دولت هار و فاشیزم ترکیه نمود همگی در نتیجه دکترین مطلق العنان و ایده شووینستی و نژادپرستانه مقامات ترک و مبرز شمردن ملت ترک نسبت به ملیت های موجود درون خاک ترکیه و تبیین ناسیونالیستی و توتالیتریستی آنها و به رسمیت نشناختن هیچگونه حق و حقوق ملی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای ملیت های غیر از ترک بود.

یکی از عوامل شکست تمام این قیام و شورش ها در واقع از ماهیت ارتجاعی و سازشکارانه طبقاتی و سیاسی و بینش سران عشایر و فئودال و شیوخ مرتجع موجود در کردستان و عدم وجود یک حزب و رهبر سیاسی سازمانده و سازمان یافته و توانمند بوده است. گول و فریب خوردن و خیانت و به مزدور در آمدن سران اکثر این جنبش ها و اعتماد و زود باوری نسبت به نیرو و دولت های خارجی و عدم اعتماد به خود و توانایی سترگ مردم در صحنه سیاسی و عدم تاکتیک و برنامه ریزی مالی و نظامی که خود از ماهیت اساسی و طبقاتی این رهبران نشأت می گرفت، خود بزرگترین وهن و کمبود کلیه این قیام ها و شکست مستمر و پی در پی آنها بوده است. مسئله مذهب و فریب مردم توسط این اسلحه زنگ زده و خطرناک و تشدید اختلافات مذهبی میان اقوام و ملیت های گوناگون و بیان و اعلام «جهاد» و ده ها احکام کثیف و ضد انسانی اسلامی و مذهبی دیگر نقش بس مخربی در سایکولوژی و اعمال و رفتار و ادراک و تفکر و انگیزش و مغز انسانها در تمام این دوران تاریخی داشته و دارد. دین و مذهب تاریخاً بزرگترین و کشنده ترین اسلحه ای بوده در دست طبقات و اقلیت ستمگر، همچو فئودال و سران عشیره و شیخ و شاه و طبقه سرمایه دار که توسط آن میلیاردها انسان را به برده ای ناتوان و مطیع تبدیل کرده تا از اینطریق خود در اوج خوشگذرانی و عیاشی به سر برند و راه و طریقه سرکوب جنبش های آزادیخواهانه و اپوزیسیون و مخالفان سیاسی و عقیدتی خود را هموار کنند. "مذهب" سمی است که میتوان از راه تزریق آن میلیاردها انسان را به خواب فرو برد و آنها را از دنیا پیرامون بی خبر ساخت.

قاضی محمد و اصطلاح "جمهوری" مهاباد

طغیان عشایر و فئودال های مرتجع صاحب قدرت در کردستان ایران همچو محمد رشید خان بانه، محمود خان کانی سانانی در مریوان و حسن خان دزلی و کریم سلطان در پاوه و نوسود از شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی شروع شد. این طغیان ها مصادف بود با اشغال جنوب و مرکز ایران توسط لشکر آمریکا و بریتانیا و منطقه شمال و غرب توسط شوروی در جنگ جهانی دوم. ایران اشغال شده بود و حکومت مرکزی در حال انتقال و ضعف بود و چنین اوضاع و احوالی برای فئودال های قدرتمند وضعیت مناسبی بود تا آنها بتوانند از این طریق به گسترش قلمرو تحت نفوذ خود بیفزایند و روستاها و دهقانان بیشتری را به زیر یوغ ستمگری و بردگی و بیگاری خود بکشند. اما طغیان آنها چون علاقه ای به زندگی و احقاق حقوق مردم زحمتکش و بهتر کردن سرنوشت و وضعیت آنها نداشت و درست در جهت کسب اقتدار قلمرو بیشتر مالکان و فئودال ها و روا داشتن هر چه بیشتر ظلم و ستم بر دهقانان و زحمتکشان کردستان بود از پشتیبانی مردم و دهقانان بر خوردار نگردید و بعد از مدت کوتاهی یکی بعد از دیگری شکست خوردند و سران آنها هم فراری گشتند.

سرانجام در اثر جنگ و رقابت بریتانیا و شوروی بر سر منطقه نفوذ بیشتر و بدست گرفتن پترول و چاه های نفت ایران در جنوب و شمال، شوروی دست به اقداماتی جهت زیر فشار گذاشتن دولت ایران برای کسب امتیازات و سهم بیشتر نمود از جمله: به ایجاد و تشکیل گروه و سازمان های همچو فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه وری در روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ در تبریز و بعدا حزب دموکرات کردستان در مهاباد نمود. در اینجا لازم است که یادآوری کرد که "گومه له ی ژیانه وه ی کورد" (جمعیت احیای کرد) ۲۵ شهریور ۱۳۲۱ توسط نزدیک به پانزده نفر از اهالی مهاباد تشکیل شد که رحمان ذبیحی دبیر کل کمیته مرکزی آن می شود. آنها ملی گرایان مذهبی بودند که همگی آنها فاقد تحصیلات عالی بودند... دکتر هاشم شیرازی می گوید: «بنیانگذاران "ژ. کاف" هیچکدام تحصیلات عالی نداشتند من که نفر یازدهم وارد حزب شدم مدرک تحصیلی بالاتری داشتم، تازه این مدرک دانشسرای مقدماتی بود، یعنی دبیرستان! نه تنها از اوضاع و تاریخ و جغرافیای دنیا خبر نداشتیم تاریخ و جغرافیای کشور خود و مردمانش را هم نمی شناختیم در حقیقت خیلی بی سواد و بی اطلاع از همه جا و همه چیز بودیم». و همچنین سید محمد صمدی در کتاب «تاریخ مهاباد» می نویسد: اهداف و برنامه جماعت ژ-کاف مطابق آیین مبارک اسلام تنظیم شده بود و هر راه و روشی که مخالفت اساسی با دین اسلام میداشت، در جمعیت ژ. کاف مورد پسند واقع نمی شد و رد می گردید.

قاضی محمد نه تنها در تشکیل آن نقشی نداشت بلکه خود افراد "ژ. کاف" ضمن داشتن برخی اختلافات سیاسی با ایشان از اقتدار و نفوذ عشایری و خانوادگی قاضی بیم داشتند. "ژ. کاف" در آن شرایط ویژه کردستان سریعاً رشد کرد و قاضی محمد در ماه اکتبر ۱۹۴۴ یعنی دو سال بعد از تشکیل "ژ. کاف" به عضویت آن در آمد. و ایشان هرگز به عضویت کمیته مرکزی کومله انتخاب نشد. اما بنا به خواست شوروی و به خاطر نفوذ عشیره بی و سابقه خانوادگی در منطقه، او خیلی زود بر "ژ. کاف" مسلط گردید و آنرا طوری هدایت میکرد که گوئی دبیر آن است. در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ در جریان یکی از گردهمائی های "ژ. کاف" قاضی محمد پیشنهاد کرد که این جنبش زیرزمینی را تبدیل به حزبی علنی به نام «حزب دمکرات کردستان» بکنند (البته این پیشنهاد از طریق شوروی به ایشان دیکته شده بود) و در نهایت چنین شد. در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۲۴ (۱۷ دسامبر ۱۹۴۵) پیشه وری خودمختاری آذربایجان را اعلام نمود و چند روز بعد از آن پیشه وری به عنوان رئیس «دولت خودمختار» آذربایجان مجلس محلی را افتتاح کرد.

نا گفته نماند که بعد از تغییر نام "ک ژ ک" به "حدکا" چند روزی نگذشت که کنگره "حدکا" منعقد گردید و پس از مدتی در روز ۲ بهمن ۱۳۲۴ برابر با (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶) میلادی "جمهوری خودمختار" کردستان هم در میدان چوارچرا مهاباد توسط قاضی محمد اعلام موجودیت کرد. این دولت که اکثریت آن را تجار ثروتمند و کسبه و فئودال های منطقه مهاباد و بوکان تشکیل میدادند در واقع نماینده فئودال و ثروتمندان یک منطقه محدود بود و هیچ ربطی به مردم زحمتکش کردستان و منافع و خواسته های آنها نداشت.

پشتیبانی شوروی از این اقدام قاضی محمد نه به خاطر رهایی مردم ستمدیده کردستان، بلکه برای نشان دادن اقتدار خود و نفوذ خود و در واقع به خاطر تحت فشار گذاشتن دولت مرکزی ایران و انگلیس جهت کسب امتیازات بیشتر برای خود بود. همینکه شوروی با بریتانیا و ایران به مذاکره و بند و بست سیاسی پرداخت و در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۴۶ خاک ایران را تخلیه کردند، عملاً جنبش پیشه وری در آذربایجان و جنبش قاضی محمد در مهاباد نتوانستند به حیات سیاسی خود ادامه دهند و در نتیجه جمهوری خودمختار آذربایجان در تاریخ ۲ آذر ۱۳۲۵ (۲۳ نوامبر ۱۹۴۶) بدون شلیک یک گلوله و مقاومت سقوط کرد و سران آن در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ (۱۱ دسامبر ۱۹۴۶) به سوی شوروی پا به فرار گذاشتند. اما در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ هنگامیکه، "اسداف"، «نماینده» تجاری شوروی در مهاباد دفاتر خود را تعطیل کرد و به کنسولگری شوروی در رضائیه رفت و سران جمهوری خودمختار کردستان «سقوط خودمختار آذربایجان» را شنیدند اینها هم هراسان و ناامید شده و به جای مقاومت و مبارزه،

تصمیم گرفتند که بدون شلیک یک گلوله و مقاومت و درگیری ای خود را تسلیم نیروهای ارتش ایران کنند. در همین رابطه در ۲۵ آذر ۱۳۲۵ (۱۶ دسامبر ۱۹۴۶) قاضی محمد، سیف قاضی، حاج باباشیخ و دیگر سران "جمهوری مهاباد" خیلی مؤدبانه و با پای خود به میاندوآب رفتند و در آنجا خود را تسلیم سرلشکر همایونی کردند. و روز بعدش در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ قاضی محمد رسماً شهر مهاباد و تمام اداره و دستگاه های دولتی و جمهوری را هم دو دستی به مقامات ایران تحویل داد. آنها در تسلیم کردن خود و "جمهوری" ساخته و پرداخته افکار ذهنی سران عشایر و بازرگانان آنقدر عجله داشتند که منتظر نماندند تا نیروهای ایران به مهاباد نزدیک شوند و خود تا میاندوآب به استقبال نیروهای رژیم رفتند و چند روز بعد کلیه سران این "جمهوری" که ۳۰ نفر بودند دستگیر و بازداشت شدند و در میان آنها قاضی محمد، سیف قاضی و صدر قاضی در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۷ طی یک دادگاه نظامی محکوم به اعدام شدند و در همان میدان « چوارچرا» که اعلام جمهوری خودمختار کردند به دار آویخته شدند و حتی تا روز بعدش برای ترساندن و دیدن مردم آنها را از چوبه اعدام پائین نیاوردند.

اگر چه این شورش به دلیل اتکا به قدرت دولت خارجی "شوروی" پا به عرصه حیات سیاسی گذاشت و فاقد مبرمیت و ضرورت تاریخی و اصالت بود، ولی خود مبین ناسازگاری و ناکامیهای رژیم آنموقع ایران در عرصه سیاست داخلی و خارجی نیز بود. هرج و مرج و انفعال حکومت مرکزی همیشه یکی از شرایط بوجود آورنده و ایجاد فرصت برای به میدان آمدن نیروهای گریز از مرکز و مخالفان سیاسی برعلیه خود حکومت بیمار و ناتوان است. طول عمر این "جمهوری" هم فقط ۱۱ ماه طول کشید.

سقوط "جمهوری" مهاباد

چرا جمهوری مهاباد نتوانست حتی یک سال دوام بیاورد؟

اولاً: در واقع میتوان گفت که سقوط این جمهوری ها در عالم سیاست شکست شوروی از آمریکا و بریتانیا بود. و رهبران این شورش هم هیچگونه زمینه سازی سیاسی و نظامی و تشکیلاتی ای در مناطق مختلف کردستان و در میان مردم نکرده بودند و این جمهوری تنها منحصر و محدود به شهر مهاباد و حومه اش بود. ثانیاً: به نظر "کریس کوچرا" «هیچگونه قاطعیت و لیاقتی در میان رهبران جمهوری مهاباد که به قدرت نظامی و سیاسی شوروی وابسته نباشند، بلکه اتکا به قدرت و فداکاری ملت خود و مبارزه آنها باشند وجود نداشت». رهبری این جنبش همچو جنبش های ماقبل خود در دست یک عده از سران خوانین و عشیره و ملا و بازرگان بود و منافع طبقاتی و اجتماعی اینها نه تنها هیچ ربط و پیوندی به مردم و منافع کارگران، دهقانان و زحمتکشان مهاباد و کردستان نداشت بلکه خود اینها در استثمار و بی حقوقی دهقانان و مردم تهیدست آن منطقه نقش اساسی داشتند. آنها همچنین در مدت این یازده ماه هیچگونه اصلاحات ارضی و دمکراتیکی بنفع دهقانان و مردم زحمتکش انجام ندادند تا مردم را بتدریج بسوی خود جلب کنند. ثالثاً: این جنبش کاملاً وابسته به شوروی و به کمک و تحریک آنها بر پا شد، نه اینکه از روی ضرورتی تاریخی و انقلابی و آمادگی مردم برای رهایی از جور و ستم حکومت مرکزی. این حرکت مردم ستمدیده و زحمتکشی نبود که توسط حزبی آگاه سازماندهی و رهبری شده باشد. ژ. کاف "خود سازمان آنچنانی نبود که صاحب یک برنامه مترقی و استراتژی و ایدئولوژی معلوم و مشخصی باشد و کل سران "ژ. کاف" کاملاً متدین و متعصب و هر کسی که میخواست به عضویت آنها در آید می بایست اول به حمام رفته و خود را کاملاً پاک میکرد و بعد در حضور چند کادر بالا به "قرآن" سوگند یاد میکرد که نسبت به "ژ. کاف" وه فادار باشد. غیر از اینها هیچکدام از آنها دارای تحصیلات عالی نبودند و نماینده قشر بازرگان و اشراف و فنودال های مهاباد بودند. همچنانکه حزب دمکرات از بدو پیدایش نماینده رسمی طبقه بورژوازی و مالکان و عشیره های کردستان بوده و هست. وقتی قاضی محمد و جمعی از یارانش با تحریک شوروی یک روزه نام «ژ. کاف» را به حزب دمکرات کردستان ایران تغییر نام داد، چند روز بعدش "جمهوری مهاباد" را اعلام

نمود. این جمهوری نه مردم کردستان از آن مطلع بودند و نه سر سوزنی به منافع مردم ستمدیده و زحمتکش و احقاق حقوق پایه ای آنها ربط داشت.

حتی عده زیادی از سران عشایر منگور و شکاک و مناطق دیگر این جمهوری را اصلاً قبول نداشتند. در واقع انتخاب کردن نام "جمهوری" برای چنین عملی که به عده قلیلی از سران عشایر و فئودال و بازرگان و مردم ناآگاه در چارچوب یک «منطقه خیلی محدود» بدون هیچگونه زمینه و زیر ساخت سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی و نهادهای ضروری برای یک دولت بود، خود نه تنها بحث برانگیز است بلکه جای سوال بزرگی است، زیرا با هیچ معیار و سنجش سیاسی نمی گنجد و استفاده از این واژه "جمهوری" بدون انجام یک رفراندوم سراسری در سطح کردستان و گرفتن جواب پوزیتیف از سوی اکثریت مردم کردستان، فاقد اعتبار و ارزش سیاسی و مردمی است. اگر ما تمام دهقانان، پیشه وران، بازاریان و زحمتکشان دیگر مهاباد و حومه اش را هم کلاً از این جمهوری حذف کنیم، نمی شود حتی این "جمهوری" را نماینده اکثریت فئودال و سران عشایر کردستان هم لقب داد، زیرا بخش اکثریت فئودال و سران عشایر آن روز کردستان یا از این "جمهوری" خود ساخته بی خبر بودند و یا مخالف آن بودند.

دلیل شاید مهمتر شکست آن این بود که چنین جنبشی بنا به ضرورت زمان و شرایط و آمادگی مردم برای چنین کاری انجام نشد، بلکه اعلام این "جمهوری" ها در آذربایجان و کردستان بیشتر حالت تحمیلی و به خیال و خواب و اتوبی شباهت داشت تا واقعیت. و پشتیبانی اندک شوروی از این جنبش ها نه تنها جدی نبود بلکه یک بازی و تاکتیک سیاسی کاملاً موقتی و فقط در راستای تحت فشار قرار دادن آمریکا، بریتانیا و ایران و برای به چنگ آوردن سهم بیشتر در تقسیمات استعماری و پترول منطقه ای بود. به همین سبب بعد از مذاکرات و بند و بست مقامات شوروی و آمریکا، بریتانیا و ایران و توافق بر سر بیرون رفتن ارتش شوروی همه چند هفته طول نکشید که جمهوری خود خوانده مهاباد و "آذربایجان" بدون شلیک یک گلوله و مقاومت سقوط کردند. عبدالله اسحاقی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در دومین کنگره حدکا در سال ۱۹۶۴ که در "سونی" نزدیک فلادیزه واقع در کردستان عراق بسته شد، رسماً در کنگره حدکا، قاضی محمد را به «خیانت» متهم کرد، که به نظر من اظهار نظر ایشان زیاد دور از واقعیت نیست.

اگر قاضی محمد و همراهانش در عالم سیاست و واقعیت، انسان سیاسی و مبارزی می بودند هرگز بدان صورت رذیلا نه خود و "جمهوریشان" را تسلیم نمی کردند و اگر توان مقاومت در شهر را نداشتند می توانستند از شهر خارج شده و روش و تاکتیک مبارزه خود را عوض می کردند، نه اینکه بدون شلیک یک گلوله به استقبال دشمن بروند و دو دستی شهر مهاباد و خودشان و جمهوریشان را تقدیم رژیم ایران بکنند. کریس کوچرا می پرسد: آیا با یک جنبش صد در صد ملی گرا و بدون هیچگونه ایدئولوژی مشخص و روشن می شود جنگ رهائی بخش ملی را هدایت کرد؟ جواب برای خوانندگان!

یا اینکه ویلیام ایگلتون جونیر که از سال (۱۹۶۱-۱۹۵۹) کنسول آمریکا در تبریز بود در اثر مهم خود (جمهوری ۱۹۶۶ کردستان) چنین می گوید: «آزادی در نظر اکراد این بود که بر تمام مناطق کوهستانی غرب اورمی مسلط باشند، روستاها را تاراج کنند، راهزنی نمایند و از عابران حق العبور بگیرند... و همزمان عشایر "هرکی" و "شکاک" به هیچ چیزی اهمیت نمی دادند و طایفه "دهبکری" ها شهر مهاباد را اشغال نمودند و در جاده مهاباد - میاندواب حق العبور می گرفتند». یا اینکه "مولوتف" وزیر امر خارجه آن زمان اتحاد شوروی در نامه ای در سال ۱۹۴۲ در باره کردها چنین می نویسد: «مبارزه کردها برای خودمختاری و استقلال بنا به محتوی اجتماعی آن، دفاع از ارتجاع فئودالهای تجزیه طلب علیه سیاست مرکزگرایی در ایران است». مولوتف ضمن ارتجاعی خواندن سران کرد به همکاری بیشتر با آذری ها به جای کردها و عدم حمایت از کردها و حتا همکاری با مسئولین دولتی ایران برای از «بین بردن دزدی و غارتگری کردها» اشاره میکند. در کل چه شوروی، و چه

آمریکا و بریتانیا و فرانسه نظرشان در مورد کرد این بود که کرد ملت بی بند و بار و بی مبالا به قوانین و مقررات در خلقتشان سرشته شده است. و به همین خاطر هرگز از آنها برای کسب خودمختاری و استقلال پشتیبانی نکردند. نتیجه گیری و قضاوت این ها از روی تجربه هزاران حوادث و اتفاقاتی که به هنگام تسخیر مناطقی توسط نیروهای عشایر و فنودال و شیوخ با نفوذ و مرتجع انجام میگرفت، گرفته شده بود، همچو دزدی، چپاول روستاها و شهرها، تیورور و انسان کشی بی رویه و عشایری، هرج و مرج راه انداختن و رعایت نکردن هیچگونه پرنسب سیاسی و انسانی و قانونی. اینها نمونه بارز اکثریت شورش و قیام کردها در دوران مختلف تاریخ بوده است و هم اکنون در حکومت فعلی کردستان عراق همین بی بند و باری و بی قانونی و دزدی اموال و ثروت ملی مردم و غیره کماکان موجود و به حیات سیاسی خود ادامه می دهد، اما به شیوه امروزی و در سایه حکمرانی حزبی و مافیایی و نبود هیچگونه قانون مدنی و اجتماعی و دستور و برنامه ای.

ملاحظه! خیلی ها تصور می کنند که ملا مصطفی در آن مقطع تاریخی برای کمک به قاضی محمد به مهاجرت رفته بود در صورتیکه بارزانی بعد از شکست سخت از ارتش عراق و بریتانیا با عده ای از مسلحین و خانواده هایشان فرار کرده و به قاضی محمد پناه بردند. قاضی اول به آنها روی خوشی نشان نداد و شوروی هم از آنها مشکوک بود و تصور می کردند که بریتانیا آنها را برای اخلا لگبری به کردستان ایران فرستاده اند. ملا مصطفی در اوج ناامیدی نامه ای به ابراهیم احمد در کردستان عراق نوشته تا بلکه حکومت عراق را قانع کنند که آنها را عفو کرده تا بتوانند به عراق بازگردند. اما ابراهیم احمد و شیخ لطیف به جای اینکار، نامه ای به نام مردم و خیلی از روسای عشایر و انسان های سرشناس کردستان می نویسند و یادآوری می کنند که بارزانی هنوز رهبر ملت کرد است و از قاضی محمد تقاضا می کنند که به ایشان پناه بدهد و احترام بگذارد.

قاضی محمد بعد از دریافت این نامه به آنها پناه داده و افراد مسلح همراه ایشان را هم سازماندهی کردند. ملا مصطفی جهت رفع اتهام جاسوسی برای بریتانیا و رضامندی شوروی و قاضی محمد و اطرافیانش بسیار احتیاط آمیز رفتار میکرد و حتی نیروهای او در چند جنگ بر علیه نیروهای ایران در منطقه سقز شرکت نمودند. بعد از شکست جمهوری مهاجرت دولت ایران از بارزانی می خواهد یا تسلیم شوند و در اطراف کوه الوند همدان به کشت و زرع پردازند یا اینکه بدون تأخیر خاک ایران را ترک کنند. سرانجام بعد از درگیری و زد و خورد میان مسلحین بارزانی و نیروهای ایران در مرز ایران و عراق، سرانجام آنها مجبور به ترک خاک ایران شدند و دوباره به دولت عراق پیشنهاد می کنند که آنها را عفو کنند و اگر عفو هم نمی کنند حاضرند به زندان بروند اما آنها را اعدام نکنند. اما دولت عراق این پیشنهاد را نپذیرفت ولی با وجود رد این پیشنهاد از طرف دولت عراق، باز هم شیخ احمد برادر بزرگ ملا مصطفی با جمع زیادی از خانواده و مسلحین همراهش، خودشان را تسلیم دولت عراق کردند و ملا مصطفی هم با تعدادی نزدیک به پانصد نفر از طریق مرز ایران و عراق و ترکیه و بعد از پنجاه و دو روز پیاده روی خود را به مرز شوروی رساندند و خود را تسلیم مقامات شوروی کردند و ملا مصطفی تا یازده سال تمام بدون هیچگونه ارتباطی با شورش و جنبش کردستان در آنجا زندگی کرد.

ظهور و جنگ و گریز عشیره بارزانی

جنگ و گریز و اختلافات عشیره بارزانی با دولت مرکزی عراق در واقع و بطور مشخص می توان از زمان شیخ عبدالسلام بارزانی دومین پسر شیخ محمد بارزانی و برادر بزرگ ملا مصطفی بارزانی به حساب آورد. همانطوریکه در بالا بدان اشاره شد شیخ محمد بارزانی پنج پسر داشته است به نام های: شیخ عبدالسلام (دوم)، شیخ احمد، شیخ محمد صدیق، شیخ بابو و ملا مصطفی بارزانی. شیخ عبدالسلام بارزانی (دوم) در بین سال های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ میلادی در منطقه بارزان علیه دولت عثمانی که در منطقه بارزان مستقر بودند به جنگ و گریز پرداخت و بارها همراه با قبیله بارزان در مقابل سپاه

عثمانی جنگید. اما در نهایت سپاه عثمانی با همکاری بعضی از سران عشایر کرد بخصوص فارس آغای زیباری که با ایل بارزانی مخالفت عشیره ای داشتند به منطقه بارزان هجوم برده و طی یک زد و خورد نیروهای شیخ عبدالسلام شکست خورده و نهایتاً مجبور به فرار شدند. ایشان به کردستان ایران و به اسماعیل آقا سمکو پیوستند. اما در سال ۱۹۱۴ با توطئه و اعطای جایزه از طرف ترک های عثمانی در منزلی توسط یک خانواده او را دستگیر و تحویل نیروهای عثمانی می دهند که در نهایت او را در شهر موصل به دار آویختند.

بعد از ایشان شیخ احمد برادرش که در میان عشیره بارزان از اعتبار و احترام مذهبی زیادی برخوردار بود جانشین او شد. شیخ احمد سواد نداشت و بلحاظ سیاسی هیچگونه اطلاعاتی در مورد کردستان و عراق و خارج نداشت. ایشان دوست نداشت که همراه عشیره اش در امور و کار سیاسی دخالتی داشته باشد. اما بعد از اعدام برادرش نظر او نسبت به حکومت عراق و انگلیسی ها سلبی بود و به آنها باور نداشت.

شیخ احمد مخالف سر سخت آمدن دستگاه اداری دولتی و دایر کردن مدرسه و آمیزش و معاشرت اجتماعی در منطقه بارزان بود و به همین خاطر حتی از رفتن برادرهایش به مدرسه جلوگیری می کرد. بعد از آنکه دولت عراق به او فشار آورد که باید به دولت وفادار و تابع دولت مرکزی باشد او هم نافرمانی کرده و بر علیه سپاه عراق که از طرف انگلیسی ها پشتیبانی می شد به جنگ و زد و خورد پرداخت. در فاصله بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ میلادی جنگ های شدیدی میان نیروهای شیخ احمد و دولت مرکزی عراق رخ داد که سرانجام در فوریه ۱۹۳۳ میلادی دولت عراق طی بسیج نیروی بزرگی با پشتیبانی نیروی هوایی انگلیس به منطقه بارزان حمله ور شدند. در نتیجه نیروهای شیخ شکست خوردند و منطقه بارزان به دست نیروهای عراق و انگلیس افتاد و شیخ احمد همراه با ۴۰۰ نفر از نزدیکان و نیروهایش به ترکیه پناه برد.

در همین ایام دولت ترکیه، عراق و بریتانیا برای روشن شدن وضعیت بارزانی ها به گفتگو پرداختند، که در نتیجه دولت عراق در تاریخ ۱۳ مای ۱۹۳۳ یک عفو عمومی صادر کرد که بعد از آن ملا مصطفی همراه دویست تن از همراهانش خود را تحویل دولت عراق دادند و بعداً شیخ احمد هم از ترکیه بازگشت و به آنها پیوست. دولت عراق هم از ترس برپایی آشوب و هرج و مرج و عقیم گذاشتن آن، شیخ احمد و برادر و همراهان نزدیکش را تحت نظر در موصل اقامت داده و حقوق ناچیزی هم به آنها میدادند.

در سال ۱۳۱۵ شمسی (۱۹۳۶) میلادی آنها را به بغداد و سپس به شهر ناصریه منتقل کردند. هنگامی که جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۱۸ شمسی برابر با سپتامبر (۱۹۳۹) میلادی شروع شد بریتانیا می خواست که روش نرمتری نسبت به کردها در پیش گیرد و به همین خاطر همه خانواده بارزانی که با زن و بچه حدود ۸۷ نفر بودند اجازه یافتند که به عنوان تبعید از ناصریه که شهری عربی بود به شهر سلیمانیه برگردند.

ملا مصطفی هنگام تبعید در سلیمانیه در ۱۲ اکتبر ۱۹۴۳ میلادی با کمک شیخ لطیف حفید از سلیمانیه فرار و از طریق بانه، مهاباد، اشنویه و برادوست در روز ۲۸ اکتبر خود را به منطقه بارزان رساند و از آنجا پیامی برای دولت عراق فرستاد که ایشان به منطقه بارزان برگشته و نیت هیچگونه خراب کاری و جنگی ندارد و حاضر است که با دولت از طریق مذاکره همه مسائل و مشکلات را حل و فصل کند، اما دولت مرکزی نه تنها اعتنایی به گفته های او نکرد دوباره شیخ احمد و بقیه خانواده را از سلیمانیه به شهر "حیلله" منتقل کرد.

ناگفته نماند که ملا مصطفی بی سواد بود و در بچگی به مدرسه نرفته بود و حتی پیش هیچ کس و مسجدی هم اجازه ملابتی نگرفته بود و پیشوند و لقب ملاء جز ناز نامی بیش نبوده است. ملا مصطفی

که متوجه شد که حکومت هیچ اعتنایی به گفته های او نمی کند به "جوله" رفت و آمد در منطقه پرداخت و نیروی را به دور خود جمع کرد و از اینطریق می خواست که به حکومت فشار بیاورد. در این رابطه به چندین پایگاه پلیس در اطراف بارزان حمله کرد و آنها را به تصرف در آورد.

در شهریور سال ۱۳۲۲ شمسی (سپتامبر ۱۹۴۳) میلادی ارتش عراق با کمک نیروی هوایی بریتانیا چندین بار به منطقه بارزان حمله کردند اما شکست خوردند. در واقع پیروزی نیروهای ملاء مصطفی مدیون افسران کرد به نام های: عبدالرحمان قاضی، نوری ملا عارف، نوری احمد طه و نوری ملا حکیم و نوری ملا مارف بود که در سپاه عراق مخفیانه به آشوب و هرج و مرج ملا مصطفی کمک می کردند. سرانجام مذاکره بین بریتانیا و دولت عراق با ملا مصطفی شروع شد که خواست ملا مصطفی از نیازهای کوچک و محدود عشیره بارزان بیشتر نبود. به همین خاطر شیخ احمد و بقیه خانواده به منطقه بارزان برگشته و مقداری آذوقه و وسایل معیشت هم برای آن ها تامین شد. در این اوضاع و احوال حقیقتاً مردم و جنبش کردستان فاقد یک رهبری بود و تنها حزبی که موجود بود "حزب هیوا" بود. رفیق حیلمی که سرکرده حزب بود به علت ناپسامانی درونی حزب، جایگاه و انوریته انچنانی در حزب نداشت و نفر دیگری هم که بتواند این خلاء رهبری سیاسی و به قول آن زمان (زعیم) را پر کند و حرکت و مبارزات مردم را به شیوه ای صحیح رهبری و سازماندهی و هدایت کند موجود نبود. سرانجام افسران ناسیونالیست کرد درون ارتش عراق همراه با حزب هیوا و روشنفکران آن زمان این رهبری "زعامت" را شایسته ملا مصطفی دانسته و به ایشان بیعت دادند. از این مقطع تاریخی است که در واقع بدبختی و آوارگی و بلیات و شداید روزگار کم کم دست مردم کردستان عراق را می بوسد.

اما خواست حزب هیوا و افسران کرد از ملا مصطفی این بود که از خواست و دید تنگ عشیره ای و منطقه ای (بارزان) دست کشیده و به جای آن خواست ملی مردم کردستان را از حکومت مرکزی طلب کند. در آنموقع که هنوز موقعیت و نتایج جنگ جهانی روشن نبود بریتانیا در واقع نمی خواست که شاهد ناآرامی در عراق باشد، از اینرو به ملا مصطفی پیشنهاد کرد که دست از جنگ بردارد و از طرف دیگر از دولت عراق خواست که اختلافات خود با کردها را به شیوه ای مسالمت آمیز حل کند.

در این رابطه نوری سعید نخست وزیر آنموقع عراق نمایندگانی پیش شیخ احمد و سپس ملا مصطفی فرستاد و توافقاتی حاصل گردید که بر طبق آن و در سال ۱۳۲۳ شمسی (۱۹۴۴) میلادی چندین افسر کرد که (بیشتر آنها عضو حزب هیوا) بودند به سمت پیوند سیاسی و تقسیم آذوقه که به علت جنگ جهانی دوم جیره بندی شده بود و حل مسائل اجتماعی دیگر فی مابین طرفین انتخاب شدند. این افسران زیر نظر وزیر دولت ماجد مصطفی که آنها هم کرد بود قرار داشتند.

ملا مصطفی در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۴۴ میلادی به بغداد رفت و با نوری سعید و سفیر بریتانیا و وزیر دولت و جمع دیگری از سیاستمداران ملاقات کرد. افسران کردی که برای پیوندی میان حکومت و بارزانی به مناطق شمالی آمده بودند بلحاظ سیاسی بسیار فعال بودند و ملا مصطفی برای جلب سران ایل و عشایر و قبایل با نفوذ منطقه با عده ای از همین افسران به دیدار سران عشایر زیباری، سورچی، هه رکی خوشنوا، شقلاوا و دشت اربیل رفتند و در ضمن این گشت متصرف (حاکم) اربیل را هم ملاقات کردند.

این گشت و دیدار بارزانی و افسران، دولت مرکزی عراق را مشکوک و بدبین کرد و آنها هم به جمع آوری نیروهای ارتش و پلیس پرداختند. در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۴۵ همین افسران سازمانی را بنام (هیئت آزادی) به رهبری ملا مصطفی تأسیس و اعلام کردند. این ها برنامه ای را هم بدین منظور تهیه کردند که خلاصه آن چنین بود: متحد کردن کلیه عشایر کرد منطقه، آزاد کردن کردستان از طریق سیاسی و دیپلوماسی، ایجاد اتحاد و پیوند با سایر احزاب سیاسی کرد، تقدیم کردن خواست های کرد

به نمایندگان دولت های خارجی، مبارزه و شورش ضد سیاست های استعماری عراق و آماده کاری برای مسلح کردن نیروی پیشمرگ.

برای اولین بار خواست عقب افتاده و کوچک عشایری و ایلی ملا مصطفی به کمک این افسران تا اندازه ای به خواستی نیمه سیاسی و ملی تبدیل شد و حتی دولت این خواست ها را از چشم همین افسران کرد می دید. حزب هیوا هم نامه ای به امضاء رهبر حزب برای ملا مصطفی می فرستد و در آن یادآور می شوند که همه شورش های ملی اگر طبق یک برنامه منظم و سازمان یافته و با ریزه کاری شروع نشود بدون شک نتیجه اش جز خانه خرابی، سرگردانی و شکست چیزی عایدش نخواهد شد. و همچنین یادآوری کرده بودند که شورش ملی باید یک رهبر و دو دسته قدرتمند سیاسی و نظامی را در بر گیرد.

این تغییرات عقیده تی و سیاسی حزب هیوا را دچار بحران درونی کرد و آنها را تقریباً به دو جناح تقسیم نمود. جناحی از آنها معتقد بودند یا باید از رهبری بارزانی پشتیبانی شود یا اینکه از آن دور شد و جمعی هم معتقد بودند که کرد باید برای به پیش بردن مسأله آزاد کردن کردستان به بریتانیا یا اتحاد جماهیر شوروی اتکاء کند.

در این موقعیت "هیئت آزادی" مشغول سازماندهی و برنامه ریزی برای یک قیام بود و حزب هیوا همگام با هیئت آزادی یادداشتی برای سفارت های بریتانیا، فرانسه، اتحاد شوروی و چین فرستاد و از طرف دیگر به نام خود و "زعیم" و اتحاد جوانان نامه خطاب به مردم عراق و افسران ارتش و مردم کردستان قرائت کردند.

سرانجام در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۲۴ (۸ آگوست ۱۹۴۵) در پایگاه میرگه سور به خاطر شیوه تقسیم آذوقه درگیری ای میان نیروهای بارزانی و ژاندارم ها روی داد و یکی از نزدیکان ملا مصطفی به نام "وه لی به گ" کشته شد و آنها هم پایگاه را تصرف کردند و این اولین جرقه یک جنگ سراسری در کردستان را به صدا در آورد. دولت از بارزانی خواست مسببین را تسلیم کند و خود هم همراه آنها حاضر شود، اما بارزانی این کار را نکرد و دولت هم خود را برای یک هجوم بزرگ آماده کرد و اولین درگیری در ۳ شهریور ۱۳۲۴ (۲۵ آگوست ۱۹۴۵) در رواندوز شروع شد.

در چنین شرایطی ملا مصطفی تمام نیروی خود را همراه افسران ارتش در منطقه بارزان گرد آورد تا در صورت هجوم بزرگ منطقه بارزان را محافظت کند. یعنی در واقع ملا مصطفی به جای اینکه نیروی های خود را به چند بخش تقسیم کند و به مناطق دیگر کردستان بفرستد و نیروهای دولتی را در جبهه های مختلف سرگرم کند و توجه مردم را بیشتر به شورش جلب نماید، برعکس، تمام نیروهایش را در یک جا (منطقه بارزان) و فقط برای حفظ این منطقه گرد آورد که در واقع و به لحاظ نظامی کار دولت را آسانتر و شکست خود را فراهم کرد. همین طور هم شد و دولت با جمع آوری نیروی بزرگی با پشتیبانی هوایی بریتانیا به منطقه بارزان حمله ور شد و آنها را سخت شکست دادند که در نتیجه بارزانی "فرار را بر مبارزه ترجیح داده" و به باقیمانده نیروهایش دستور داد که قبل از باریدن برف زیاد و مسدود شدن راه های کوهستانی به کردستان ایران عقب نشینی کنند. سرانجام بارزانی ها در منطقه شنو، "ترگور"، "مرگور" و نقده ساکن شدند. منطقه "بارزان و بارزانی ها" اولین و آخرین خواست ملی، سیاسی، فرهنگی و استقلال ملا مصطفی و تمام سران بارزانی بوده و هست.

در آنموقع کردستان ایران زیر نفوذ اتحاد شوروی بود و آنها نسبت به ملا مصطفی بدگمان بودند و تصور می کردند که به دسیسه بریتانیا به آنجا فرستاده شده تا موجب ناآرامی در کردستان ایران شود، بدین خاطر از او خواستند که مدتی خودش را مخفی کند و قاضی محمد و سران "حدکا" هم چنان روی خوشی به او ندادند و بارزانی هم به روستا "میروی" سردشت رفته و در آنجا اقامت گزید.

بارزانی کم کم از آشوب و هرج و مرج طلبی نا امید شده بود و ایندفعه "تسلیم شدن به دولت عراق را به مبارزه ترجیح داده" و در این رابطه دو نامه به ابراهیم احمد و بابا علی شیخ محمود می فرستد و در نامه بابا علی از (او خواسته بود که با دولت عراق گفتگو کند که آنها را عفو کنند تا بتوانند به عراق باز گردند، ملاء همچنین نوشته بود اگر دولت هم راضی نشد که ما را عفو کنند حاضریم که برگردیم و به زندان برویم به شرطیکه ما را اعدام نکنند). اما همانطوریکه در بالا به آن اشاره کردم ابراهیم احمد نامه را به بابا شیخ نمی دهد و به جای آن با شیخ لطیف حفید نامه ای می نویسد و آنرا به امضاء خیلی از سران عشایر و شخصیت های سرشناس کردستان می رسانند که گویا ملا مصطفی رهبر کردهای عراق است و کمک کردن و احترام گرفتن از او احترام به کرد های عراق است و آنرا برای قاضی محمد روانه می کنند. از آن بعد قاضی محمد از ملا مصطفی دعوت می کند به مهاباد برود و بعدا بارزانی ها را هم به عنوان پیشمرگ قبول کرده و درجه "زرنال" را هم به ملا می بخشند. از "کیسه قاضی به کیسه ملاء" برابر است با احقاق حق ملت کرد.

تشکیل حزب دمکرات کردستان عراق (حدکع)

در طول آن مدت که ملا و بارزانی ها در آنجا بودند، ملا مصطفی با افسران همراهش در رابطه با تجربه تشکیل "حدکا" تصمیم می گیرند که حزبی شبیه آنرا به جای همه جمعیت و سازمان های موجود در کردستان عراق همچو: شورش، رزگاری و ژ. کاف شاخه کردستان عراق را در یک حزب گرد آورند. بدین مناسبت در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ (۱۶ آگوست ۱۹۴۶) میلادی اولین کنگره تاسیس (حزب دموکرات کردستان عراق) گرفته می شود. در این کنگره برنامه ای به تصویب می رسد و کمیته مرکزی انتخاب می شود و ملا مصطفی را هم به عنوان رهبر آن انتخاب می کنند. ابراهیم احمد که رهبر (ژ. ک) بود هر چند خود در کنگره شرکت کرده بود اما در آن شرایط حاضر نبود که سازمان خود را ملغی کند و قاطی حزب دموکرات بشود.

بعد از شکست جمهوری مهاباد در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۲۵ (۷ دسامبر ۱۹۴۶) میلادی جماعت بارزانی تسلیم ایران نشدند و به جای آن به گفتگو با رژیم ایران پرداختند و ملا مصطفی به تهران رفت و شاه و نخست وزیر و سران ارتش ایران و سفیر آمریکا را دید. از سفیر آمریکا خواست که خودش و همراهان عشیره اش را به عنوان پناهنده در آمریکا بپذیرند، اما سفیر آمریکا آنرا قبول نکرد. ایران این گروه مسلح را خطری برای خود محسوب می کرد و بهمین مناسبت از آنها خواست یا اسلحه ایشان را زمین بگذارند و به منطقه الوند همدان بروند و مشغول کشاورزی و دامداری شوند یا اینکه هر چه زودتر به عراق برگردند. اما ملا مصطفی به بهانه اینکه آخرین تصمیم در دست برادرش شیخ احمد است به میان بارزانی ها در منطقه نرده و مرز ایران و عراق برگشت.

برگشتن بارزانی ها به عراق

آنها بعد از چند زد و خورد با نیروهای ایران در آوریل ۱۹۴۷ به مرز عراق عقب نشینی کردند. در این هنگام افسران همراه بارزانی چند بار به ملاء مصطفی خاطر نشان می کنند که نه در فکر تسلیم شدن باشد و نه در فکر پناه بردن به اتحاد شوروی، بلکه در فکر ادامه مبارزه و شورش باشد. اما مگر کسی بود که بتواند ملا را قانع کند، خیر، حرف خودان بارزان یکی است و به حرف آنها گوش نداد و همراه پانصد نفر از همراهانش رفتن به اتحاد شوروی را انتخاب کرد و شیخ احمد و بقیه بارزانی ها که بیشتر از ۳۰۰۰ نفر بودند بدون هیچ قید و شرطی در دو دسته خود را به دولت عراق تسلیم کردند. جمعی از آنها محکوم به زندان و شیخ احمد هم محکوم به اعدام شد. ملا مصطفی ۳ زن داشت، همه آنها همراه بچه هایشان به عراق باز گشتند و مدتی بازداشت شدند، اما زن سومش که دختر محمود آقای زیاری

بود همراه پسرش مسعود بارزانی به خانه پدرش در موصل رفت. ناگفته نماند که محمود آغا زیباری در آنموقع "جاش" مزدور شناخته شده دولت عراق بود و در موصل زندگی می کرد.

ملا مصطفی آنقدر از شورش و مبارزه بیزار و متنفر بود که به پیشنهادات افسران همراهش که "ادامه دادن به مبارزه بود" عمل نکرد و حاضر بود که دولت عراق خود او و همراهانش را زندانی کنند فقط به شرطیکه آنها را اعدام نکنند به عراق برگردند، اما رد کردن این خواست از جانب دولت قومی عراق، ملا مصطفی را واداشت که به اتحاد شوروی پناه ببرد.

ایشان همراه پانصد نفر و بعد از ۵۲ شبانروز از طریق مرز ایران و ترکیه خود را به اتحاد شوروی رساندند. به محض رسیدن به آنجا خلع سلاح شده و همه آنها را در چند ایالت ساکن می کنند. گرچه در مورد زندگی خود ملا مصطفی در اتحاد جماهیر شوروی اطلاعات خیلی کم است اما سران پارتی و پسران او برای حفظ آبروی ایشان می گویند که او در آنجا در ارتش سرخ بوده، اما طبق اخبارهای دیگر او تا مردن استالین در آنجا دکان قصابی داشته و بعد از مرگ استالین وضع بارزانی ها کمی بهتر شده بود.

شیخ احمد هم اعدام نشد و با حکم اعدام تا قیام ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸) در زندان بصره بود، اما تمام افسرانی که خود را همراه ایشان تسلیم کرده بودند به دار آویخته شدند.

رهبری حزب دموکرات کردستان (پارتی)

همانطوریکه قبلا یادآور شدیم در کنگره اول و تشکیل این حزب ملا مصطفی به رهبری حزب انتخاب شد. واقعا جای تعجب و جالب توجه است که در کنگره دوم (اسفند ۱۳۲۸) در بغداد و کنگره سوم ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (ژانویه ۱۹۵۳) در کرکوک دوباره ملا را که اصلا از این کنگره ها بی اطلاع و مشغول کار و قصابی خود در شوروی بود به رهبری برگزیدند. ملا مصطفی از سال (۱۳۲۶ تا سال ۱۳۳۷ شمسی) که تقریبا ۱۱ سال می شود در اتحاد شوروی بود و هیچ ارتباط و پیوندی میان او و آنهایی که در کردستان بودند در بین نبود. راستی این مسأله نهایت فقدان و ضعف سیاسی و ایدئولوژی و بی شهامتی کلیه رهبران "پارتی" و بقیه سیاستمداران موجود در کردستان آنموقع را کاملا به نمایش می گذارد که هیچ کس آنقدر به خود اعتماد نداشته که رهبری جنبش کردستان را بدست گیرد و همه را برای کسی بی سواد و عشایر و مذهبی با دید و بینش ارتجاعی و به همه لحاظ عقب افتاده و از جنبش و شورش بیزار و از دنیا بی خبر و دور از کردستان به جا گذاشته بودند.

نتیجه این بی لیاقتی فردی و سیاسی و سرسپردگی عشایری رهبران پارتی همچو (ابراهیم احمد و ...) و بقیه روشفکران و سیاستمداران کرد در آن مقطع زمانی، نتیجتا شکست های خیلی بزرگتر و آوارگی و قتل و عام مردم زحمتکش کردستان را به همراه می آورد که در ادامه خواهید دید.

کودتا نظامی ۲۳ تیر ۱۳۳۷ شمسی در عراق و نقش حزب کمونیست عراق (شیوعی) و مسئله کردها

در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ ارتش عراق طی یک کودتای نظامی، نظام سلطنتی را سرنگون و تشکیل نظام جمهوری به رهبری عبدالکریم قاسم را اعلام نمودند. احزاب به اصطلاح چپ و کمونیست (شیوعی) در این کودتا نقش اصلی و اساسی را داشتند، زیرا بیشتر افسران و درجه داران ارتش و تشکلات مدنی و مردمی که از این کودتا پشتیبانی کردند کادر و عضو (شیوعی) بودند. در کل "شیوعی" از پایگاه و جایگاه تشکیلاتی بزرگی در میان مردم و بازاریان و افراد ارتش و کارگران عراق برخوردار بود. این حزب خیلی راحت می توانست همین رویداد را به نفع خود و کارگران و مردم زحمتکش عراق زیر سلطه خود در آورد. اما از آنجا که برنامه و استراتژی این حزب در تمام مراحل زندگی سیاسی اش در دست گرفتن قدرت نبوده، سرانجام به عاملی پسیف و نوکر منش برای خدمت به احزاب و سازمان های ناسیونال - شووینیست و قومی عراق درآمدند که در نهایت زمینه سرکوب شدید خودشان را هم فراهم کردند.

چنین احزابی که نام و آرم "کمونیست" را با خود حمل و یدک می کشند در واقع خرده بورژوا و اپورتونیست و خائن به طبقه کارگر و زحمتکشاند. این ها فاقد دورنما و برنامه و استراتژی روشنی هستند و مسئله کسب قدرت نزد اینها یک جوک سیاسی به حساب می آید. اصلا چنین احزابی از گرفتن قدرت ترس و واهمه دارند و مسأله قدرت با سایکولوژی آنها در تضاد است. به نظر من این تیپ احزاب برای جامعه و کارگران و زحمتکشان خطرناکترین احزاب هستند. زیرا این ها بازدارندگان انقلاب و قیام مردم و کارگران هستند. دکنترین این ها منحرفانه و اختلالگرانه و اوتیسم و در خود ماندگی می باشد که در نتیجه اولین قربانی این نوع سیاست اعضاء و کادر و هواداران آنهاست و بعدا کارگران و زحمتکشان و روشنفکرانی که گول سیاست های خرده بورژوایی و اپورتونیستی آن ها خورده اند. حزب توده و چریک فدائی اکثریت در ایران و حزب شیوعی در عراق دو نمونه بارز و بر جسته این سیاست سخیف و ناکارآمد هستند. این احزاب نه تنها روزی هم مارکسیست نبوده اند، بلکه کاملا ضد مارکسیست و ریزیونیست اند، بازدارنده و منحرف و نسبت به کارگران و زحمتکشان خائن

و احزابی فاقد پراکتیک و تا سر استخوان مماشات جو و مصالحه گر و سازشکار و تسلیم طلب بوده و هستند.

در انقلاب ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (۱۴ جولای ۱۹۵۸) عبدالکریم قاسم برای تمام بارزانی ها چه آنهایی که در زندان بودند و چه آنهایی که پناهنده بودند عفو عمومی صادر کرد و این خود شانس دیگری به همه آن کردها داد که در اثر روحیه تسلیم طلبی و بینش فئودالی و عشیره ای رهبرانشان در رژیم پیشین به زندان افتاده بودند. شیخ احمد و آن بارزانی های که در زندان بودند آزاد گردیدند. در میان مردم و روشنفکران خرده بورژوا متزلزل و ناپیگیر شیخ احمد همچو قهرمانی جلوه گر شد. روزنامه های کردی در باره او گفتند، نوشتند و عکس او را چاپ و پخش کردند، اما خود شیخ هیچ علاقه ای به سیاست نشان نداد و در واقع سیاسی هم نبود. هدف و آرزوی او فقط این بود که دولت عراق به او اجازه دهد که به منطقه "بارزان" برگردد و مشغول کار دینی و روتین و عادی خود باشد.

ملا مصطفی که هنوز در اتحاد شوروی بود با شنیدن خبر کودتا و عفو عمومی در پوست خود نمی گنجید و دو باره از رهبری انقلاب ۱۴ (ژوئیه) خواست که او را عفو کرده و به او اجازه بدهند که به عراق باز گردد. اما سران دولت هیچگونه جوابی به او ندادند. ناچاراً و دوباره از طریق ابراهیم احمد که در آنموقع رهبر حزب دمکرات (پارتی) بود و از طریق واسطه و آشنایی با کریم قره نی و تاهیر یحیا و سرانجام ابو احمد (عبدالسلام عارف) کار قانونی بر گشت ایشان را فراهم کردند. ملا مصطفی از روسیه به پراگ پایتخت چکوسلواکی می آید و ابراهیم احمد رهبر پارتی و نوری طه و صادق بارزانی هم به پراگ می روند و در آنجا همدیگر را ملاقات می کنند و بعداً به سوی قاهره پرواز کرده و از طریق فایق سامرائی سفیر عراق در مصر عبدالناصر را ملاقات می کنند و روز ۶ آبان ۱۳۳۷ (۲۸ اکتبر ۱۹۵۸) ملا و همراهانش به بغداد می رسند.

از ایشان همچو قهرمانی استقبال شد اما باید پرسید کدام قهرمان؟ « قهرمان تسلیم و فرار، قهرمان شکست های مکرر و متعدد و قهرمان درخواست های مکرر تسلیم طلبی و آتش بتال و سرانجام قهرمان عشیره و ایل بارزان؟ » هنگام بازگشت او را در کاخ نوری سعید اسکان دادند و عبدالکریم قاسم دستور داد که حقوق ماهانه ای معادل ۵۰۰ دینار برای ملا مصطفی و ۱۵۰ دینار برای عبیدولا پسرش و ۵۰ دینار برای لقمان پرداخت کنند. و کمی بعد از بازگشت ملا، بقیه بارزانی های که همراهش به اتحاد شوروی رفته بودند باز گشتند و دولت عراق حقوقی معادل ۳۵ دینار برای مجردهای و ۵۰ دینار برای خانواده ها پرداخت می کرد. ضمناً برای حفاظت از خودشان نزدیک به ۴۰۰ عدد اسلحه را هم به آنها دادند.

بعد از بازگشت یکی از افسران بسیار فعال حزب هیوا به نام "میر حاج احمد" که قبلاً فرمانده یک تیپ از مسلحین بارزانی بوده و همراه ملا مصطفی به اتحاد شوروی رفته بود هنگام بازگشت، "پارتی" او را به عنوان یکی از اعضای کمیته مرکزی انتخاب کرد، اما ایشان نه تنها از آن خودداری کرد بلکه به خاطر رفتار تک روانه و دید عشایری خائنه و بسیار عقب افتاده ملا مصطفی تا مردن از کار سیاسی با ملا مصطفی خودداری کرده و اظهار داشته بود که "اصلاً انجام دادن کار سیاسی با ملا مصطفی امکانپذیر نیست".

کنگره چهارم و پنجم حدک "پارتی" و رویدادهای بعد از آن!

بعد از قیام ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (۱۴ ژوئیه " ۱۹۵۸) در عراق به خاطر جو و آتمسفر سیاسی ای که در نتیجه انقلاب بوجود آمده بود حزب شیوعی به طور چشمگیر و غیره منتظره ای رشد کرد. حمزه عبدالله رهبر آنموقع پارتی همراه با جمعی از همکارانش سمپاتی زیادی نسبت به حزب شیوعی داشتند. و به همین خاطر در روز یکم مرداد ۱۳۳۸ هجری شمسی "خبات" ارگان و نشریه پارتی،

شعار " درود بر طبقه کارگر و پیشرو آن " را سر داد. اما منظور از پیشرو طبقه کارگر همان " شیوعی " بود. در این رابطه تمام اتحادیه های موجود همچو اتحاد جوانان، دانش آموزان، کارگران، دهقانان و زنان کردستان ملغی گردید و همگی به اتحادیه های سراسری که در زیر نفوذ حزب شیوعی بود رفتند. اما اینکار برای کسانی در درون پارتی بخصوص ملاء مصطفی که فقط خواستار امتیازاتی برای منطقه بارزان بود خوشایند نبود.

این دو دید و بینش در پارتی نهایتا در تقابل با همدیگر قرار گرفتند تا اینکه در ۸ مهر ۱۳۳۸ شمسی ملا مصطفی یک گروه مسلح را فرستاد و دفتر پارتی در بغداد را کنترل و حمزه عبدالله و رفقاییش نژاد احمد و خسرو توفیقیان و چند نفر دیگر را به زور بیرون کرده و به جای آنها ابراهیم احمد و چند کس دیگر را انتخاب کرد. « ناگفته نماند که این عملکرد ملا مصطفی کاملاً رفتاری کودتاگرانه و عشائری و بدور از تمام پرنسیب و قانون مندی درون حزبی بود، که برای اولین بار توسط ملا مصطفی بکار گرفته شد و بعد از آن و در کنگره ۴ پارتی حمزه عبدالله و رفقاییش را به کلی از پارتی بیرون کردند. همین طرز عمل سخیف و کودتاگرانه توسط مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان و حزبش " پارتی " در ۱۱ اکتبر ۲۰۱۵ در حق به رئیس پارلمان کردستان یوسف محمد و چهار وزیر جنبش تغیر (گوران) تکرار گردید و آنها را از پارلمان و کابینه دولت اقلیم دور انداختند و بیش از دو سال پارلمان کردستان را به حالت تعلیق و تعطیل در آوردند».

در این ایام پارتی از طرف دولت اجازه فعالیت قانونی را گرفته بود و به همین مناسبت کنگره ۵ پارتی در مارس ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) در بغداد و به صورت آشکار گرفته شد. ملا مصطفی نمی خواست در کنگره شرکت کند و به منطقه بارزان رفته بود. اما دسته ای از نمایندگان کنگره به آنجا رفته و با هزار خواهش و تمنا او را راضی کرده بودند که به کنگره بیاید. در کنگره هم اظهار داشته بود که (دوست دارم رهبر . قحبه ها... باشم و رهبر شماها نباشم) و یا گفته بود دلم می خواهد که به من بگویند ولی دلم نمی خواهد که به من بگویند حزبی باش! به علت نهایت بی ادبی و رکیک بودن کلمات به جای آنها نقطه گذاشته ام.

اما مسئولان بی شهامت و روشنفکران قومی و بی لیاقت درون پارتی این همه اهانت و فحاشی ملا را قبول کرده و اعتراضی از دهان یکی از آنها بیرون نیامد و سرانجام با اکثریت قاطع او را برای چندمین بار به رهبری حزب " پارتی " برگزیدند. در کنگره ملا اظهار داشت که من شخصا ۳ نفر را انتخاب می کنم که باید در کمیته مرکزی باشند آنها هم عبارتند از : هاشم عقرای، اسماعیل عارف و ناهیده شیخ سلام. این ها هم بدون مخالفت کسی در کنگره انتخاب شدند، زیرا هیچ کس و شخصی جرأت نکرد که بگوید اینکار بدور از تمام پرنسیب و برنامه یک حزب است . قصد ملا مصطفی از این رفتارها اهانت به حزب و کمیته مرکزی بود.

ملا مصطفی خیلی کوشش کرد که دل عبدالکریم قاسم را از خود راضی نگه دارد و عملی انجام ندهد که او برنجد. به همین خاطر در جشن و مراسم اظهار خوشحالی مردم در میدان سرای سلیمانیه از نفری که عکس او را بلند کرده بود عصبانی شده و دستور داده بود که عکس او را پائین بیاورند و به مردم گفته بود من سرباز (زعیم عبدالکریم) و همانطوریکه بهالدین نوری دبیر کل حزب شیوعی در یادداشت های خود می گوید در مناسبتی دیگر ملا به عبدالکریم قاسم گفته که " من بند کفش های تو هستم ". دوستی ظاهری بین ملاء و قاسم تا ترور " احمد آغای زیباری " به فرمان ملا مصطفی ادامه داشت.

وقتی ملا مصطفی به عراق باز گشت و عبدالکریم قاسم را ملاقات کرده بود، قاسم به ایشان تذکر داده بود که باید از انتقام گرفتن شخصی و غرض ورزی طایفه ای و عشیره ای دیرینه با عشیره های دیگر کردستان دست بردارد و به جای بکار بردن زور و انتقام گرفتن، آنها را آشتی دهد و به خانه همه آنها

برود. اما ملا مصطفی نه تنها این کار را نکرد بلکه احمد آغای زیباری را به خاطر انتقام عشیره ای گذشته ترور کرد و این رویداد باعث تفرق قاسم از ملا شد.

بعد از مدتی ملا مصطفی به بهانه ملاقات شیخ احمد برادرش بغداد را به سوی منطقه بارزان ترک کرد و دیگر به بغداد باز نگشت. به ظاهر وانمود می کرد که دیگر گوشه گیری را انتخاب کرده، اما زیر به زیر با بعضی از سران عشایر و فئودال های مرتجع کردستان تماس برقرار کرده بود و آنها را علیه دولت مرکزی تحریک می کرد که خودشان را مسلح کنند و مسلحانه در جاده ها خود را ظاهر نمایند.

در این ایام تاب و حرارت انقلاب ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸) فروکش کرده بود و از قدرت حزب شیوعی هم کاسته شده بود و در بعضی جاها با مخالفت قاسم روبرو شده بودند. در کردستان هم سران عشایر و فئودال های مرتجع به رهبری ملاء مصطفی داشتند به خود سر و سامانی می دادند و سرانجام نمایندگانی را انتخاب کرده و روانه بغداد نمودند. هدف و قصد این بود که به قاسم بگویند که در قانون اصلاحات ارضی خود تغییری بدهد. ولی قاسم حاضر نبود با آن ها ملاقات کند و سرانجام نمایندگان فئودال ها بدون نتیجه به کردستان باز گشتند. « در اینجا لازم است یادآوری کنم که عبدالکریم قاسم انسانی چپ گرا و متمایل به اتحاد شوروی آن زمان بود و هنگام به دست گرفتن قدرت، برخی اصلاحات را در زمینه آزادی نشریات و تشکیل احزاب و گروه ها، و بخصوص اصلاحات ارضی و غیره را انجام داده بود، که فئودال و سران عشایر کردستان و عراق در کل با قانون اصلاحات ارضی قاسم بشدت مخالف بودند زیرا منافع ارتجاعی آنها را تا حدود زیادی به خطر انداخته بود و بدین مناسبت کلیه سران فئودال و عشایر کردستان و عراق از قاسم بدبین و متنفر بودند».

عصیان و اغتشاش ایلول ۲۰ شهریور ۱۳۴۰ (۱۰ سپتامبر ۱۹۶۱) و عواقب آن!

همانطوریکه در بالا به آن اشاره کردم به خاطر ترور احمد آغا زیباری توسط ملا مصطفی، قاسم از ایشان بدبین و متنفر شده بود. ملا هم برای اینکه قاسم را تحت فشار بگذارد که میانه اش را با او خوب کند دست به یک سری عملیات مخرب و ضد مردمی و ارتجاعی: همچو قطع خط تلفن و برق و خراب کردن جاده و پل ها زد و در همین روزها یک رئیس عشیره دیگری به نام صدیق میران دانا را ترور کردند. همچنین دست به تبلیغات و پروپاگنده و تحریک رئیس عشایر و فئودال ها و تظاهرات علیه قاسم کرد.

در این ایام ملا مصطفی با جمعی در منطقه و دره ای بود و دفتر سیاسی حزب هم در منطقه و دره دیگری پایگاه داشتند. دفتر سیاسی حزب که رئیس آن ابراهیم احمد بود همگی مخالف درگیری مسلحانه با رژیم قاسم بودند و آنرا کاری زیانبخش می دانستند. از طرفی هم نمی دانستند که پشت این اعمال مخرب و ارتجاعی و اعتراضات و ترور، ملا مصطفی نشسته است و دفتر سیاسی پارتی همچو حزب شیوعی تصور می کردند که این دسیسه امپریالیزم و ایران است برای بهم زدن آسایش عراق. دفتر سیاسی جلال طالبانی را مامور کرد که به شهرها سر زده و انگیزه این تظاهرات و مسلح شدن و غیره را جویا شود و در ضمن آنرا آرام کند. اما هنگامیکه جلال طالبانی نیروی مسلح فئودال و عشایرها را در خیابان ها مشاهده کرد و همچنین "نامه ملا مصطفی به مامند آغای تاگوی" را دید از شادی در پوست خود نمی گنجید و از مخالفت و بینش خود پشیمان شده و از باز گشتن به د-س و کمیته مرکزی امتناع کرده و پشتیبانی خود را از ملا مصطفی ابراز داشت. دفتر سیاسی این دفعه عمر مصطفی را برای همان ماموریت روانه شهرها کرد، ایشان هم به شیوه جلال طالبانی دنبال (هه ل - هه له S) مسلحین مرتجع و کهنه پرست سران فئودال و عشایر ظالم و زورگو افتاد که به دستور و توطئه ملاء مصطفی مسلح شده بودند.

این همان مامجلال است که به عنوان بزرگترین سیاستمدار و قهرمان خلق کرد مردم کردستان یک تن گل بر سر مزارش ریختند!!! این اعمال عشایری و غیره سیاسی و ضد مردمی ملا مصطفی به خاطر این بود که قاسم را بترساند که با او "سلام و علیکی" بکند. اما قاسم در مورخه ۱۸ شهریور ۱۳۴۰ هجری شمسی (۸ سپتامبر ۱۹۶۱) به ارتش فرمان داد که از جاده دربندیخان به سوی سلیمانیه پیشروی کنند. نیروهای عشایر بعد از کمی مقاومت پا به فرار گذاشتند و نیروهای "پارتی" هم که تمام امیدشان نیروهای عشایر بود، دیدند که آنها فرار می کنند اینها هم، با گام های بلندتر شروع به فرار کردند و مسابقه فرار بین نیروهای مسلح فتودال و عشایر مرتجع با نیروهای مسلح ملاء مصطفی آغاز شد. در این هرج و مرج و اغتشاش که به فرمان ملا مصطفی تمام کردستان را فرا گرفته بود افراد د-س و کمیته مرکزی مثل ارد درون خار هر یک از آنها به جای فرار کرده بودند. ایراهیم احمد و نوری شاپور در بغداد، مامجلال در منطقه ریزان، عمر مصطفی در بیتواته، محمد حاجی طاهیر در ماوت، علی عسکری و احمد عبدالله در بادینان... و عده ای دیگر از مسئولان در مناطق مختلف کردستان پخش شده بودند. در واقع شیرازه رهبری "پارتی" به کلی بهم خورده بود. نیروهای عراق سلیمانیه را تصرف و عده زیادی اعضاء و هوادار پارتی را دستگیر و زندانی کردند و بعداً منطقه بارزان را هم بمباران کردند. «این هم شورش ایلول که هر ساله "پارتی" آنرا به عنوان افتخارات ملی و تاریخی خود به مردم کردستان می فروشد و برای آن جشن و پایکوبی به راه می اندازد».

حکومت عراق کم دست به مسلح کردن بعضی از سران عشایر کرد نمود، تا از این طریق بتواند همراه با ارتش این هرج و مرج و نا آرامی ها را در کردستان سرکوب کند.

اما شیخ احمد در برپایی این آشوب ها کاملاً مخالف ملا مصطفی بود و از مردم بارزان خواست که دنبال ملا نیافتند و به خانه و کاشانه خود برگردند. این حرف شیخ احمد در خیلی از مردم بارزان تاثیر کرد و عده زیادی برگشتند. در نتیجه ملا مصطفی منطقه بارزان را ترک کرده و به کوه های بادینان پناه برد و در آنموقع علی عسکری، علی حمدی و احمد عبدالله که هر سه نفرشان عضو کمیته مرکزی بودند و در منطقه بادینان بودند، دوباره با ملا مصطفی همدیگر را یافتند. ملا مصطفی علی حمدی و علی عسکری را مخفیانه و محرمانه مامور کرد که به ترکیه بروند و برایش "اجازه اقامت" بگیرند (یعنی این دفعه هم ملا مصطفی خواست فرار را بر قرار و مبارزه ملی ترجیح داد) ولی ترکیه راضی نبود به آنها پناهندگی بدهد.

اما درز کردن این راز پنهانی از طرف علی حمدی و مطلع شدن ملا از آن، دیگر علی حمدی که عضو کمیته مرکزی پارتی بود مورد غضب عشایری او قرار گرفته و سرانجام و در اولین فرصت او را به فرمان ملاء تیروز و به قتل رسانند. سرانجام بعد از چند ماه دوری و سرگردانی، نهایتاً اکثریت کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آخرش در ماه اسفند ۱۳۳۹ (مارس ۱۹۶۱) همدیگر را باز یافتند و جلسه ای را تشکیل دادند و در این جلسه روی چند مسأله موافقت می کنند: دوباره جنب و جوش مردم را سازماندهی و رهبری کنند، شعار دموکراسی برای عراق و اتونومی برای کردستان را بلند کنند و دایر کردن مکتب سیاسی و فراهم کردن جای برای انتشارات و نوشته های شورش. بعد از این جلسه پارتی شروع به سازمان دادن تشکیلات و بخش های نظامی و سیاسی نمود و در میان پلیس اربیل و سلیمانیه و جاهای دیگر نفوذ زیادی کسب کرده و تشکیلات مخفی شهرها را هم سازماندهی و بازسازی کردند که در نتیجه به کمک افسران و درجه داران و پلیس توانستند در نوروز ۱۳۴۰ شمسی ناحیه پینجوبین، چوارتا و قره داخ را آزاد کنند و صدها عدد اسلحه را هم بدست آورند. این حرکت روز به روز افزایش می یافت و آنها به شیوه ارتش نیروهای مسلح خود را سازماندهی می کردند.

در این هنگام ملا مصطفی در منطقه (باله کایه تی، خوشناوه تی و ناکوویه تی..) در رفت و آمد بود و اجازه نمی داد که چنین تشکیلات و سازماندهی ای در منطقه زیر نفوذ او درست بشود. ملا مصطفی با آن افکار و اعمال ارتجاعی و عشیرتی خود همیشه مانع و ضد حزب و تشکیلات و یک رهبری

مسئول و منظم بود، زیر آنرا در راستای ضدیت با اعمال تکررانه و عشیرتی و افکار پوسیده خود می دید.

در اینجا لازم می دانم که به مسأله مهمی اشاره بکنم: « شخص ملا مصطفی به علت بی سوادی و یدک کشیدن دید و بیشش فوق ارتجاعی و عقب افتاده عشیره ای در حقیقت توانایی و تحمل هیچگونه بحث و دیالوگ و پلمیک سیاسی نداشت یا بهتر است بگویم که اصلاً چیزی در مورد سیاست و تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی در چپته نداشت و حرف خدا و "خودان بارزان" یکی است و هیچکس نباید و نمی تواند در رد آن اظهار نظر و دخالت کند شعار اصلی و اساسی ایشان بود. اگر ما خواهان حقیقت باشیم باید بگویم که شخصی مثل ملا مصطفی و امثالهم نه تنها قابلیت رهبری یک جنبش و قیام یک ملت را نداشت بلکه وجود چنین افرادی حتی به "عنوان یک پیشمرگ ساده" در صفوف هر جنبش و حزبی نقطه ضعف آن جنبش و حزب به حساب می آید. اما از دست دهقانان و مردم عقب افتاده و مردود و روشنفکران ناسیونالیست و خرده بورژوا کومه نظر شهری از این بیشتر ساخته نیست که فردی عشایر و مرتجع، همچو ملا مصطفی را بدون داشتن هیچگونه مدرک تحصیلی و آگاهی و پیشینه سیاسی و زانست اجتماعی را به رهبر خود انتخاب می کنند و او را هم تا حد یک قهرمان ملی ارتقاء میدهند».

ملا مصطفی از ته دل مخالف "حزب و حزبیگری بود". کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و حزب نزد او کسک بود و فلسی ارزش نداشت. او می خواست که "پارتی" یک رهبر بنام ملا مصطفی داشته باشد و هردستور و امری تو بخوان (ناش به تال، تسلیم شدن ده ها باره، خودباختگی و مردم را دچار یاس و ناامیدی کردن و ترور مخالفان سیاسی و عشیرتی) از طرف ایشان صادر شد، بدون چون و چرا می بایست اجراء شود و دیگر کسانی به نام دفتر سیاسی و کمیته مرکزی ای موجود نباشد که در برابر ایشان اظهار نظر دیگری بکنند. عشیره یعنی عشیره و هر عشیره ای یک رئیس دارد و تمام افراد متعلق به عشیره موظف به اجرای اوامر و فتوای رئیس عشیره هستند، حتی مسئله ازدواج و طلاق هم باید زیر نظر ایشان انجام گیرد، اصلاً این عرف و سنت و عادت کثیف و ارتجاعی خاص نظام عشیره یی و طایفه ای و فئودالی می باشد.

ملا مصطفی به حزب (پارتی) به عنوان یک عشیره ی بزرگ می نگریست و ناگفته پیداست که بازده و مسیر یک شورش و قیامی که چنین فردی در رأس آن باشد به کجا ختم می شود.

اختلافات درونی در "پارتی"

طبق گفته های بالا ملا مصطفی به شیوه مبدائی و ذاتی و به خاطر ضعف سیاسی و شخصی مخالف تشکیلات سیاسی و حزبی بود. طبق اظهار خودش در کنگره پنجم، دوست داشت به او زشت ترین توهین روا دارند اما کلمه حزب و مکتب سیاسی و غیره را تکرار نکنند. ملا ضد مکتب سیاسی بود و آشکارا ضد آن و رئیس مکتب سیاسی ابراهیم احمد پیش مردم و سران عشایر و روزنامه نگاران تبلیغات می کرد. حرف رکیک و زشت به آنها گفته و حتی از دادن اتهام اخلاقی به آنها ابائی نداشت.

در این دوره از حیات پارتی عملاً دو رهبری و دو شیوه متفاوت تشکیلاتی موجود بود. یکی که تقریباً، رهبری مناطق شمال کردستان را میکرد «ملا مصطفی» و دیگری مکتب سیاسی «ابراهیم احمد، نوری شایس و علی عبدالله جلال طالبانی و ...» که تشکیلات و پیشمرگ های پارتی در بخش جنوبی همچو سلیمانیه، اربیل و کرکوک را رهبری می کردند. ملا مصطفی در جای سکونت نمی گزید، بلکه همیشه به خاطر حفظ امنیت خود به مناطق مختلف در حال گشت کردن بود و همین تحرک او باعث شده بود که مناطق نفوذ خود را نسبت به جمع مکتب سیاسی که ساکن بودند و به مناطق دیگر سر نمی زدند و از تحرک و تبلیغات و روشنگری خودداری میکردند بیشتر گسترش دهد.

ملا مصطفی بنا به خصلت عشیره ای که در خون و رگ او در جریان بود از همراهان و پیشمرگان توقع داشت که بدون چون و چرا همه اوامر او را اجراء کنند. از زمانی که به عراق باز گشته بود در تمام جلسات و اجتماعات همیشه می گفت که من یا رهبری حزب را قبول نمی کنم یا اینکه باید تمام قدرت حزب در دست او باشد و کسی بدون اجازه او حق نداشته باشد که کاری انجام بدهد. در این ایام مکتب سیاسی زیر به زیر با ایران علاقات و روابطی بوجود آورده بود که برای ملا خوشایند نبود و او می خواست که همه کارها از کانال خودش بگذرد و به همین مناسبت او هم در سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۲) میلادی علی عسکری و عمر مصطفی را با نامه ای به ایران فرستاد و روابط آنها هم با ساواک برقرار شد.

احزاب قومی عرب و پیوند آنها با شورش کردستان

در طول تاریخ احزاب قومی و اسلامی و شووینیزم عراق دشمن خواست و حقوق ملت کرد بوده اند. اما دولت های یکی بعد از دیگری عراق همیشه از عقب افتادگی سیاسی و ذهنی رهبران کرد نهایت سواستفاده کرده و در موقع اضطراری و ضعف خود توانسته اند آنها را با وعده و وعید توخالی و پوچ و مقداری هدایا فریب داده تا بتوانند تشکیلات سیاسی و نظامی خود را سرو سامان داده و در فرصت مناسب آنها را هم سرکوب کنند. بعثی ها عراق باطناً شورش کردها را کهنه پرست و دست ساخت عبدالکریم قاسم می دانستند. زیرا قاسم دو رگه کرد و عرب و متمایل به چپ بود. اما به خاطر خنثی کردن نقش کردها و جلب همکاری آنها بعثی ها این را آشکار و صریح نمی گفتند.

در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ (۸ فوریه ۱۹۶۳) احزاب قومی - بعثی عراق انقلاب خونباری را بر علیه عبدالکریم قاسم براه انداختند و آنرا سرنگون کرده و عبدالسلام عارف رئیس جمهور و حسن بکر نخست وزیر شد. در این کودتا رهبران کرد به پشتیبانی از شووینیزم های عرب و علیه قاسم عمل کردند و صالح یوسفی مسئول پارتی در بغداد و عضو مکتب سیاسی نامه تبریک آمیزی را برای سران "کودتاجی" فرستاد. ناگفته نماند که رژیم قاسم از طرف شوروی پشتیبانی می شد ولی عبدالسلام عارف و بعثی ها دست نشانده آمریکا بودند و به همین خاطر روابط سیاسی و دیپلماتیک شوروی و عراق بهم خورد و رژیم تازه سرکار آمده به سرکوب شدید و وحشیانه "شیوعی ها" پرداخت. رئیس حزب شیوعی همراه با عده زیادی از اعضای کمیته مرکزی و کادرهای آن دستگیر و در جا اعدام شدند و عده زیادی هم به کردستان فرار کردند.

بعثی ها (شووینیزم ها عرب) قبل از اجرای کودتا، قول اجرای حق و حقوق کردستان را در چارچوب "اتنومی" داده بودند به محض پیروزی در کودتا به بهانه های مختلف و بعد از چندین مذاکرات فی مابین نماینده کردها و دولت سرانجام از اجرای قانونی آن پشیمان شدند. در اینجا لازم است گفته شود که شعار بعثی ها (شووینیزم های عرب) «وحده عربی» بود یعنی آنها عقیده داشتند که عراق کشوری عربی است و ملیت های دیگر ساکن عراق بخصوص کردها جزو این مجتمع عربی

به حساب می آیند و از اینرو کردها حق ندارند که خود را از عراق جدا کرده و حقوق و امتیازات خاصی برای خود طلب کنند، در غیره اینصورت تجزیه طلب به حساب آمده و بایستی به شدیدترین وجه سرکوب شوند. (البته ملت کرد از هشتاد سال پیش تا کنون همیشه توسط کلیه دولت های شووینست و ارتجاعی یکی بعد از دیگری عراق به شیوه ای سبانه و درندانه قتل و عام، انفال و زنده به گور شده اند).

نمونه بارز و زنده آن همان انفال (هولوکاست) سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ بود که توسط رژیم درنده بعث انجام گرفت و حدود ۱۸۲۰۰۰ انسان بی گناه و زحمتکش از پیر و جوان و زن و کودک از نقاط مختلف کردستان را به اردوگاه های وحشتناک نقل کرده و آنها را زنده در گورهای دسته جمعی به قتل رساندند و هزاران روستا و شهرک هم بکلی ویران گشتند و حتی سرچشمه آب این روستاها را آلوده و با بتون و سیمان پوشاندند. و نمونه تازه آن هم فرزندومی بود در ۳ مهر ۱۳۹۶ (۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷) در کردستان انجام گرفت و عواقب آن یعنی روز ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷ در کردستان عراق را همه دیدیم که چطور دولت قومی - مذهبی عراق به رهبری "عبادی" زیر چتر تجزیه طلبی توسط ارتش و سپاه قدس ایران و نیروهای حشد شعبی به کردستان حمله ور شدند. و در نتیجه بطور درندانه و وحشیانه ای هزاران دکان و خانه کردهای مناطق خورماتو، کرکوک، خانقین و غیره را به آتش کشیده و مال و دارایی و زمین های زراعتی آنها را مصادره و چپاول کردند و بعد از کشتن صدها انسان زحمتکش، ده ها هزار خانواده دیگر را آواره و سرگردان نمودند که تا کنون اکثریت آنها نتوانسته اند به محل زندگی خود بر گردند.

« ضمنا جا دارد گفته شود که شکست مکرر و صدان باره جنبش و شورش کردها در طول تاریخ تنها ناشی از وحشیگری و لشکرکشی دولت های یکی بعد از دیگری عراق و ترکیه و ایران و غیره نبوده ، گر چه بنیاد فکری و سیاسی کل دولت های موجود در جغرافیای سیاسی خاورمیانه تا کنون از یک سیستم ارتجاعی و شووینست و مذهبی تشکیل شده اند، اما هرگز نباید فراموش کرد که کلیه سران جنبش های خودمختاری ، اتونومی و استقلال طلبانه کردها به طول چندین قرن در ترکیه، عراق و ایران و حتی سوریه " تا به حال " در واقع یا سران بزرگ فئودال و رئیس عشایر بزرگ و شیوخ مرتجع با نفوذ بوده اند یا اینکه روشنفکران خرده بورژوا و ناسیونال قومی شهری ناپیگیر و متزلزل. اولاً باید گفت، آنچه به سران فئودال و عشایر و شیوخ با نفوذ در منطقه بر می گردد آنها خود در طول تاریخ در روا داشتن نهایت جور و ستم نسبت به مردم زحمتکش و پیشه وران و دهقانان کردستان همیشه نقش اساسی داشته اند. آنها بلحاظ فکری ارتجاعی و بلحاظ طبقاتی هم جزو طبقات ثروتمند و اعیان و اشراف کردستان بوده اند.

آنچه هم به رهبران روشنفکران قومی بر می گردد باید گفت که دید و بینش این رهبران بنا به ماهیت طبقاتی و اجتماعی آنها از چارچوب تنگ و کور و محدود ناسیونالیستی و قومی فراتر نرفته و سوخت و ساز جنبش را همیشه قربانی سازش و بند و بست محدود حزبی و ایدئولوژی ارتجاعی خود کرده اند. در خیلی موارد از دوران مختلف مبارزات تاریخی تحت نام " خود مختاری " ، " اتونومی " "استقلال" و غیره، عملکرد قیقاچ و سازشکارانه این ها در واقع برای مردم زحمتکش کردستان فاجعه های بزرگی به بار آورده است که می توان به صدها نمونه اشاره کرد».

ملا مصطفی با هر طریقه ممکن می کوشید که مکتب سیاسی پارتی را تضعیف و زیر سلطه خود در آورد. به همین خاطر در روزهای ۱۷ تا ۱۹ مارس جلسه ای با حضور عده ای از سران مرتجع فئودال و کسانی که دارای نفوذ و اعتبار عشیره بی بودند در شهر "کویه" تشکیل داد. در این جلسه علنا ملا به پرخاشگری بر علیه مکتب سیاسی پرداخت. اگر تا آنموقع اختلافات بین ملا و "م. س" تا اندازه زیادی غیره علنی و برای خیلی ها ناروشن بود از آن ببعد دیگر برای همه آشکار گردید.

در این جلسه کمیته ای به رهبری جلال طالبانی برای مذاکرات با سران بعث تشکیل شد و بعد از چندین جلسه گفتگو کردن با هیئت دولت آخرش نتیجه ای نبخشید تا اینکه در ۱۹ دی ۱۳۴۱ (۹ ژوئن ۱۹۶۳) معلوم شد که تمام وعده و وعیدهای سران شووینست بعث جز دروغ و فریب چیزی نبوده و آنها از طریق زمین و هوا به کردستان حمله کردند. ترکیه به نیروهای عراقی اجازه داد که از خاک ترکیه برای تعقیب نیروهای کرد استفاده کنند و دولت سوریه یعنی هم، نیروی را برای کمک به دولت عراق روانه کرد. درست در همان تاریخ نمایندگان کرد هنوز در بغداد بودند و سران بعث به جای اینکه با نمایندگان یک راه حل سیاسی و آشتی جویانه دنبال کنند نمایندگان را دستگیر و با فشار و زور آنها را وادار به توبه و پشیمانی از جنبش کرد در رادیو و تلویزیون رسمی عراق کردند.

اتحاد شوروی از اینکه سران بعث به تحریک آمریکا و غرب به شدت به سرکوب و قتل و عام "شیوعی" ها پرداخته اند و در راه کارمندان تکنیکی و اقتصادی و بازرگانی شوروی در عراق مزاحمت بوجود می آوردند از سران بعث به شدت متنفر بود و در این رابطه شوروی به سوریه و ترکیه و ایران هشدار داد که از پیمان مشترک چهار ضلعی برای سرکوب ملت کرد دست بردارند زیرا شوروی نمی تواند نظاره گر آن رویدادها باشد که در مرز جنوبی آن کشور در حال روی دادن است. باید گفت که این اخطار شوروی به دولت های همجوار کردستان نه از روی دلسوزی برای ملت کرد، بلکه مسأله کرد بهانه و وسیله ای بود (همچو زمان قاضی محمد) که از طریق آن دولت عراق را زیر فشار بگذارد تا از تجاوز و ضربه زدن به منافع اقتصادی و بازرگانی و علمی شوروی در عراق بکاهد. « یعنی در واقع ملت کرد در طول تاریخ تا به حال "وسیله و کالای" بوده در دست دولت های امپریالیستی و توسعه طلب و دولت های فاشیزم و اسلامی منطقه برای رسیدن به امیال و اهداف خویش و این ترند و شیوه عمل را می توان به وضوح در کل جنبش و عصیان ها که شرحشان گذشت مشاهده کرد». در این ایام جنگ سرد میان آمریکا و شوروی رو به کاهش گذاشت و آمریکا حاضر شد در مقابل عقب نشینی موشک اتمی شوروی از کوبا آنها هم موشک اتمی خود را از ترکیه دور کنند.

شاه ایران هم در این اوضاع و زیر نام (سیاست مستقل ملی) حاضر شد که بالانس میان این دو ابر قدرت را حفظ کند و به همین خاطر برای اولین بار با شوروی پیمان اقتصادی، بازرگانی و تکنیکی را امضاء کرد. کلا تغییراتی در منطقه بوجود آمد و شوروی و آمریکا هم از دولت عراق و کردها خواستند که اختلافات خود را از طریق سیاسی حل و فصل کنند.

به همین خاطر مشیرعارف و بارزانی دوباره به پای مذاکره رفتند و عارف قول جبران خسارات و برداشتن محاصره اقتصادی کردستان و آزاد کردن زندانیان را داد و همچنین دایر کردن دوایر دولتی و فراهم کردن آسایش منطقه شمال و غیره را صادر کرد. بارزانی این مذاکره را بدون اطلاع دفتر سیاسی حزب انجام داد و به مشیرعارف گفته بود " که او غیر از آرامی و آسایش " برای منطقه بارزان" چیزی نمی خواهد و حاضر است به منطقه بارزان برگردد و مشغول کار عادی خود باشد، ولی ابراهیم احمد و جماعت به هیچ چیزی راضی نمی شوند و اگر این سد را از میان برداریم دیگر تمام گیروگرفت ما و دولت حل خواهد شد " .

قصد بارزانی از این گفته ها این بوده که از طرفی توجه مشیرعارف را به طرف خود جلب کرده و از طرف دیگر سران بعث را بر ضد مکتب سیاسی پارتی بشوراند و م. س را تضعیف کرده تا خود همچو یک رئیس عشیره تام الاختیار و خالص و مخلص و بنده و کفش بند سران شووینیزم - مذهبی عراق در برابر اندکی امتیازات شخصی و طایفه ای به خدمت سران بعث در آید.

در آنموقع پایگاه مکتب سیاسی در روستای "ماوت" بود و در روزهای ۱۵ تا ۱۹ فروردین ۱۳۴۳ (۴ تا ۹ ی آوریل ۱۹۶۴) کنفرانسی تشکیل دادند که نزدیک به ۷۰ نفر از اتحاد دانش آموزان و معلمان و نماینده پیشمرگان و کادرهای پارتی در آن شرکت کردند. کنفرانس کوشید که قدرت و مسئولیت های

خداان بارزان) را کم کند، اما عکس العمل بارزانی این بود که امام جلال و علی عسکری و کمال مفتی و عمر مصطفی که مسئول نیروهای مناطق مختلف پارتی و عضو مکتب سیاسی بودند را بر کنار و به جای آنها ۴ نفر دیگر از دارودسته خود را انتخاب کرد.

بارزانی در کنگره ۶ ی پارتی در ۱۵ مهر ۱۳۴۳ (۱۷ اکتبر ۱۹۶۴) نزدیک به ۴۰۰ نفر از سران عشایر و کادرهای وابسته به خود و حتی برخی کادرهای شیوعی و کازیک و غیره را در رواندوز گرد هم آورده و کنگره ۶ را افتتاح کرد. در این کنگره بارزانی به پاکسازی افراد مکتب سیاسی پرداخت و ۱۴ نفر را به جرم خیانت از پارتی بیرون کرد از جمله: ابراهیم احمد، جلال طالبانی، نوری شواویس، حیلمی علی، علی عبدالله و جمع دیگری. خیانت از نظر ملا مصطفی این بود که کسانی را که در پارتی بدون چون و چرا و چشم بسته از فرامین عشایری او دفاع نمی کردند خیانتکار به حساب می آورد.

ملا مصطفی بین سال های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ (۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶) هنگام "جوله" و گشت مناطق مختلف رانیه، قلعه دزی، چوارتا و پینجویین و غیره را گشت. او در شکل و قواره یک مرد متدین و اسلامی خیلی به ملای روستاها احترام می گذاشت و از مردم می خواست که تمام جنگ و درگیری و مشکلات خود را از طریق احکام شرع حل و فصل کنند و کل این تبلیغات فرصت طلبانه در راستای سواستفاده از تعصب عقب افتاده مذهبی و سیاسی و ذهنی مردم انجام می گرفت.

او دوست داشت که تمام نزدیکانش صاحب معایبی باشند تا او بتواند از معایب و ضعف آنها به سود اهداف خود و سکوت آنها استفاده کند. در میان مسئولان و سران پارتی نهایت فساد و چپاولگری و دزدی و ستم و اجحاف نسبت به مردم وجود داشت که بارزانی به خاطر سیاه لشکری و نگه داشتن آنها هیچگاه از آنها بی که مرتکب این جنایات و رفتار زشت می شدند بازخواستی نمی کرد و یا کسی از این مسئولان را از پارتی بیرون نمی کرد. اما با مخالفان سیاسی خود با دلیل و بی دلیل از در مخالفت، پاکسازی و نهایت بدرفتاری و توهین وانها و هجو و ترور برمی آمد. یکی دیگر از عادات ملا مصطفی این بود اگر از کسی شک می کرد که جاسوس آمریکا، بریتانیا یا شوروی است زودتر از هر کس دیگری به او مسئولیت می داد و او را به خود نزدیک می کرد تا بلکه "فرد جاسوس" در گزارش خود به مقامات بالا در مورد بارزانی طوری بنویسد که مورد رضایت و خشنودی مسئولان آمریکا و بریتانیا و شوروی را از او فراهم کند. مهمترین نهج و داوری ملا در مورد افراد دیگر فقط درجه دلسوزی و مخلصی به شیوه عشایری افراد بود نسبت به شخص خودش. اگر کسی اینطور بود دیگر نزد ایشان انسان خوب و پاکی به حساب آمده و دیگر از تمام رفتار ناشایست و ظلم و فساد مالی او چشم پوشی می کرد.

ملا مصطفی در واقع انسانی مطلق العنان و لجاج و ضد متجدد و نوحواهی بود و شاید بتوان گفت که اولین کسی بود که چند سنت نا متعارف و ارتجاعی را در جنبش کردستان مرسوم کرد. یکی اینکه برای حل اختلافات سیاسی به جای دیالوگ و گفتگو، به اسلحه و سرکوب پناه می برد. دیگری، پناه بردن به دشمن برای حل اختلافات سیاسی داخلی. سوم، کشتن و ترور کردن مخالفان سیاسی و عشیره تی. چهارم، به جای گفتگوی سیاسی با مخالفان سیاسی و حل و آرام کردن آن، همیشه فحش و هتاکی حرمت و توهین را به کار برده است. پنجم، به نام "سازماندهی پیشمرگ شهر" درست کردن چندین باند از افراد شرور، چاقوکش و لات و لمپن در سلیمانیه و برخی جاهای دیگر و اغتیل و ترور و سر به نیست کردن افراد پارتی که هوادار دفتر سیاسی بودند توسط این باندها. ششم، باج و خراج گرفتن از مردم و دستگیر کردن کادرهای سرشناس شیوعی و کشتن عده ای از آنها. تراشیدن موی سر جوانانی که موی سرشان دراز بود و رنگ پاشیدن بر بدن دخترانی که دامن می پوشیدند و در کل، ایجاد رعب و وحشت در میان مردم.

ملا مصطفی، احمد آغای زبیری و صدیق میرانی خوشنوی را به خاطر اختلافات عشیره ای و علی حمدی عضو کمیته مرکزی، محمود حاج توفیق عضو نیروی سلیمانی، احمد عبدالله عضو کمیته

مرکزی، احمد ره شوانی عضو منطقه اربیل، خالد حاجی فرجی کوکویی در هلبجه و عده دیگری از کادرهای بالای پارتی را به خاطر اختلافات سیاسی ترور و کشت. غیر از اینها در اوایل سال ۱۳۴۷ به دستور ملاء مصطفی سلیمان معینی که یکی از رهبران کمیته انقلابی حدکا بود را در منطقه ازمر سلیمانیه دستگیر و بعد از یک محاکمه نظامی او را به شیخ ترین شیوه اعدام کردند و جسد او را به حالت صلیب مسیح به دار آویختند تا موجبات رضایت دولت ایران را فراهم کنند و سرانجام جسد ایشان را به ایران تحویل دادند. ملاء مصطفی برای خوش خدمتی و برای اینکه به دولت ایران نشان دهد که نوکر و مزدور تمام عیاری است در کشتن و لو دادن بقیه افراد کمیته انقلابی حزب دموکرات از جمله عبدالله معینی، ملاء احمد شلماشی (ملاء آواره) اسماعیل شریفزاده و تمام تشکیلات آنها که بالغ بر ۲۰۰ نفر بودند مستقیماً دست داشت. این عملکردهای سخیف بارزانی تأثیرات منفی عمیقی در میان احزاب و مردم کردستان ایران و عراق به جا گذاشت و بدینوسیله سنت کشتن و ترور و مزدوری و فرهنگ فوق ارتجاعی و عشیره یی را در کردستان رواج داد.

ایشان می دانست که در میان مردم اتهام دزدی و مسأله ناموسی از اتهام سیاسی کاراتر و تأثیرگذارتر است به همین خاطر برای آبروریزی و کاهش اعتبار مخالفان سیاسی از این در وارد می شد. وقتی از اختلافات خود با ابراهیم احمد و م. س در میان مردم صحبت می کرد به عقب افتاده ترین شیوه مثل اتهام جنسی و غیره بر علیه آنها پناه می برد.

در نهایت نیروی بزرگی به فرماندهی یکی از پسران ملا به مکتب سیاسی در ماوت هجوم بردند و بعد از درگیری و کشته شدن عده ای از طرفین، مکتب سیاسی ناچار به ایران پناه برد و دیگر بارزانی خود را رهبر تام الاختیار جنگ و سازش و همه کارها می دانست.

در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۳) رژیم ایران به خاطر اختلافات ارضی و آبی کهن که با دولت عراق داشت جنبش کرد را نقشه مند و به عنوان کارت فشار و با برنامه بر علیه عراق بکار برد و به همین خاطر از جنبش کرد و بارزانی پشتیبانی بزرگی کرد و حتی غیر از کمک های لجستیکی و مهمات و دارو و سهم غذایی و غیره عده زیادی از افسران کارآمد اطلاعات خود را به درون نیروهای پارتی فرستاد.

در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) صدام حسین دایی خود احمد حسن البکر را از قدرت بر کنار و خود رئیس جمهور عراق شد. مبانی نظری حزب بعث بر پایه "پان عربیسم" و نوسازی اقتصاد بنا شده بود. صدام رئیس جمهوری دیکتاتور و بی رحمی بود و تمام مخالفان سیاسی و قومی و دینی خود را با شدیدترین و وحشیانه ترین شیوه سرکوب و در هم شکست. در مورد سرکوب جنبش ملت کرد از هیچ جنایتی همچو اعدام، زندانی و شکنجه کردن و انفال صدها هزار نفر و زنده بگور کردن آنها و بکارگیری بمب شیمیایی و کشتن هزاران انسان بی گناه سفیل و مدنی دریغ نکرد.

در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۰) اتحاد شوروی پیمان دوستی و اقتصادی و تکنیکی به مدت ۱۵ سال با عراق بست و قبل از این پیمان روابط عراق و بارزانی کمی بهم خورده بود و بعد از این پیمان سفیر شوروی چند بار بارزانی را ملاقات کرد و سرانجام به ایشان هشدار دادند که اگر با دولت عراق بجنگد آنها از دفاع کردن جنبش کردها دست خواهند کشید. اما ملا به این حرف ها بدهکار نبود و امید به همکاری و کمک کردن ایران و آمریکا او را چنان مغرور و سر مست کرده بود که از طرفی هیچ ارزشی برای اخطارهای سفیر شوروی قائل نشد و از طرف دیگر هیچگونه ارزیابی سیاسی و نظامی ای در مورد نقشه و نمایش نامه پشت پرده ایران و آمریکا را هم نداشت.

در همان سال نیکسون و کینسجر به ملاقات شاه آمدند. در این دیدار مسأله جنبش کرد و روابط و پیمان دوستی شوروی و عراق همراه با مسأله اختلافات ارضی و آبی ایران و عراق گفتگو کردند. شاه از آنها خواست که دولت آمریکا هم به کردها کمک کند تا از طریق آنها نهایت فشار را بر دولت عراق وارد کنند. آمریکا هم در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۲ پشت پرده و مخفی قول داد که مبلغ ۱۶ میلیون دلار برای

خرید اسلحه و غیره به بارزانی کمک کند. صلح میان کردها و دولت عراق به ضرر ایران و موقعیت و جایگاه شاه بود. به همین خاطر و در آن شرایط جنبش کردها بزرگترین و قدرتمندترین کارت فشاری بود که شاه می توانست آنرا برای منافع دراز مدت خود در رابطه با عراق به کار گیرد.

آمریکا و شاه حساب شده و با برنامه به بارزانی کمک می کردند و بارزانی هم در خیال درست کردن چوب سیگار خود بود. به خاطر این کمک ها و وجود افسران ایرانی، کردها توانستند که بر بخش زیادی از جغرافیای کردستان عراق مسلط شده و دولت عراق را واقعا زیر فشار سیاسی و نظامی شدید بگذارند. در اوج جنگ میان نیروهای مسلح کرد و دولت عراق، حزب شیوعی بسان همیشگی فاقد برنامه و استراتژی و سیاست روشن و آشکاری بود و به شیوه ای اپورتونستی و کور کورانه از سیاست های شوروی پیروی می کردند و به خاطر دوستی شوروی و عراق موضع تندی را بر علیه جنبش کردها اتخاذ کرده و به تبلیغات و پروپاگنده سیاسی بر علیه آن پرداختند.

طبق قرارداد خرداد ۱۳۴۹ (ژوئن ۱۹۷۰) دولت عراق یک نیمچه اتونومی را برای کردستان به رسمیت شناخته بود ولی بارزانی (تو بخوان ایران) برای خودش پروژه دیگری داشت که با پروژه دولت عراق در تناقص بود و به همین دلیل هیچکدام پروژه دیگری را قبول نمی کرد و سرانجام در سال ۱۹۷۴ گفتگو بر سر اتونومی میان دولت عراق و بارزانی به کوچه بن بست بر خورد کرد. ناگفته نماند که ایران بر کل جنبش کردها سیطره و تسلط کامل داشت و آن عملکردهای که می توانست عراق را در مقابل سیاست های رژیم ایران به زانو در آورد به اجراء گذاشته می شد نه اینکه کردها را به سر منزل آرزوهای دیرینه خود همچو (اتونومی، خودمختاری و یا استقلال) برساند. ایران طبق نقشه و دورنمای سیاسی خود تحت هیچ شرایطی نمی گذاشت که میان دولت عراق و جنبش کردستان هیچگونه صلح و سازشی رخ دهد، زیرا طرح و برنامه ریزی اساسی ایران و آمریکا را بر هم می زد. از طرفی صدام هم که در آن موقع معاون رئیس جمهوری بود این مسأله را به خوبی درک می کرد و نمی خواست که ایران بیش از آن بر جنبش کرد مسلط شود چون بلحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی کلا به ضرر عراق تمام می شد و سرانجام صدام حسین « هشدار داد و تهدید کرد که اگر بارزانی طرح اتونومی را قبول نکند و از در جنگ با دولت بر آید و آنها قدرت شکست آنرا نداشته باشند با شاه ایران سازش خواهند کرد». اما ملاء مصطفی معنی و مفهوم این تهدید صدام را درک نکرد و همچنان به هرج و مرج و اغتشاشات خود ادامه داد تا اینکه کل مردم کردستان و آرمان و آرزو و زندگی آنها را به خاطر جهالت و تفکرات پلاسیده خود یک روزه به باد داد.

همینطور هم شد: شاه کمک های خود را مرتبا افزایش می داد تا اینکه سرانجام دولت عراق و صدام را در سال ۱۹۷۵ به سازش با ایران وادار نمود و دیگر وقتش رسیده بود که پتک خود را چنان بر فرق سر کردها بزند که هر چه را در آن چند سال خورده اند از معده و گلویشان بیرون آید.

در سال و تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ "۶ مارس ۱۹۷۵" ایران و عراق زیر نام (اختلافات مرزی و آبی) با وساطت "هواری بومدین" رئیس جمهور الجزایر پیمان صلحی توسط شاه و صدام حسین بسته شد و توسط وزرای خارجه ایران عباسعلی خلعتبری و عراق سعدون حمادی و وزیر خارجه الجزایر عبدالعزیز بوتفلیقه امضاء شد. این قرارداد شامل ۸ ماده و ۳ پروتکل و ضمیمه بود. در ماده ۳ طرفین متخاصم "ایران و عراق" متعهد می شوند که ... در طول مرز به طور مداوم کنترل دقیق و موثر به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلاص گرانه، صرف نظر از منشاء آن اعمال دارند و در ماده ۵ احترام کامل به تمامیت ارضی دو کشور تأکید شده بود.

بعد از امضاء این پیمان نامه و برگشتن شاه از الجزایر به تهران در ۲۱ اسفند ۱۳۵۳ (۱۲ مارس ۱۹۷۵) بارزانی همراه د. محمود و محسن دزه بی برای دیدن شاه به ایران رفتند. در این ملاقات رئیس ساواک ژنرال نصیری هم شرکت داشت. بعد از دست بوسی شاه توسط بارزانی، شاه در مورد قرارداد الجزایر و سازش با عراق کمی برای آنها توضیح می دهد و آخرش ۳ راه حل به آنها پیشنهاد می کند: یکم،

تسلیم شدن به عراق. دوم، رفتن به ایران. سوم، ادامه دادن به شورش و مبارزه علیه عراق. اما شاه در ادامه سخنانش تاکید می کند که ما دیگر مرزهایمان را می بندیم و دیگر نمی توانیم به شماها کمک کنیم.

بله، جناب بارزانی در آنموقع ۷۰ هزار افراد مسلح و کار آزموده و دائمی داشت و نزدیک به ۴۵ هزار نیروی مقاومت ملی و هزاران افسر، دکتر و پزشک و مهندس و معلم و دانشجوی دانشگاه و غیره در صف شورش بودند. غیر از این نیروی عظیم انسانی، هزارها توپ، خمپاره و موشک ضد هوایی و آر پی جی و صدها هزار اسلحه کلانشینکف و اسلحه های سبک و سنگین گوناگون و نارنجک دستی و غیره در انبارهای شورش موجود بود.

ملا مصطفی بعد از اظهارات شاه و باز گشت به کردستان در ۲۸ اسفند ۱۳۵۴ (۱۹ مارس ۱۹۷۵) یعنی فقط بعد از یک هفته دستور "آش بتال" خلع سلاح را صادر نمود و میلیون ها نفر کرد را در سراسر کردستان دچار بهت و شوک کرد. ۱۷۰ هزار نفر به ایران گریختند، ده ها هزار نفر با اسلحه، خود را تسلیم رژیم درنده و فاشیست بعث کردند و صدها نفر خودکشی کردند.

ناگفته نماند وقتی ملاء به کردستان برگشت تا دو روز هیچی به کسی نگفت تا اینکه در آن دو روز مخفیانه تمام ثروت و سامان و دارایی و گله های اسب و گوسفندهای خود را به ایران انتقال داد و بعد از اتمام این کار نظر و رأی خود را آشکار و فرمان خلع سلاح را صادر نمود. در همان چند روز باقیمانده مسئولان و سران عشایر و فتودال درون پارتی هم به چپاول فروشگاه های بزرگ شورش و اسلحه و انواع ماشین آلات و دیگر اموال شورش پرداختند و همه را با کامیون به ایران انتقال دادند و بقیه پیشمرگان زحمتکش درون پارتی هم بدون هیچ امکاناتی با زن و بچه خود گرسنه و پا برهنه به سوی ایران گریختند که مردم کردستان ایران از مریوان و سنندج تا بانه و سفز و مهاباد و بوکان به جمع آوری کمک برای این آوارگان پرداختند.

من خود که آنموقع نوجوان بودم کاملا به یاد دارم که مردم و پیشمرگان فقیری که به مریوان آمده بودند یک دینار در جیب نداشتند و مجبور بودند که فرش و وسایل خانگی و شخصی خود را جهت تامین زندگی زن و بچه های خود بفروش برسانند، در حالیکه یکی مثل "فتاح بیگ" که یکی از مسئولان پارتی بود فقط ۳ کامیون پتو نو (۷۰ هزار عدد) و وسایل دیگر شورش را به خانه یکی از اقوامش به نام مصطفی بیگ که خانه اش در پهلوی درمانگاه دارسیران بود آورده بود و بعدا همه را فروخت و به جیب زد.

در اینجا جا دارد که سوال شود: آیا کسی که واقعا یک انسان مبارز واقعی باشد و خود را رهبر یک ملت قلمداد کند، یا اینکه صاحب یک ذره شعور سیاسی و اجتماعی باشد، با این همه نفرات و تجهیزات جنگی، اصلا وجدانش قبول می کند که به صدها هزار افراد و اشخاص مسلح بگوید اسلحه هایتان را بشکنید، یا خود را تسلیم عراق کنید یا اینکه با ما به ایران بیاید؟

راستش از یک رئیس قبیله و عشیره مذهبی و عقب افتاده و بی سواد چیزی جز این نمی توان توقع داشت، اما تاسف بار است که خیلی از مردم عقب افتاده و کودن و روشنفکران خرده بورژوازی و جیره خوار ترویائی شهری تا کنون ایشان را به نام «رهبر و قهرمان ملی» خطاب کرده و به خورد مردم میدهند.

طبق تمام مدارک و اسناد اصلی و تاریخی ملا مصطفی و کلا خانواده بارزانی یک سره سوزن به جنبش ملی و آزادیخواهی ملت کرد متعلق نبوده و اکنون هم نیستند. اصلا آنها در دوران فعالیت سیاسی خود همچو یک عشیره یا یک حزب در واقع ترمزی بوده اند در راه اتحاد و استقلال کردستان عراق. هر دوره ای از دوران حیات سیاسی ایشان مستقیما در خدمت یکی از دولت های درنده و ارتجاعی منطقه

بوده اند. از شورش و قیام و سیاست و غیره بی نهایت متنفر و بیزار بوده اند. آنچه آنها را به برداشتن اسلحه واداشت فقط و فقط دشمن گرائی عشیره تی این خانواده با عشیره و طوایف دیگر منطقه بارزان و دور و بر آن بر سر، زمین و جنگل و مرتع های دامداری بوده است و در این راه هم ده ها نفر را از همدیگر کشته اند. برای نمونه زن سوم ملا مصطفی (حمایل خان مادر مسعود بارزانی و چهار بچه دیگر) دختر محمود اغای زیبایی که پدر هوشیار زیبایی می باشد در ازای جنگ این دو طایفه و سرانجام صلح عشایری میان آنها به زن ملا مصطفی در آمده است. منظور این است که این عشیره بطور واقع هیچگونه ربطی به جنبش و مبارزه مردم کردستان نداشته و ندارند. ولی متاسفا شخص یا حزب سیاسی دیگری که صاحب دید و بینشی روشن و سکولار و با شهامت و مدیریت باشد نبوده که به جای ملا این جنبش عظیم مردم را رهبری کند. در درون جناح مکتب سیاسی پارتی هم در واقع شخصیت جسور و به معنای اخص کلمه سیاسی و با برنامه موجود نبوده که بتواند از این هزیمت بزرگ و تاریخی جلوگیری کند و آنرا به پیش برد.

در حقیقت گرچه بخشی از پیمان نامه الجزایر ۱۹۷۵ میان شاه و صدام سرکوب همین جنبش کردستان عراق بود اما در واقع پارزانی مجبور نبود که به آن شیوه رذیلانه و با آن همه نیرو و تسلیحات و با آن تعجیل فرمان (آش بتال) خلع سلاح را صادر کند. او می توانست در یک جلسه عمومی سران پارتی جای خود را به کس دیگری که حاضر بود ادامه شورش را به عهده بگیرد بسپارد و خود به ایران و یا اروپا و هر جای دیگری برود و یا اینکه خودش آنرا ادامه می داد. اما پارادیم و موهومات عقیده تی و تفکر عشایری ایشان طوری بود که اگر کسی هم حاضر به ادامه آن می شد آنرا به جرم نافرمانی و خیانت در جا می کشت.

بعد از هزیمت و شکست جنبش، ایران خانواده بارزانی و جمعی از نزدیکان ایشان را در "عظیمیه ی کرج" ساکن کرده و بقیه مردم را در شهرهای مختلف دیگر ایران اسکان دادند.

اتحاد میهنی کردستان (به کیتی نیستمانی) و رویدادهای بعد از آن

در همین سال یعنی سال ۱۹۷۵ اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی تأسیس و در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۵۴ (۲۲ مارس ۱۹۷۵) اولین اعلام موجودیت خود را در سوریه به زبان عربی پخش کردند. افراد مؤسس آن عبارت بودند از جلال طالبانی، د. فواد معسوم، عادل مراد، عبدالرزاق فه یلی، کمال فواد، عمر شیخموس و نوشیروان مصطفی.

اعلام موجودیت اتحادیه میهنی خشم و کینه ملا و پسرهای مسعود و ادریس را در ایران بر انگیخت، زیرا آنها تصور می کردند که تشکیل این حزب در تقابل با پارتی و بر ضد آن درست شده است. به همین خاطر آنها هم در ایران با کمک (ساواک) "قیاده موقته" را بنیاد گذاشتند. خیلی ها به یاد دارند که قیاده موقته در زمان انقلاب ایران سال ۵۷ و سرکار آمدن جمهوری اسلامی چه نقش مخرب و خسروانی داشتند. آنها به منوال همیشگی خود بی شرمانه و مستقیما و همگام با نیروهای بسیج و سپاه پاسداران بر علیه جنبش کردستان ایران "کومه له و حزب دموکرات ایران" در بیشتر جنگ ها شرکت کردند. آنها به یاری دولت تازه تأسیس و مرتجع ایران در آبادی "دزلی" مریوان پایگاهی تأسیس کرده بودند که مسئول آن فردی بنام "ناله هه ورامی" نادر اورامی بود. آنها نزدیک به یکماه از طروق مختلف کوشیدند که شهر مریوان را به تصرف خود درآوردند و آنرا دو دستی تسلیم جمهوری مرتجع اسلامی کنند. اما اکثر مردم مریوان از پیر و جوان و زن و مرد به نگهبانی و دفاع از شهر پرداختند و نقشه پلید و سخیفانه "قیاده موقته" را خشتی و باطل نمودند.

اما اتحادیه میهنی در آن شرایط تاریخی تا "اندازه ای" روابط نسبتاً خوبی با کومه لهو حزب دموکرات داشت، زیرا از اینطریق می توانستند به خیلی از امکانات تسلیحاتی و تدارکاتی و درمانی دست یابند. در آن شرایط زمانی چهار حزب عراقی به نام های "قیاده موقته"، "شیوعی"، "حزب سوسیالیستی کردستان (حسک)" و "حزب سوسیالیستی کرد (پاسوک)" در ایران بودند و همگی زیر فرمان کار به دستان نظامی و ساواک ایران عمل می کردند و همگی هم با پشتیبانی ایران ضد اتحادیه میهنی کردستان بودند. سال ها جنگ و خونریزی مکرر و خسته کننده میان این احزاب ناسیونالیست و قومی در کردستان عراق ادامه داشت و هزاران کشته و قربانی از خود به جا گذاشت و مردم کردستان عراق را بیشتر از جریان خیانت آمیز "آش بتال" ۱۹۷۵ ملاء مصطفی بیزار و متنفر کرده بود.

جریان "حکاری": این جریان یکی از آن رویداد مهم تاریخی خیانت قیاده موقته "پارتی" است که در جنبش ملی و ناسیونالیستی ملت کرد بر پیشانی این حزب حک بسته است. این جریان به طور مختصر اینطوری رخ داد: در سال ۱۹۷۸ اتحادیه میهنی تصمیم می گیرد که مقر استقرار دفتر سیاسی و مکان جلال طالبانی را به منطقه "برادوست" انتقال دهند، زیرا منطقه "برادوست" در آن شرایط از همه مناطق دیگر کردستان عراق نسبتاً امن تر و بلحاظ نظامی از موقعیت و سوق الجیشی خوبی برخوردار بوده و همچنین می خواستند که نزدیک به ۷۰۰ پیشمرگ را از آنجا و از مرز ترکیه و عراق و دهات ترکیه به مرز سوریه بفرستند تا محموله زیادی اسلحه و مهمات جنگی را با خود به کردستان بیاورند. آنها به ۳ جماعت تقریباً چند صد نفری تقسیم می شوند و در ۳ وقت متفاوت از مرز ایران و عراق به حرکت می افتند.

"قیاده موقته" پارتی از پیش از این موضوع با خبر می شود و ایران و عراق و ترکیه و ایمل و عشایر مرتجع کرد عقب افتاده ترکیه که هوادار خودشان بودند را مطلع می کنند. اولین جماعت به فرماندهی خالید سعید حرکت می کنند و با زحمت فراوان و غیره قابل توصیف به منطقه مورد نظر در برادوست می رسند. جماعت دوم به فرماندهی علی عسکری که راه دور و درازی را پیموده بودند به نزدیکی منطقه مشهور به "سه سنور" و بخش ایران می رسند. با وجود خستگی غیره قابل توصیف، گرسنگی، سرما شدید و یخبندان زمستان، رژیم ایران از چندین طرف به بمباران و توپ باران آنها می پردازد، در نتیجه عده ای از پیشمرگان کشته و زخمی و دستگیر می شوند. ایران همه منطقه را محاصره کرده بود تا همگی از سرما و گرسنگی بمیرند. بلاخره بقیه باقیمانده نیرو با هر فلاکت و سختی ای خود را به بخش عراق می رسانند. در آنجا هم با نیروهای عراقی در گیر می شوند و عده ای دیگر کشته و زخمی و دستگیر می گردند. سرانجام باقیمانده نیرو در روز ۱۳ مای ۱۹۷۸ میلادی برابر با ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷ خود را به منطقه مورد نظر خود و پیش خالید سعید در منطقه "برادوست" می رسانند. در آنجا آنها دوباره نیروهای خود را سازماندهی کرده و بدون اینکه در انتظار بمانند تا جماعت سوم هم برسد به سوی خاک ترکیه و دهات آنجا و مسیر منتهی به محل اسلحه و مهمات به حرکت می افتند.

این نیروها بدون توجه به اینکه نیروی مرتجع "قیاده موقته" و دستگاه میت ترکیه همراه با نیروی های مرتجع و عشایر مزدور کرد و ایمل منطقه در مسیر آنها کمین گذاشته اند به حرکت خود ادامه می دهند. بعد از یک هفته راه رفتن و پیمودن راه دور و درازی و گرسنگی و تشنگی و خستگی مفرط در خاک ترکیه بلاخره در عصر ۱۱ خرداد ۵۷ به کمین این نیروها می افتند و زد و خورد میان پیشمرگان اتحادیه میهنی و مسلحین ایمل و عشیره و قیاده موقته و میت ترکیه شروع می شود و بعد از دو روز درگیری سخت عده ای از مسئولان و پیشمرگان کشته و زخمی می شوند. سران عشیره های که در این جنگ شرکت کرده بودند عبارت بودند از: عشیره پنیانش به فرماندهی ماجید احمد بیگ چه لی، عشیره توره ماری به فرماندهی فاضل شوکری آغا، عشیره پیروزی به سرپرستی پسرهای ملا محمود و عشیره دوسکی به سرپرستی حاجی صالح آغا و چندین عشیره کوچکتر دیگر.

از این ها و نیروهای قیاده موقته هم عده زیادی کشته و زخمی می شوند از جمله فرمانده شناخته شده قیاده به نام ملا امین بارزانی و ۱۲ نفر از آنها هم اسیر می شوند. بعد از چند روز درگیری و کشته و

زخمی و اسیر نهایتاً فرماندهان نیروی اتحادیه میهنی بعد از سازماندهی دستور عقب نشینی را صادر می کنند. اما بزرگترین اشتباه آنها که سرنوشت کل نیرو را رقم می زد این بود که به جای اینکه به سوی مرز عراق که برای آنها آشناتر بود عقب نشینی کنند بیشتر به عمق خاک ترکیه رفتند.

بعد از ساعت ها راه رفتن در تاریکی شب با یک کمین قیاده بر خورد می کنند و بعد از کمی زد و خورد، نیروی اتحادیه میهنی آرایش نظامی خود را از دست داده و در تاریکی شب از هم جدا و پراکنده می شوند. یک نیروی ۱۱۸ نفری آنها به سوی مرز عراق رفته و خود را تسلیم پاسگاه های مرزی عراق می کنند و عده ای شامل ۱۷۰ نفر دیگر هم به روستای "که هی" نزدیک شهر (جوله میرگ) از توابع منطقه حکاری می روند. در آنجا بی خبر از سرنوشت بقیه نیروها چند روزی می ماند و خود را دوباره سازماندهی می کنند. همزمان با استراحت و خود سازمان دادن نیروی اتحادیه میهنی، نیروی عشیره های منطقه و قیاده موقته هم به سازماندهی خود می پردازند و سراسر منطقه را محاصره می کنند.

این نیرو بعد از استراحت و سازماندهی تصمیم می گیرند که به منطقه "برادوست" بر گردند، اما نتوانستند که از محاصره نیروی مسلح عشیره ها، میت و قیاده موقته رزگاری یابند و روز ۶-۷۸-۱۹ در حالیکه از دره ای می گذشتند به کمین بزرگی از آنها می افتند که در نتیجه عده زیادی از پیشمرگان و فرماندهان کشته و زخمی می شوند و بقیه فرماندهان و پیشمرگان را هم اسیر می کنند و قیاده موقته اسیران را با خود می برند. شرط و شروط قیاده موقته با سران عشیره های شرکت کننده در این جنگ خونین و انزجارآور از اول این بوده که اسلحه آنها برای عشیره ها و نفرات اسیر هم برای قیاده موقته.

نا گفته نماند از تعداد این نیروی بزرگ که بگفته خودشان نزدیک به ۵۰۰ نفر بودند غیر از نزدیک به ۱۱۸ نفر که توانسته بودند خود را به مرز عراق برسانند و تسلیم پایگاه مرزی عراق بشوند (که بعداً عده ای از آنها هم توسط رژیم درنده عراق اعدام شدند) فقط حدود ۷ نفر از آنها توانسته بودند که با مشکلات فراوانی دوباره خود را به منطقه "برادوست" که مقر مکتب سیاسی به آنجا نقل مکان کرده بود برسانند که یکی از آنها (محمد حاجی محمود) بوده است که او هم در یکی از کتاب هایش مفصلاً این جریان را شرح داده است. در میان اسیرانی که نزد قیاده موقته بودند سه فرمانده خیلی شناخته شده و قدیمی که در زمان ملا مصطفی فرمانده لشکر پیشمرگه و عضو مکتب سیاسی پارتی بوده اند موجود بودند: (علی عسکری، خالد سعید و حسین بابا شیخ).

در آنموقع ملا مصطفی ضمن "آش بتال" سال ۱۹۷۵ و اسکان در ایران و نهایتاً در واشنگتن آمریکا به سر می برد و همینکه خبر دستگیری این ها را می شنود به پسرانش دستور می دهد که چون اینها خودشان انسانهای بزرگی هستند باید هر سه تایی آنها را با اسلحه بزرگ بکشند. آنها هم فرمان این رئیس عشیره کهنه پرست و مرتجع را اجراء کرده و آنها را با آر پی جی ۷ به قتل می رسانند. در اینجا باید یادآوری کنم که به غیر از توطئه های کثیف «قیاده موقته» و دولت های مرتجع و ضد کرد، همچو ایران، عراق و ترکیه خود فرماندهان این نیروی بزرگ از جلال طالبانی گرفته تا علی عسکری و خالد سعید و نوشیروان مصطفی و غیره از همان دقیقه اول سازماندهی و به حرکت افتادن از مرز ایران و عراق به سوی "منطقه برادوست" دچار اشتباهات نظامی، توپوگرافی و سازماندهی بزرگی می شوند. همچنین بازمانده دو نیروی که به برادوست رسیده بودند منتظر رسیدن نیروی سوم نشدند و رفتن آنها به داخل خاک ترکیه بدون آشنایی کامل با مسیر راه برای آوردن اسلحه و مهمات یکی دیگر از بزرگترین اشتباهات مسئولان نظامی و سیاسی آن دو نیرو بود. البته این نیروها دچار خیلی اشتباهات نظامی و سیاسی دیگر هم می شوند که من در اینجا از بیان آنها خودداری می کنم.

این داستان و این خیانت سترگ پارتی^۱ نه اولین خیانت و جنایت بوده و نه آخرین آنها، بلکه این خانواده عشیره ای اینک چندین دهه است که بر پشت مردم ناآگاه و روشنفکران خرده بورژوازی جیره

خوار و ناسیونالیست کردستان سوار شده و مسبب جنگ های بیشمار و آوارگی و ترور و قتل و عام و فساد مالی و اداری و سرکوب اعتراضات مردمی در کردستان و صدها بلا و مصیبت انزجارآور دیگر شده اند.

حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک)!

رهبر و بنیانگذار این حزب عبدالله اوجلان است که در پائیز ۱۹۷۸ در روستای "فیس" شهرستان لیجه از توابع استان دیاربکر این حزب را تأسیس کرد. این حزب در راستای مقابله با دولت ترکیه که تاریخاً و به شیوه ای سیستماتیک و درندانه اقلیت کرد زبان ساکن ترکیه را قتل و عام، انفال و سرکوب کرده بوجود آمد. فرق اساسی این جنبش با جنبش های ماقبل خود در کردستان ترکیه که همه به شکست منجر شدند و سبب هولوکاست و تلفات سرسام آور جانی و مالی برای مردم به بار آوردند در شیوه سازماندهی و رهبری این حزب است.

رهبری همه جنبش های پیشین کردستان ترکیه بلااستثناء از سران قدرتمند فئودال و عشایر و بیگ های مقتدر و روشنفکران خرده بورژوازی کردستان ترکیه بودند، که منافع طبقاتی آنها با منافع طبقاتی توده عظیم و زحمتکش جامعه کردستان فاصله عظیمی داشت و خود این فئودال و بیگ ها در استثمار و جور و ستم بر این توده عظیم دست کمی از سران فاشیزم و توسعه طلب خلفا عثمانی و حکومت های متلون ترکیه نداشتند. از طرف دیگر همگی اینها بی سواد و یا دارای سواد ناچیزی بودند، و فاقد قدرت رهبری و تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و نظامی و اجتماعی بوده اند. اما دثانت و شقاوت و ستم و اجحاف شدید خلفای عثمانی و مصطفی کمال اتاترک و دولت های بعد از آن در حق به ملیت های غیر از ترک درون جامعه ترکیه، سران قدرتمند فئودال و شیوخ مرتجع را به مقاومت علیه آنها وامی داشت. اینها هر گاه منافع و حیطه حکمرانی خود را در خطر می دیدند دست به مقاومت می زدند تا بتوانند از این طریق دولت ترکیه را به عقب نشینی وادار کنند و یا اینکه امتیازاتی را برای خود کسب کنند.

اما اکثریت سران بزرگ فئودال و عشایر در روند و پروسه جنبش های ملی گوناگون، خود به عاملی بازدارنده و ترمز کننده آن جنبش ها تبدیل شده و اثرات به شکست می کشاندند. خیلی از آنها به دلیل ضعف سیاسی و ماهیت و منافع ارتجاعی و طبقاتی، خیلی سریع فریب و گول امتیازات ناچیز و وعده های پوچ دولت و سران ترکیه را خورده و از در مسامحه و مصالحه با آنها در آمده و جنبش و قیام های مردمی را فدای منافع ستمگرانه خود می کردند. یا اینکه عده ای از آنها به مزدور رسمی حکومت در آمده و در ضدیت کامل با جنبش و قیام های مردم قرار می گرفتند.

این شیوه عمل سخیف تا امروز هم در میان اقلیت کرد کشورهای مختلف (ایران، عراق، سوریه و ترکیه) همچنان موجود و در حال ضربه زدن و ناکام و عقیم گذاشتن جنبش های ملی و ناسیونالیستی کردها برای به دست آوردن حق و حقوق تاریخی و ملی خود است. برای نمونه میتوان به فراندوم و همه پرسی کردستان عراق در ۳ مهر ۱۳۸۶ اشاره کرد که چطور جمعی از سران و مسئولان اتحادیه میهنی در رابطه با دولت عراق و ایران مناطق کرکوک، دوزخورماتوو و خانقین و غیره را با یک توطئه زیر به زیر تحویل نیروهای مسلح عراق و ایران کردند و موجب آوارگی وسیع و از دست دادن خانه و کاشانه و دکان و زمین های زراعتی ده ها هزار خانواده کرد شدند.

جنبش کردستان ترکیه در حال حاضر نسبت به جنبش های ماقبل خود تا اندازه ای از دست فئودال و عشایر قدرتمند خارج است و "پ ک ک" با بینش و دید خاص رهبر آن عبدالله اوجلان (یعنی همان ناسیونالیسم اما در برگ و پوشش دیگری) در رهبری آن قرار دارد. این جنبش هم با وصف تغییرات کلی در شیوه مبارزه اما همچنان دارای نواقص و انحرافات سیاسی و استراتژیکی و تاکتیکی سترگ و

چشمگیری است. رهبر این حزب عبدالله اوجلان طی یک توطئه بزرگ از پیش طرح شده توسط دستگاہای جاسوسی آمریکا، ترکیه و اسرائیل در روز دوشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۷۷ (۱۵ فوریه ۱۹۹۹) در یک عملیات مشترک در «نایروبی» پایتخت کشور کنیا ایشان را دستگیر کردند و از آنموقع تا کنون در جزیره "امرالی" در زندان به سر می برد و بعد از دستگیری او "پ ک ک" یک شورای رهبری را برای پیشبرد کارهای سیاسی و نظامی و تشکیلاتی تشکیل داد.

گرچه اوجلان رهبر این حزب در اوایل تشکیل "پ ک ک" بصورت شفاهی مدعی مارکسیسم و سوسیالیسم بود اما بتدریج غیره واقعی بودن این ادعا بر ملاء شد.

از تأسیس "پ ک ک" تا کنون ده ها هزار نفر از افراد سقیل و مسلح این حزب کشته و زخمی شده و هزاران نفر از اعضا و هوادار این حزب هم اکنون توسط رژیم فاشیسم اسلامی اردوغان در نقاط مختلف ترکیه دستگیر و در زیر شکنجه و رفتار غیر انسانی شکنجه گران رژیم در زندان ها به سر می بردند. غیر از این ها صدها روستا و شهرک کردنشین ویران و اهالی آن به نقاط دیگر منتقل شده اند. این قتل و عام و ویرانی سیستماتیک دولت درنده ترکیه همچنان در این قرن و جلو چشم جهانیان ادامه دارد.

آنچه این جنبش را از جنبش و قیام های ماقبل خود در ترکیه تا اندازه ای جدا می کند به طور مختصر برنامه، سیاست و تاکتیک و رهبری آن است. این جنبش بر خلاف جنبش های قبلی اولاً: رهبری آن فتودال و رئیس ایل و عشیره نیست و متعلق به یک یا چند عشیره نمی باشد تا اگر رئیس عشیره ای کشته شد و یا خیانت کرد بقیه هم متفرق و پراکنده و تسلیم شوند. ثانیاً: این رهبری (مثل ملا مصطفی) جنبش را به یک منطقه کوچک محدود نکرده تا دشمن بتواند به آسانی منطقه را اشغال و آنها را کاملاً سرکوب کند، بلکه دارای تشکیلات گسترده در خارج و داخل کشور می باشد. این حزب به غیر از ترکیه دارای تشکیلات نظامی و سیاسی در میان کردهای ایران، عراق و سوریه هم هست. ثالثاً: این حزب خارج از شیوه نگرش و دید و پایگاه اجتماعی و طبقاتی اش صاحب برنامه و تاکتیک نظامی منظم و گسترده ای است. همه آنها می گویند که به این حزب می پیوندند قبل از هر چیز آموزش سیاسی و نظامی خاص متعلق به (پ ک ک) را از سر می گذرانند و به اسلحه های موجود و در دسترس آشنایی پیدا می کنند. رابعاً: آنها بر خلاف دید اخلاقی و تنگ عشیره یی برای رسیدن به اهداف خود تنها بر مردان تکیه نمی کنند بلکه از نیروی مهم و سترگ زنان و دختران نهایت استفاده را کرده و زنان نیز همچو مردان در مسئولیت های مختلف نظامی و سیاسی و رده های بالا و پائین حزب شرکت و دخالت داده می شوند که این مسأله باعث تقویت روحیه بیشتر مبارزاتی در صفوف "پ ک ک" می شود.

غیر از این ها این حزب توانسته از راه های گوناگون بلحاظ مالی خود را تامین کرده و رادیو و تلویزیون دائمی برای پروپاگنده و اشاعه برنامه و کار و فعالیت خود تأسیس کند، اما بقول "ابراهیم گوچلو" سیاستمدار و اهل دیاربکر و بنیانگذار جنبش اتحاد ملی کرد در ترکیه، "پ ک ک" این درآمدها را از راه های نامشروع (تجارت مواد مخدر و اسلحه، اخاذی پول از مردم در داخل و خارج) انجام می دهد و اینکار "پ ک ک" را با روش گروه های مافیایی همتراز می داند. یا اینکه ایشان در مصاحبه ای با "کورد هه وال" اظهار می دارد که "پ ک ک" توسط دولت ترکیه و برای قتل و عام کردها تأسیس شده، همچنین از آزاد نبودن زن، حق و سلب ازدواج نکردن پسران و دختران، پایمال کردن حقوق کودکان و مسلح کردن آنها از همان دوره نوجوانی و قتل مخالفان سیاسی درون "پ ک ک" و "پژاک" و خیلی مسائل دیگر سخن می گوید. شخص دیگری هم به نام "سلیم چوکور کایا" از بنیانگذاران جدا شده "پ ک ک" در کتاب خود بنام «آیات آبو» که بزبان ترکی است، او هم از جنایات داخل "پ ک ک" و قتل مخالفان سیاسی و اختیاری نبودن اسلحه گذاشتن و خیلی مسائل دیگر پرده بر میدارد. من صحت و سقم این گفته ها و بقیه اظهار نظر و دید و بینش در مورد سیاست و

برنامه و استراتژی "پ ک ک" را به خود خواننده گان واگذار میکنم ، زیرا که این جریان هم اکنون در حال مبارزه و جنگ با رژیم ترکیه است.

حکومت ژنتیلیس "بارزانی" و "طالبانی"

اگر از تاریخ و سال های شوم جنگ داخلی احزاب عشیره تی قومی کردستان بگذریم و به سال ۱۹۹۱ بر گردیم که قدرت مانور حکومت دیکتاتور صدام در کردستان پایان یافت و همین احزاب در سایه قیام و جان فدائی مردم شهر و روستا به داخل شهرها برگشتند و تا کنون به شیوه ای مستقل (اما غیره رسمی) به حکومت کردن و اداره کردستان مشغولند می بینیم، که در طول ۲۷ سال همین احزاب مدعی "دمکراسی، آزادی و کردستان مستقل" به جای اینکه از فرصت بدست آمده با بهترین امکانات اقتصادی و مالی که در اختیار دارند شهر و دهات ویران شده دست حکومت های پیشین عراق را آباد و زخم دیرینه و صد ساله مردم زجر کشیده و زحمتکشان کردستان را مداوا بخشد، به چپاولگری و دزدی ثروت ملی مردم از (نفت و گاز گرفته تا گمرکات سرسام آور مرزها و درآمدهای داخلی) کرده و مسئولان این احزاب و در رأس آنها (پارتی و یه کپتیی) میلیاردها دلار را به جیب زده و هر یک صاحب قصر و تالار و ثروت هنگفت و باورنکردنی مافیایی و جادویی شده اند.

از آن طرف مردم زحمتکش و طبقات پائین جامعه کردستان از صدها هزارکارگر و دستفروش گرفته تا معلم و کارمند اداری و جوانان تحصیل کرده به وضعیت اسفبار و بی حقوقی و بیکاری و تورم و گرانی عظیم دچار گشته اند. غیر از این مسائل، ناامنی سیاسی و جنگ سرد و گرم داخلی میان اتحادیه میهنی و حزب دموکرات بر سر «تقسیمات اداری و مسئولیت و درآمدهای نفتی و گمرکات» تا به امروز ادامه دارد و چندین میلیون مردم کردستان هم قربانی سیاست های شوم این احزاب کهنه پرست و عشیره ای شده اند.

در اثر عملکرد و سیاست سخیفانه این احزاب ژنتیلیس سال هاست که کردستان عراق با بحران های مالی و اقتصادی و سیاسی روبروست و نارضایتی عمیق مردم و اقشار مختلف جامعه کردستان از این سیستم فاسد و حکومت این دو خانواده مافیایی به اوج خود رسیده است، و هیچ چاره و راه حلی جز به پا خواستن عمومی مردم و بر کناری و محاکمه این دارودسته مافیا و سرکار آوردن حکومتی مردمی و سکولار به دست خود مردم نیست. این هم از طریق رهبری یک حزب سکولار و سوسیالیست واقعی امکان پذیر است.

نتیجه: بررسی تمام جنبشهای کلاسیک چند سده گذشته کردها تا کنون بوضوح نشان می دهد که جنبش کردها هنگامیکه ناچار و مجبور گشته اند بپا خواسته اند. هیچگاه قیامی را بر اساس تنظیمات و سازماندهی درونی و هدفی معین و به منظور حرکت دادن نیروهای مختلف اجتماعی جامعه در مسیر و چارچوب برنامه ای سیاسی اجتماعی و نظامی به راه نیانداخته اند. نتیجه و محصول اکثریت این شورش و مبارزات که سبب درد و رنج و مرارت غیر قابل توصیف و کشته شدن و تخریب محل سکونت و آوارگی صدها هزار از مردم زحمتکش شده است ، در واقع به جای کسب حقوق و آزادی برای ملت ستمدیده به جیب ملت ستمگر و دولت های خارجی رفته است. مثال زنده و به یاد ماندنی آن همان جنبش سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ کردستان عراق به رهبری بارزانی است که راندمان آن همه شتاید و کشته شدن در نتیجه بی لیاقتی و اعوجاج و وهن سیاسی سران این جنبش سترگ، سرانجام آنهایی که از آن منتفع گشتند دولت های ایران و آمریکا بودند.

همین مثال بارز همراه با نمونه ۲۷ سال حکمرانی تتمه همان جنبش و صیانت از آن نشان می دهد که هنوز احزاب قومی عشیره ای از آن همه شکست و بلیه مطول نه درسی آموخته اند و نه واقعا می خواهند از این کانتکس گسستی انجام دهند. این دو نمونه و خیلی نمونه های دیگر باید برای همه کسانی که یک ذره ادعای سیاسی و مبارزه را دارند کافی باشد تا درک کنند که از ماهیت و جایگاه و

منافع طبقاتی سران فنودال و عشیره های مقتدر گرفته تا احزاب و سازمان های قومی عشیرتی و اسلامی کنونی بر نمی آید که به خواست ملی و حق تعیین سرنوشت ملتی همچو کرد در چارچوب حقوق برابر با ملیت های دیگر و یا توسط یک رفراندوم سراسری این حق را برای آنها به رسمیت بشناسند و انرا تحقق بخشند.

تجربه دراز مدت چند سده و صدان قیام و شورش بزرگ و کوچک توسط این طبقات و احزاب قومی عشیرتی در عراق، ایران، ترکیه و سوریه باید دیگر به همه اثبات کرده باشد که عملکرد و استراتژی اینها نه تنها راهگشای آزادی و برابری و رفاه و سکولاریزم برای کلیه مردم نیست، بلکه و حتی به دلیل ماهیت ارتجاعی و منافع و جایگاه طبقاتی خاص خود از پیش بردن مبارزه ملی و قومی خویش هم عاجز و ناتوانند. زیرا منافع طبقاتی و حزبی و شخصی اینها با منافع کارگران و زحمتکشان کردستان کاملا در تضاد و تناقض است. علاوه بر این، هر یک از این احزاب و دارودسته بطور معنوی و عملی یکی از ترمزکنندگان این روند و جنبش های تاریخی بوده و هستند و همچنین آنها خود مسبب تراژدی های بزرگ و خیلی از مشقات و نابرابری و ستم و اجحاف و فساد سیاسی، مالی و اخلاقی در درون ملت کرد بوده و همچنان هستند. موجودیت پلشت اینها باعث اشاعه فرهنگی بس عقب افتاده و خطرناک همچو، ترور فیزیکی، روحی و روانی، ناامیدی، دزدی، فحشا و زن کشی، لفت و لیس کردن و کاهلی میان جامعه کردستان می شود. توهم به کلیه این احزاب و در صف آنها قرار گرفتن معنای سیاسی و عملی اش آب به آسیاب دشمنان کارگران و زحمتکشان ریختن و شریک جرم آنها شدن است و بس.

این رنگ پوست و مو و نژاد و زبان و قوم و ملت نیست که انسانها را از هم جدا کرده و در برابر همدیگر قرار می دهند، بلکه این منافع طبقاتی و دید و بینش سیاسی و اجتماعی است که جنبش و احزاب و گروه های سیاسی و انسانها را از هم جدا کرده و در تقابل و مبارزه تند طبقاتی بر علیه همدیگر می کشاند. هم اکنون اکثریت عظیم کارگران، زحمتکشان و اقشار پائینی در کردستان عراق به دست خود سران قومی اسلامی کرد کاملا زله شده و دارند له می شوند و مورد استثمار و بی حقوقی سیاسی و اقتصادی قرار می گیرند.

اکنون در کردستان احزاب کردی با زبان و لباس و فرهنگ کردی حاکم هستند و همین سران عشیره و خانواده بارزانی و طالبانی و بقیه احزاب ریز و درشت اسلامی حاکم در کردستان هستند که مسبب کلیه اجحاف و نابرابری و سرکوب اکثریت مردم و عامل اصلی کوچ دسته جمعی صدها هزار خانواده و جوان کرد هستند. میخواهم بگویم که افتخار کردن به قومیت و نژاد نه تنها هیچ دردی از دردهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و حقوقی ملتی را حل نمی کند بلکه کاملا و در عمل و حکمرانی اثبات شده که اینها خود سرچشمه کلیه بی حقوقی، بیکاری، فساد مالی و اداری و نابود کردن محدوده دموکراسی و آزادی در چارچوب تنگ نظرات عشیرتی و حزبی را دامن می زنند.

وقتیکه ناسیونالیسم ملتی که در قدرت قرار دارد توسط دولت به عنوان ابزاری در تضمین برتری ملی و قومی خویش قانونیت می بخشد و تحت شرایطی دموکراتیک حاضر نیست که بلحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حقی برای ملیت های دیگر قائل شود ناگفته پیداست که بدینوسیله به تشنج و جنگ و اصطکاک های ملی و قومی دامن زده و ملیتهای گوناگون را در مقابل هم قرار می دهد. نمونه زنده و روشن آن دولت قومی مذهبی شیعه در عراق است که به هیچ شیوه ای حاضر به مصالحه و دادن حقوق ملی اقلیت های سنی و کرد نیست و بدینوسیله شرایط جنگ و ناسازگاریهای داخلی را فراهم کرده و عواقب آن به کجا ختم می شود باید منتظر ماند.

گرچه مسأله ملی محصول ناسیونالیسم می باشد اما راه حل آن امروزه بدوش احزاب و سازمان های کمونیست و سوسیالیست کارگری و انسان های مبارز و سکولار جامعه قرار گرفته است. آنها از حق و حقوق ملتی که تاریخا مورد اجحاف و ستم مضاعف و نابرابری اقتصادی، سیاسی و مدنی و فرهنگی

قرار گرفته تا سرحد جدایی توسط یک رفراندوم شفاف و همه پرسی دفاع کرده و در صورت میل به جدایی آنرا به رسمیت می شناسند. کمونیست ها هیچگاه ملت و اقلیت های درون یک کشور را به جدایی تشویق نخواهند کرد بلکه تا جای که امکان پذیر باشد سعی خواهند کرد که از طریق به رسمیت شناختن حقوق برابر برای کلیه شهروندان و ملت ها، آنها را به ماندن در چارچوب یک کشور تشویق و ترغیب کنند. این روش و متد به نفع کل طبقه کارگر و همه زحمتکشان و بقیه اقشار درون جامعه است.

به قول لنین: « هدف سوسیالیسم نه تنها از میان بردن هر نوع جدایی ملی، نه تنها نزدیکی ملت ها، بلکه در آمیختگی آن هاست.» و همچنین اظهار می دارد « تا آنجا که بورژوازی ملت ستمکش با ملت ستمگر مبارزه می کند، تا آنجا ما همیشه و در هر موردی و راسخ تر از همه طرفدار وی هستیم زیرا ما شجاع ترین و پیگیرترین دشمنان ستمگری هستیم. در آنجا هم که بورژوازی ملت ستمکش از ناسیونالیسم بورژوازی خود طرفداری مینماید ما مخالف وی هستیم. باید با امتیازات و اجحافات ملت ستمگر مبارزه کرد و هیچگونه اغماضی نسبت به کوشش هایی که از طرف ملت ستمکش برای تحصیل امتیازات بعمل می آید روا نداشت... طبقه کارگر فقط بنفع صلح ملی (که بورژوازی نمی تواند آنرا بطور کامل تامین نماید و فقط در صورت دموکراسی شدن کامل قابل اجرا است)، بنفع برابری حقوق و بنفع فراهم نمودن بهترین موجبات برای مبارزه طبقاتی از بورژوازی پشتیبانی مینماید... پرولتاریا در عین حال که برابری حقوق و حق مساوی را در مورد تشکیل دولت ملی قبول دارد، در همانحال اتحاد پرولتارها کلیه ملل را بالاتر و ذیقیمت تر از همه میداند و هر گونه خواست ملی و هرگونه جدائی ملی را از نقطه نظر مبارزه طبقاتی کارگران ارزیابی میکند... در هر مبارزه ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش، یک مضمون دمکراتیک عمومی برضد ستمگر وجود دارد و همین مضمونست که ما بی قید و شرط از آن پشتیبانی میکنیم، در حالیکه کوشش برای جنبه استثنائی دادن به ملت خودی را قویا از آن تفکیک می کنیم.»

اما در ایران ملت کرد که تاریخا از طرف بورژوازی شوونیست ملت بالا دست و درحاکمیت، همیشه مورد سرکوب شدید قرار گرفته و ده ها هزار نفر از آنها را انفال و ژئوساید و قتل و عام و آواره کرده اند با ملیت ها دیگر که تاریخا چنین رفتار و کنشی در مورد آنها اعمال نشده و فقط از طرف روشنفکران ناسیونالیست و اپورتونیسیم و مرتجع خودی تحریک می شوند باید استثنائی قائل شد. و آنهم توسط برگزاری یک رفراندوم و همه پرسی شفاف و مدنی در صورتیکه اکثریت آن ملت به جدائی رأی داد باید به رأی آنها احترام گذاشت و برای جلوگیری از دشمنی و جنگ و خونریزی و استحکام و حفظ پیوند طبقاتی کارگران و زحمتکشان ملیت ها درون ایران این جدائی را به رسمیت شناخت.

تئوری مارکسیستی بی چون و چرا خواستار است بهنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، آن مسئله بدوا در چارچوب تاریخی معینی مطرح گردد و سپس چنانچه سخن بر سرحق تعین سرنوشت ملی یک ملت درون جامعه چند ملیتی باشد باید خصوصیات مشخصی که در حدود یک دوره معین تاریخی این ملت را از سایر ملت های درون آن جامعه متمایز میسازد در نظر گرفت، نه اینکه مثل جمعی از روشنفکران اپورتونیسیم و خرده بورژوازی درون جامعه ایران بدون هیچگونه زمینه مادی و اجتماعی و تاریخی از همین حالا پرچم ملی عرب های خوزستان، ترک های آذربایجان، گیلک های شمال ایران و ترکمن های منطقه ترکمن صحرا و غیره را بلند کرده و دارند که به یک سناریوی سیاه دامن زده و به دشمنی و بزرافشانی کینه و جدائی میان کارگران و زحمتکشان اقوام و ملت های گوناگون درون جامعه ایران دامن میزنند.

هیچ بهانه و اتهام و لیچار نامتعارف همچو تجزیه طلب و غیره نسبت به ملیتی که می خواهد طبق شرایط بالا سرنوشت تاریخی خود را توسط مردمان خود و به طریقی صلح آمیز و مدنی و از طریق مثلا (رفراندوم شفاف) رقم بزند نه تنها جایز نیست بلکه باید سرسختانه علیه آن ایستاد.

خیلی ها تصور می کنند که حل مسئله ملی و قومی فقط کار احزاب ناسیونالیست و قومی است و نباید کمونیست ها در آن دخالت کنند. این درست است که حل مسئله ملی یک راه حل بورژوازی است اما در بالا گرچه مختصر اما به شیوه ای صائب متذکر شدم که تجربه صدها قیام و شورش بزرگ و کوچک و دادن قربانی های بیشمار در طول چند سده به رهبری سران فئودال و عشیره و شیوخ مرتجع و بعدا تمه آنها همچو احزاب و سازمان های ناسیونال قومی خرده بورژوا، جز آوارگی و قتل و عام دهشت آور و بدبختی برای کارگران و اقشار مختلف مردم زحمتکش کرد هیچ منفعتی در بر نداشته است. اینراه نه من بلکه عملکرد و تجربه تاریخی مطول مبارزات این احزاب و اقمار تا کنون بطور برجسته و بارزی به ثبوت رسانده است. همین امروز همگی ما از کارگران و زحمتکشان و معلمان و دانش آموزان و نویسندگان و شاعران و غیره انرا عملا می بینیم و در زندگی روزمره خود انرا با گوشت و خون لمس می کنیم. تجربه ۲۷ سال حاکمیت همین طیف و نخاله از احزاب قومی - مذهبی کردستان عراق باید به همه انسان های که مدعی سیاست و مبارزه در راه طبقه کارگر و زحمتکش و دیگر اقشار ستمدیده جامعه را دارند به وضوح اثبات کرده باشد که راه حل مسئله ملی و قومی نه از کانال و طریق احزاب و سازمانهای ناسیونالیست و قومی و لیبرالیست بلکه از طریق احزاب سوسیالیست و انسان های سکولار و غیره قومی میسر و قابل تحقق است.

رفراندوم یا همه پرسی ۳ مهر ۱۳۹۶ (۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷) کردستان عراق یک نمونه بارز خیانت و سیاق همین احزاب قومی - عشیرتی را نه تنها برای مردم کردستان بلکه برای تمام جهانیان به نمایش گذاشت. مضار و بلیه و محصه این خیانت سترگ برای مردم زحمتکش کردستان نه قابل چشم پوشی است و نه قابل جبران. باید گفت که نفس رفراندوم و همه پرسی برای ماندن یا جدایی از عراق حق بی چون و چرای مردم کردستان است. اما احزاب قومی مذهبی و مافیای صفت کردستان بلحاظ طبقاتی و جنبشی بوضوح نشان دادند که عملا و همچو صدها احزاب قومی و عشیرتی ماقبل خود از عهده چنین پروسه ای عاجز و درمانده اند. رقابت و انتاگونیسم درونی کل احزاب قومی مذهبی بر سر منافع حزبی و شخصی نه تنها نتیجه همه پرسی را به ثمر نرساند بلکه آنچه را هم که در طول چندین سال و با خون ده ها هزار "پیشمرگ" زحمتکش بدست آمده بود یکدفعه و یک روزه به باد دادند و فدای سیاست های مارژینال و منافع سلبی خود کردند و از این طریق دشمن و نیشتری زنگ زده را به پشت مردم زحمتکش کردستان کوبیدند.

از این بیشتر انتظار داشتن از چنین احزاب و سازمان ها کار عبث و جزم اندیشی ای بیش نیست، این نه اولین خیانت این هاست و نه آخرین آنها خواهد بود و تا زمانی که اینها بر مسند قدرت و حکمرانی باقی بمانند و حزبی سوسیالیست و سکولار قد علم نکند و رهبری مردم را در دست نگیرد آس همان آس و کاسه همان کاسه خواهد بود.

بقول منصور حکمت « برای پیدایش مسئله ملی باید ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی و حرکت اجتماعی پا به وسط صحنه بگذارد. تفاوت های ملی و قومی و نابرابری های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر حسب تعلقات ملی، واقعیاتی هستند که در دست جنبشهای اجتماعی مختلف به سرانجام های مختلفی میرسند. لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی و ناسیونالیسم با این واقعیات و پتانسیلها یکسان رفتار نمی کنند. ناسیونالیسم آن جریانی است که میخواهد به این شکافها و تفاوتها تبلور سیاسی ببخشد.»

پس آشکار است که راه حل مسئله ملی و نابرابری های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که توسط احزاب ناسیونالیست، لیبرالیست، قومی و هم مسلکان اینها انجام می گیرد تا حل آن توسط احزاب کمونیست و سوسیالیست های آوانگارد فرقی علیحده و سترگی دارد. کمونیست ها برای خلع سلاح ناسیونالیسم و بورژوازی و برای رهایی توده مردم کارگر و زحمتکش از تاثیرات سلبی و دماغوژی ناسیونالیسم بر ذهنیت و افکار و زندگی آنها بطور ایجابی و موکد حق جدایی ملل تحت ستم را همچو درمان دردی که عملا شیوع شده باشد به رسمیت می شناسد.

اما تنها به رسمیت شناختن آن روی کاغذ و بطور شفاهی، دردی از هزاران درد و محنت هیچ ملت و قوم ستمکشی را درمان نخواهد کرد. قبل از هر مسئله ای وظیفه کمونیست هاست که از طرفی به مبارزه ای فعال و پیگیر علیه ستم و تبعیض ملی و تبلیغ و ترویج برای یک مبارزه سراسری حول یک جامعه نوین، برابر و بدون تبعیض و از طرف دیگر به افشای ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی جنبش بورژوازی و مدافع طبقه و منافع بورژوازی و تاکید بر هویت انسانی همه مردم و تبلیغ هویت طبقاتی مشترک کارگران و یونیورسال بودن منافع طبقاتی آنها از هر ملیت و قومی که باشند کاملاً ضروری است. بدون اقدام عملی کمونیست ها و انسان های آزادیخواه و سکولار در این زمینه باید گفت که شعار به رسمیت شناختن "حق جدایی ملل ستم دیده" از طرف کمونیست ها قابل پراکسیس نیست.

اگر از نظر طبقاتی به مسئله ملی بنگریم می بینیم که اشتراک ملی و حل مسئله ملی هنوز به معنای از بین رفتن تضاد طبقاتی درون جامعه نیست، بلکه اشتیاق و تمایل هر جنبش ملی عبارت است از تشکیل دولت ملی، که بتواند به خواسته های سرمایه داری جواب بدهد به قول کائوتسکی: « دولت ملی قاعده و "معیار" سرمایه داری است. دولتی که از لحاظ ملی رنگارنگ باشد عقب مانده و یا استثنا است. از نقطه نظر مناسبات ملی، بدون شک دولت ملی، بهترین شرایط را برای تکامل سرمایه داری بوجود می آورد.»

پس می بینیم که جنبش ملی و تشکیل یک دولت ملی از طرفی به تکامل و رشد سرمایه داری در چارچوب محیط جغرافیایی آن دولت کمک میکند و از طرف دیگر همین رشد سرمایه داری به رشد روزافزون طبقه کارگر می انجامد. از اینجا است که خط فاصل بین طبقات اجتماعی درون این ملت هر چه بیشتر روشن و هویدا می گردد و مبارزه طبقاتی کارگران برای بهتر کردن دست مزد، رفاهیات و امکانات کار، دست به تشکیل سندیکا، شورا و اتحادیه بر علیه طبقه سرمایه دار زده و مبارزه ملی و اتنیکی جای خود را به مبارزه ای همیشگی و آشکار طبقاتی می دهد.

این مسئله نه تنها باعث ایجاد خط فاصل میان طبقه کارگر و سرمایه دار می شود، بلکه این روند بر کل افشار مختلف جامعه از روشنفکران و شاعران و نویسندگان گرفته تا محصلین و خرده بورژوازی شهری و دهقانان روستا و همچنین احزاب و سازمانهای متلون تاثیر گذاشته و صف انسان های انقلابی و ضد انقلابی و لیبرال و ملی، کمونیست و اپورتونیسیم درون جامعه را هر چه بیشتر مشخص مینماید. به نظر من با در نظر گرفتن این پروسه و روند اجتماعی و طبقاتی است که باید و مثلاً از جنبش ملی و ناسیونالیستی ملت کرد عراق تا رسیدن به ایجاد دولتی ملی پشتیبانی کرد (البته در صورت فقدان یک حزب سیاسی سوسیالیست و رادیکال)، منظور این است که اگر چنین حزبی موجود می بود می توانست به روند مبارزه مردم شکل و شمایل دیگری بدهد و حل مسئله ملی را بدون هیچگونه بند و بست مستهجن و پنهانی سیاسی، نظامی و اقتصادی با دول امپریالیستی و ارتجاعی منطقه که (خصوصیت ذاتی احزاب ناسیونالیسم و قومی است) به پیش می برد. ولی باید تاکید کنم که تا رسیدن به این موقعیت، کمونیست ها نباید از افشاء ماهیت ارتجاعی و برنامه و عملکرد بورژوازی احزاب ناسیونالیست و ملی یک روز هم غافل باشند. زیرا هم اکنون مسئله ملی در منطقه خاورمیانه به مسئله روز و مسئله برجسته و حادی گام نهاده که نمی تواند مورد توجه دقیق و فعالانه احزاب کمونیست و سکولار قرار نگیرد.

در حال حاضر در چهار کشور مهم منطقه خاورمیانه (ایران، ترکیه، سوریه و عراق) سالهاست که مبارزه ملی به شیوه های گوناگون سیاسی و نظامی شروع شده و از خود صدها هزار قربانی و آواره و انفال به جا گذاشته است، نادیده گرفتن آن و شرکت نکردن فعالانه در آن به سود بورژوازی ملت بالا دست و مخمضه و استیصال آن دامنگیر طبقه کارگر و زحمتکش ملت ستمکش و همچنین کارگران و زحمتکشان ملت ستمگر خواهد شد.

در صورت تشکیل یک دولت ملی در هر بخش کردستان، دیگر وظیفه احزاب و سازمانهای کمونیست و سکولار کاملاً روشن تر و بارزتر می شود و انهم روشن کردن توده های مردم و طبقه کارگر به منافع طبقاتی بورژوازی دولت ملی و منافع طبقاتی خویش و مبارزه در راه ایجاد یک حکومت سوسیالیستی است. این بخش را با این چند جمله لنین به پایان می رسانم. لنین اظهار میدارد: «که پرولتاریا با تغییر سرمایه داری به سوسیالیسم، الغا کامل ستم ملی را ممکن می سازد. ولی تبدیل این امکان به واقعیت «فقط» و «فقط»! از طریق برقراری کامل دموکراسی در کلیه زمینه ها، از جمله مرزبندی کشورها بر حسب «علاقه» ساکنین آن و قبول آزادی کامل جدا شدن برای آنها عملی است. با حرکت از این، نوبت به محو مطلق کوچکترین تصادمات ملی، کوچکترین عدم اعتمادهای ملی در عمل چهره واقعیت بخود گرفته و نزدیکی شتابنده و ادغام ملت ها که منجر به زوال دولت خواهد شد، عملی می شود.»

نگاه مختصر به نقش و جایگاه سیاسی حکا و "کومه قدیم" و حدکا ایران

راستی من به تفصیل وارد پروسه مبارزه و نقش و جایگاه سیاسی و اجتماعی "کومه له قدیم" سازمان کردستان "حکا" و حزب دمکرات کردستان ایران بعنوان دو حزب اصلی و مدافع دو طبقه اجتماعی کاملاً متضاد و مجزا و صاحب نفوذ توده ای در آن شرایط تاریخی، که هر یک از آنها با دید و بینش سیاسی و طبقاتی متفاوت خود به شیوه ای جداگانه به مسئله ملی و کل مسائل اجتماعی سیاسی و نظامی در کردستان بعد از انقلاب ۱۳۵۷ بر خورد می کردند نمی شوم.

زیرا معتقدم که این موضوع و پروسه احتیاج به کنکاش و تحلیلی همه جانبه و جدا دارد، چونکه اوضاع سیاسی دنیا از آنموقع تا کنون در مراحل مختلف دچار تغییرات و دگرگونی های سترگی شده و "حکا" و کومه هم نمی توانستند با وجود گرایشات مختلف درون آنها (بخصوص سازمان کومه) به همان شیوه سابق منسجم و یکپارچه به مبارزه خود ادامه بدهند. از طرف دیگر هر چه میدان و دایره مبارزه سیاسی و نظامی از طرف رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی بر این احزاب محدود و تنگ تر می شد گرایشات ملی و ناسیونالیستی و خره بورژوازی درون کومه با شدت هر چه بیشتر به غلیان در می آمد و در تقابل و مخالفت با بینش مارکسیستی و سوسیالیستی درون کومه و حزب کمونیست ایران ابراز وجود می کرد.

این تقابل و مخالفت و سد ایجاد کردن جلوی پیشروی کمونیسم کارگری نهایتاً زمانی که احزاب قومی عشیرتی کردستان عراق در نتیجه حمله نظامی آمریکا و هم پیمانانش به عراق و ایجاد فضاء و خلاء سیاسی در عراق و کردستان، نهایتاً در سال ۱۹۹۱ بر مسند و صندلی حاکمیت کردستان نشستند به اوج خود رسید. زیرا طیف ناسیونال قومی درون کومه له و حکا، دیگر سفره رنگین و دریچه تازه ای به رویشان گشوده شده بود و دیگر زمانش رسیده بود که تبیین و دکتترین سیاسی و مشحون از حکه ناسیونالیستی و ضد کارگری و زحمتکشی خود را که تا آنزمان نیمه پوشیده و مستور باقی مانده بود یکدفعه رو کنند و بدون هیچگونه شرم و پرنسیب سیاسی به تمام پرنسیب و مبارزه و عملکردهای سیاسی و کمونیستی گذشته خود در حکا و "کومه قدیم" تف کردند و خود را مغبون و فریب خورده قلمداد نموده و تشکیلات کومه و حکا را زیر فشار و منگنه و تهدید سیاسی و نظامی جدی ای قرار دادند. تنها کسی که در چنین موقعیت خطیر توانست به شیوه ای سیاسی و انسانی و برای جلوگیری از بروز درگیری خونین نظامی و سناریوی سیاه در اردوگاه ها جلوگیری کند شخص منصور حکمت بود. ایشان تک و تنها و بدون چشم داشتی از کلیه اموال کومه و حکا و نام و اعتبار آن، که شخص ایشان تا آن لحظه نقش سترگ و والایی در آن داشت، حکا را ترک و به تأسیس حزب تازه ای زیر نام حککا پرداخت، هیچ کس را هم مجبور به بیرون آمدن از حکا و کومه نکرد و به هیچ کس هم توهین و اتهامی روا نداشت. ولی بعد از این رویداد، اکثریت کمیته مرکزی و دفتر سیاسی کومه له و حکا بطور جداگانه و منفردانه استعفاء داده و به حزب تازه پیوستند. بعد از این رویداد تاریخی زیاد طول نکشید، که دوباره انشعاباتی در درون کومه و حکا توسط طیف ناسیونالیست و قومی درون آن بوقوع پیوست

و هر یک از گروه منشعبین به شیوه اپورتونیستی و بدون متعلق بودن آنها به هیچکدام از کنگره و کنفرانس و پلنوم و حیات سیاسی کومله قدیم، نام و رمز کومله را بر خود نهاده و زیر آرم و نام جانباختگان حکا و کومله، سالهاست به جا خوش کردن و معامله و سوداگری و بازرگانی سیاسی با دول و احزاب مرتجع و اسلامی منطقه "سعودیه و قطر" و اپوزیسیون ایرانی "سلطنت طلبان و مجاهدین خلق و غیره" مشغولند و در محور این سوداگری چشم امید به آمریکا دوخته تا بلکه در آینده ایران شریطی همچو کردستان عراق هم نصیب آنها شود.

این ها سالهاست نه تنها هیچ ربط و تعلق به طیف و قطب کمونیست و سوسیالیسم ندارند بلکه کاملا در سیاست و پراکسیس و عمل به قطب ضد کمونیست و آزادیخواهی بدل گشته و به انتظار دخالت و رحمت آمریکا و غرب و دول فاسد اسلامی حاشیه خلیج در امور سیاسی ایران روز شماری می کنند. هنوز از پیامدهای دهشناک سوریه، عراق، یمن، افغانستان و لیبی که همین دول امپریالیستی و اسلامی در آنها دخالت کردند تجربه ای نیاموخته اند و بهتر است بگویم که احتیاجی به آموختن ندارند زیرا راه و سنت اینها همان سنت گذشته و شکست خورده پیشینیان می باشد. اینها سالهاست که بر طبل فدرالیزم بی زمینه و خود ساخته و شکست خورده با روشنفکران هم مسلکشان میان اقوام مختلف ساکن ایران می کوبند و دارند ایران را به انواع و اقسام ملیت ها کدابی و دلبخواهی تقسیم کرده و تدارک یک جنگ قومی را پایه ریزی می کنند. اینها برای فریب جوانان و کسانی که آشنایی چندانی با تاریخ گذشته «کومله و حکا» ندارند از پوستر و عکس جماعتی از کمونیست های درون "کومله قدیم" همچو رفیق صدیق کمانگر، رفیق فواد مصطفی سلطانی و دکتر جعفر شفیعی و غیره در اردوگاه های خود سواستفاده کرده تا از این طریق جا پای در درون جنبش ملی کردستان برای خود باز کنند. اما باید دانست که دید و بینش و پراکتیک اشخاص نامبرده به اندازه سر سوزنی به این جنبش ارتجاعی و فیدرالی سازمان های کومله های جدید و هولنگانسم و چرخش برآست این طیف و قماش متعلق نیستند، اما اینها به شیوه ای کاملا ردیالنه دارند در واقع از خوشنام بودن کومله و این انسان ها بخاطر اهداف ارتجاعی و سیاه سازمانی خود سواستفاده کرده و شخصیت والای آنها را زیر سوال برده و دارند عملا به جوانان و مردم کردستان می گویند که اینها هم قومی و فیدرال چی بوده اند.

اما دیدگاه و بینش و سیاست ناسیونالیستی و ملی حزب دمکرات از روز تأسیس آن تا به کنون برای همه آشکار و عیان است و آنها ادعای بیش از آن نداشته اند. اگر انشعابی در حکا رخ داده و یا سالها دچار بحران درونی شده اند، ناشی از اختلاف بر سر استراتژی و برنامه آنها در رابطه با کارگران و زحمتکشان کردستان نیست، بلکه ناشی از برخورد تاکتیکی به رویداد و سیاست و مماشات امروزی آنها با دولت های مرتجع و اسلامی منطقه و آمریکا و نهایتا جمهوری اسلامی است.

اما اختلافات درونی کومله و حکا که بعدا منجر به انشعابات پیاپی گشت برخلاف حکا ناشی از اختلافات بینشی و دیدگاه سیاسی و استراتژیک طیف های تشکیل دهنده آن بود. کسانی در رهبری کومله قدیم حتی قبل از انقلاب ۵۷ و تشکیل سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان صاحب همین سنت، افکار و بینش قومی و دهقانی بوده و سالها هم در درون کومله و حکا گاه آشکار و گاه پنهان آنرا با خود حمل کرده تا فرجه ای دلبخواه برای هم مسلکان و هم خانواده آنها همچو خانواده و عشیره طالبانی و بارزانی در سال ۱۹۹۱ در کردستان عراق پیش آمد. دیگر شرایط و اوضاع سیاسی و نظامی منطقه طوری بود که لازم آور نبود که آنها بیش از آن اهداف و مبداء ارتجاعی خود را پنهان کنند و سرانجام راه خود را مستقیما از کمونیست و سوسیالیست های درون کومله قدیم و حکا و جنبش کمونیزم کارگری جدا کرده و با تمام توان و شیرجه خود را به استخر کثیف و مه آلود و پهن قطب ناسیونالیزم و فیدرال چی های ایرانی و عراقی انداختند.

مردم و جوانان کردستان ایران باید بدانند که احزاب قومی مذهبی کردستان عراق در طول ۲۷ سال حکمرانی چه به سر و روزگار و حق و حقوق کارگران و زحمتکشان و مردم کردستان عراق آورده اند، این طیف از سازمان ها که زیر نام "کومله" و "زحمتکشان" و غیره خود را مستتر نگه داشته اند

همان مابینت، بلبشو و بلیه را به سر کارگران و مردم و جوانان کردستان ایران خواهند آورد، اگر احزاب کمونیست و چپ و انسان های سکولار و آزادیخواه و جوانان و زنان کردستان از آنها غافل باشند. غفلت کردن از تجربیات جنبش های مختلف قومی عشیرتی کرد در ادوار گذشته و حال و نادیده گرفتن آنها، بخصوص از طرف جوانان و زنان می تواند در فردای کردستان ایران باعث خسران غیره قابل جبران شود. توقع این است که طیف جوانان دختر و پسر و زنان کردستان با دیدی باز و سیاسی و با بینشی سوسیالیستی و سکولار به تمام رویدادها و احزاب و سازمانهای سیاسی درون جنبش کردستان بنگرند و واقعا به عضو و هوادار حزب یا احزابی در آیند که به طور ابژکتیو و عملی و واقعی در خدمت کارگران و کل زحمتکشان کردستان هستند. تنها از این طریق است که می توان جامعه کردستان را در مقابل ویروس کشنده احزاب قومی، فیدرالچی و اسلامی واکسینه کرد و زندگی و رفاه و آزادی کلیه اقشار جامعه کردستان و کودکان و نوجوانان آینده آن را تامین و تضمین کرد و از وقایع ناگوار و تلخ و مشاغبه و موهومات و بیلانی همچو احزاب قومی اسلامی کردستان عراق جلوگیری کرد.

براهین نوشتن این تاریخچه!

به چند دلیل: اولاً، همه میدانیم که در منطقه ما خاورمیانه و بخصوص در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه به قدمت بیش از صد سال "شورش" و "قیام" های بزرگ و کوچکی توسط مردم زحمتکش و اقشار پائین جامعه کردستان برای پایان دادن به جور و ستم و دنانت دولت های ستمگر و شوونیست و دیکتاتور منطقه بر پا شده اما به دلیل اینکه سران فئودال و عشیره و شیوخ و ملاء های مرتجع و روشنفکران خرده بورژوازی کج فهم و قومی کرد در رأس و رهبر این جنبش ها بوده اند همگی بطور فجیعی شکست خورده و بانی و باعث ویرانی و کوچ و کشته شدن صدها هزار انسان زحمتکش کرد شده اند.

ثانیا، مسئله ملی هنوز و بالفعل با تمام بر جستگی و غامض خود در همین کشورها حل نشده باقی مانده و به پارادیم و مدل و الگوی همه احزاب قومی و عشیرتی و اقشار خرده بورژوایی تبدیل گشته و به حیات و موجودیت خود ادامه می دهد. گرچه در همین قرن ۲۱ از فئودال و سران بزرگ عشیره و شیوخ کهنه پرست در منطقه ما مثل گذشته خبری نیست اما احزاب سیاسی خرده بورژوا و باندهای قومی اسلامی مرتجع جای آنها را پر کرده اند و جان و مال و زندگی مردم را در راه اهداف پلید سازمانی و شخصی به گرو گرفته اند.، زیرا هم اکنون مسئله ملی به ابزار قدرت و ثروتمند شدن و نان خوردن سران پلشت و مرتجع این احزاب و سازمانها پوتیج تبدیل شده و آنها هم بطور ابژکتیوی به دامن زدن و پروپاگندهای ارتجاعی خود پیرامون آن مشغولند و از همین کانال و خود راوی توانسته اند ده ها هزار جوان و زن و مرد کرد را فریب داده و دقیقاً علیه منافع خود همین انسانها و کارگران و زحمتکشان آنها را بکار میگیرند.

ثالثاً: احزاب و سازمان های سوسیالیست و انقلابی و سکولار درون جامعه این کشورها به خاطر توهم و متهم نشدن به ناسیونالیزم، کمتر به فکر راه حل مسئله ملی بوده و برای یک راه حل اصولی، تبلیغ و پروپاگنده کرده اند و انرا برای احزاب و باندهای قومی اسلامی باقی گذاشته اند و خود را از حل این مسئله بزرگ تاریخی مبرا کرده و تنها به چند سطر و نقل قول لنین در مورد مسئله ملی بسنده کرده اند. در حالیکه امروز مسئله ملی در منطقه خاورمیانه به یک مسئله گرم و داغ و همه جانبه سیاسی تبدیل شده و کل منطقه را تحت تاثیر قرار داده و عکس العمل آن در جهان هم کم نیست و ما هر روزه شاید قربانیان فراوانی در این راه بوده و هستیم. کاملاً واضح است اگر یک انقلاب کارگری به رهبری یک حزب مارکسیستی واقعی در ایران رخ دهد شاید بتواند به مسئله ملی در چارچوب برسمیت شناختن حق متساوی برای همه افراد و انسانهای درون جامعه ایران بدون در نظر گرفتن قوم، نژاد، رنگ و ملیت یا به رسمیت شناختن دولتی مستقل طی پروسه رفراندوم شفاف برای کردها که دارای

تاریخ و پیشینه مبارزاتی و از طرف دولتهای شوونیست و اسلامی تاریخا موردستیم و اجحاف قرار گرفته اند حل شود. اما فعال نبودن و پاسیف بودن در اینمورد مضرات خاص خود را در حال و آینده برای احزاب و سازمانهای سوسیالیستی به جا خواهد گذاشت. اما مسئله ملی و ملیت ها تنها خاص ایران نیست بلکه هم اکنون در کشورهای ترکیه و عراق و سوریه با شدت خاص خود موجودیت دارد و یک مشکل عمده و خاص منطقه می باشد.

رابعا: مقصود و هدف من از شرح مختصر و بیان تاریخ مبارزات ملی کرد در تمام بخشهای کردستان، آگاهی بخشیدن و روشن کردن جوانانی است که از این تاریخ اطلاع چندانی ندارند و از علت و دلایل شکست صدها شورش و قیام و عصیان بزرگ و کوچک در کردستان بی خبرند و خیلی سهل و راحت به دام احزاب و سازمانهای می افتند که بطور واقعی تاریخ این مبارزات و دلایل شکست آنها را جعل و وارونه به خورد مردم و جوانان ما داده اند. کسانی را به نام قهرمانان ملی در ذهن و مغز مردم فرو کرده اند که فاقد سر سوزنی برنامه و استراتژی خاصی برای حل مسئله ملی و کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان کردستان بوده اند و بلحاظ طبقاتی و اجتماعی از جنبش و جنس دیگری بوده اند و اهداف این قهرمانان کاملا در نقطه مقابل خواست حقیقی مردم زحمتکش کرد بوده است. تقاله و تتمه آنها هم اکنون به دنبال قدرت حزبی و شخصی و سرمایه اندوزی و ریاکاری و مماشات با دولتهای مرتجع اسلامی منطقه و دولت های امپریالیستی جهانی بوده و بطور واقعی خواهان اتمیزه کردن مردم هستند و به سینیور و جریانی سلبی و سد و مانع اصلی راه حل مسئله ملی تبدیل شده اند. نمونه برجسته و بارز و واضح انرا می توان هم اکنون در کردستان عراق مشاهده نمود.

توجه:

من این نوشته را سال ۲۰۱۷ زیر نام « تجربیات تاریخی و تلخ جنبش های ملی و ناسیونالیستی در کردستان! » پخش کرده ام، اما کلا در آن تغییرات اساسی ایجاد کرده ام و بعد از بیان و شرح هر شورش و قیامی چند سطری را به عنوان یک نتیجه گیری به صورت خط قوی به آن اضافه کرده ام تا خواننده بیشتر متوجه علت و هزیمت و شکست آن شورش و قیام بشود. تمام زیر خط ها بجز آنجا که به نظرات "لنین" و "منصور حکمت" در مورد مسئله ملی اشاره کرده ام از خودم است.

منبع:

من در نوشتن این تاریخچه از کتاب "جنبش ملی گرد" اثر کریس کوچرا "محقق و روزنامه نگار فرانسوی و نوشته جمهوری ۱۹۴۶ کردستان اثر ویلیام ایگلتون جونیر" و کتاب جنبش ملی کرد "د. صادق شرفکندی" و دو کتاب از آثار "نوشیروان مصطفی" کمک گرفته ام.